

دستور زبان پارسی

پیشکش بہ پیشگاہ خداوندگار زبان پارسی

پیر شہنامہ کوی توس - فردوسی پاکر زاد

ارمغانی از:

دانشگاہ کورش

بنامگانہ دکتر کوروش آریانش وآلہ والک

(بہ کوشش: ہومر آبرامیان)

تاکنون دفترهای بسیار در باره «دستور زبان پارسی» نوشته و فرادست جویندگان دانش جا گرفته اند.

گرد آورندگان اینگونه دفترها فرهیختگان و استادان چیره دست و بزرگ نام مانند: استاد عبدالعظیم قریب - استاد بدیع الزمان فروزانفر - استاد جلال همایی - استاد سعید نفیسی - استاد رشید یاسمی - استاد دکتر پرویز ناتل خانلری و... بوده اند که کار همه آنها شایان سپاس و در خور ارج گذاری است، ولی با نگاهی به هر یک از این دفترهای کلان تنها نشانی که از زبان شیرین پارسی در آنها دیده می شود همان سه واژه «دستور»، «زبان» و «پارسی» است.

درونیای این دفترها سرشار از واژه های دُرشتناک، سنگین، نارسا، و دور از دریافت است که بدستگیری تازی گویان و تازی پرستان به زبان پارسی راه یافته و واژه های ناب پارسی را از گردونه زبان ایرانی بیرون انداخته اند.

بیشینه پایه ها، ریشه ها، ساختارها، ساخته ها، کار ابزارها، کارمایه ها، دستمایه ها، و درونمایه هایی که دستور زبان پارسی را روشن می سازند از زبان تازی وام ستانده شده اند. چیرگی واژه های تازی بر واژه پارسی در دفترهای "دستور زبان فارسی" به گونه پی است که دانسته نمی شود این دستور زبان عربی است یا دستور زبان پارسی! استادان و زیانشناسان ایرانی، بجای اینکه پاسداران راستین فرهنگ و ادب ایران باشند و زبان پارسی را پاس بدارند، خودشان بیشترین آسیب را بر پیکر زبان پارسی و شیوه بکار بردن آن زدند.

با نگاهی به واژه های زیر در دفترهای "دستور زبان فارسی" می توان به ژرفای تیره روزگای مردم ایران و آشفتگی زبان پارسی پی برد:

صرف و نحو - تجزیه و ترکیب - مسند و مسندالیه - مضاف - مضاف الیه - مُذکر - مؤنث - خُنثی - مُفرد - جمع - صفت - مُشبهه - صیغه مُبالغه - صفت فاعلی - صفت مفعولی - فاعل - مفعول - قید - ضمیر - فعل - حرف - صوت - فعل اخباری - فعل استفهامی - فعل التزامی - فعل ربط - فعل شرطی - فعل لازم - فعل مُتعدی - فعل مُستقبل - فعل مُضارع - فعل ماضی - فعل امر - فعل معلوم - فعل مجهول - فعل نفی - ناضب ابعاد - ماضی اسمتراری - ماضی التزامی - ماضی بعید - ماضی قریب - ماضی مُطلق - ماضی نقلی - ماضی ابعاد مستمر - صوت تأسف - صوت تحسین - صوت تقبیح - صوت تنبیه - صوت مُمتد - صوت ندا - صوت منقطع - ضمیر اشاره - ضمیر شخصی - ضمیر مبهم - ضمیر مُتصل - ضمیر مُنفعل - ضمیر مُشترک - افعال تفضیل - صفت تفضیلی - صفت توصیفی - صفت جامد - صفت مُشتق - صفت عادی - صفت عالی - صفت خاص - صفت عام - صفت دائمی - صفت سئوالی - صفت بیان حال - صفت عددی - صفت مبهم - صفت مُثبت - صفت مقایسه - صفت مقداری - صفت منفی - حرف استفهام - حرف اختصاری - حرف اضافه - حرف ربط - حرف عطف - حرف نسبت - حرف مُشدد - حرف وصل - قرینه معنوی - قرینه لفظی - عدد - معدود - نظم - نثر - معنی مجازی - معنی حقیقی - صفت - موصوف - صامت - مَصَوّت - جامد - مُشتق - اضافه استعاری - اضافه بیانی - اضافه تخصیصی - اضافه تشبیهی - اضافه تملیکی - بدل شغل - بدل شهرت - بدل قُرد - بدل لَقَب - بدل مقام - بدل مکان - اسم آلت - اسم اشاره - اسم تشبیه - اسم جمع - اسم خاص - اسم عام - اسم فاعل مُرَحَم - اسم مفعول - اسم مجازی - اسم مُرَکَّب - اسم مُستعار - اسم مصدر - اسم معنی - اسم مکان -

اسم نکره - اسم معرفه - قید حالت - قید عَدَد - قید مقدار - قید مکان - قید - جمله امری - جمله سنوالی - جمله تردیدی - جمله تکمیلی - جمله خبری - جمله شرطی - جمله عاطفی - جمله مرکب - جمله مستقل - جمله مطلق - جمله معنی نا تمام - جمله وصلی - حالت زمان وقوع فعل - حالت عاطفی - حالت وقوع فعل - مُتَمَم حالت - مُتَمَم مقدار - مُتَمَم وسیله آلت - مُتَمَم مکان - مُترادف - مُتشابه - مُتضاد - مُتغایر - مُتَباین - تَجَانُس - تبدیل - توالی - تناوب - تأکید - تشبیه - تشدید - تحذیر - اصوات - اشتقاق - اجزاء - استثنا - نفی - اثبات - الحاق - اتصال - انتظار - جمع مُکسّر - جزء تغییر ناپذیر فعل - حَجم - حذف - ضَمّه - فَتَحَه - کسره - عَدَم تشابه - غرض - علامت - عبارت - واحد - وجوه - وَضْع - بیان علت - بیان نتیجه - بحث حرفی - بحث نحوی - معانی و بیان - مقایسه - منافات - مشارکت - مطابقت - مَصَدَر - مَصَدَر مُرَحَّم - مدرک - ادات تشبیه - مجموعه - مفعول با واسطه - مفعول بیواسطه - موصول - ادوات - استفهام...

به راستی کدام یک از اینگونه واژه ها، پارسی، ساده، روان یا دستکم خوش آهنگ و دلچسب و رسا، و برای آموزش و یادگیری آسان و روان و زود دریاب هستند؟
با نگاهی به دیگر دفترهای "دستور زبان فارسی" با واژه هایی بسیار سنگین تر و درشتناک تر و بد آهنگ تر از آنچه گفته شد روبرو می شویم.

زننده یاد دکتر پرویز ناتل خانلری بی گمان یکی از برجسته ترین و ژرف بین ترین استادان زبان شناس ایرانی بود، شک نیست که ادب و فرهنگ ایران همواره از او به بزرگی و نیکی یاد خواهد کرد. استاد در این دفتر که واپسین کار استادانه اوست کوشش بسیار بکار برده که از به کار گیری واژه های تازی خودداری ورزد، ولی با اندوه بسیار می بینیم که در این کوشش کامروا نبوده است:

« گاهی دو یا چند جمله مستقل که فعل آنها در شخص و زمان مشترک است با واسطه کلمه ای به هم می پیوندند. این کلمه را حرف عطف می نامند. جمله هایی که با حرف عطف به هم پیوسته اند نسبت به یکدیگر یکی از روابط ذیل دارا هستند: مطابقت- تساوی- تناوب- مقابله - منافات - توالی - اثبات - نفی- مشارکت - بیان علت - بیان نتیجه... (رویه ۲۴۷)

برگردان پارسی همین فراز:

گاه دو یا چند گزاره جداسر که گُنش آنها در گس و زمان هنباز است با میانداری واژه یی بهم می پیوندند، این واژه را بندینه وات، یا بندینه واژ می گویند. گزاره هایی که با بندینه واژ به هم پیوسته اند در برابر یکدیگر یکی از پیوند های زیر را دارند:
رده بندی- برابری- زمانوار- همسنجی (هم روی)- نا همخوانی- پی در پی - هنبازی- گفتن انگیزه - گفتن برآیند...

واژه های بنیادین "دستور زبان پارسی"

۱- ریشه دستور زبان پارسی

۲- چندگانه ها

۳- واژه ها.

ریشه دستور زبان پارسی

ریشه دستور زبان پارسی واژه [=کلمه] و هفت گونه است:

۱- نام [اسم]

۲- وات [حرف]

۳- فروزه. زاب [صفت]

۴- آوا. سدا [صوت]

۵- جانام [ضمیر]

۶- کارواژه [فعل]

۷- بستانه [قید]

با واژه ، سه گونه همکرد یا همدایش [=ترکیب] داریم که چنین اند:

۱- واژه پیوندی . واژه همکردی [=کلمه ترکیبی]

۲- واژه پیش پیوندی [=کلمه ترکیبی با پیشوند]

۳- واژه پس پیوندی [=کلمه ترکیبی با پسوند]

۱- نام [=اسم]:

نام های گوناگون در دستور زبان پارسی چنین اند:

۱- ابزار نام [=اسم آلت]

۲- نمودار نام- نمار نام [=اسم اشاره]

۳- همگن نام (همگون نام) [=اسم تشبیه]

۴- افزا نام [=اسم جمع]

۵- ویژه نام [=اسم خاص]

۶- زاد نام- گوهر نام- ذات نام [=اسم ذات]

۷- همه نام - ساده نام [=اسم عام]

۸- پویا نام- گنا نام- پوینده نام [=اسم فاعل]

- ۹- پویا نام بریده [اسم فاعل مُرَحَم]
- ۱۰- انگار نام - نبود نام - بی بود نام - نِهست نام [=اسم مجازی]
- ۱۱- همکرد نام - آمیزه نام [=اسم مرکب]
- ۱۲- دیگر نام- دونام - همانند نام- سپنجی نام- ایرمان نام [=اسم مستعار]
- ۱۳ گُنش نام [=اسم مصدر]
- ۱۴ شناسا نام [=اسم معرفه]
- ۱۵ ساده نام - تک نام [=اسم مفرد]
- ۱۶ چم نام [=اسم معنی]
- ۱۷ پوییده نام بریده [اسم مفعول مُرَحَم]
- ۱۸ جایه نام - جای باش نام [اسم مکان]
- ۱۹ نشنا نام- (نشنا = نا آشنا) [=اسم نکره]

۲- وات (واگ - واچ - واژ) [=حرف]

وات های گوناگون در دستور زبان پارسی چنین اند:

- ۱- پُرسه وات - پُرسه واژ [=حرف استفهام]
- ۲- خُرد وات - کوته واژ [=حرف اختصاری]
- ۳- وات فزونی - فزون وات [=حرف اضافه]
- ۴- شناس وات - شناسا واژ [=حرف تعریف]
- ۵- بندینه وات - بندینه واژ [=حرف ربط]
- ۶- وات برگشت [=حرف عطف]
- ۷- بسته وات - پیوند وات [حرف نسبت]
- ۸- وات نشانه - نمودار وات [حرف نشانه]
- ۹- وات سختانه - سخت وات - وات کشیده [حرف مُشَدّد]
- ۱۰- وات پیوسته - وات پیوندی [=حرف وصل]

۳- فروزه. زاب [صفت]

فروزه ها و زاب های گوناگون چنین اند:

- ۱- فروزه نمودار [=صفت اشاره یی]
- ۲- فروزه برترین [=صفت افعَل تفصیلی]
- ۳- فروزه گوناگون [=صفت بیان حال]
- ۴- فروزه برتری [=صفت تفضیلی]
- ۵- فروزه چگونگی [=صفت توصیفی]
- ۶- فروزه بسته [=صفت جامد]

- ۷- فروزه ویژه [=صفت خاص]
- ۸- فروزه همیشگی [=صفت دائمی]
- ۹- فروزه پُرسشی [=صفت سئوالی]
- ۱۰- فروزه ساده [=صفت عادی]
- ۱۱- فروزه برتری [=صفت عالی]
- ۱۲- فروزه شماره پی [=صفت عددی]
- ۱۳- فروزه پویا [=صفت فاعلی]
- ۱۴- فروزه گنگ [=صفت مبهم]
- ۱۵- فروزه هابی [=صفت مثبت]
- ۱۶- فروزه همانندی [=صفت مشبیه]
- ۱۷- فروزه باز (فروزه جدا- فروزه سوا)
- ۱۸- فروزه سنجش [=صفت مقایسه]
- ۱۹- فروزه اندازه [=صفت مقداری]
- ۲۰- فروزه پوینده [=صفت مفعولی]
- ۲۱- فروزه نایی [=صفت منفی]

۴- آوا - سدا [=صوت]

آواهای گوناگون چنین اند:

- ۱- آوای دریغ [=صوت تأسف]
- ۲- آوای آفرین [=صوت تحسین]
- ۳- آوای نکوهش [=صوت تقبیح]
- ۴- آوای هوشیاری [=صوت تنبیه]
- ۵- آوای کشیده [=صوت ممتد]
- ۶- آوای گسسته - آوای گسیخته [=صوت منقطع]
- ۷- آوای فراخوان [=صوت ندا]

۵- جانام [=ضمیر]

جانام های گوناگون چنین اند:

- ۱- جانام نموداری [=ضمیر اشاره]
- ۲- جانام خودی [=ضمیر شخصی]
- ۳- جانام گنگ [=ضمیر مبهم]
- ۴- جانام پیوسته [=ضمیر متصل]
- ۵- جانام هنباز [=ضمیر مُشترک]

۶- جانام جدا - جانام رها [=ضمیر منفصل]

۶- کارواژه - کنش - گنا [=فعل]

کارواژه های گوناگون چنین اند:

- ۱- کارواژه گزارشی [=فعل اخباری]
- ۲- کارواژه پرسشی - پرسه کارواژه [فعل استفهامی]
- ۳- کار واژه بایابی [=فعل التزامی]
- ۴- کار واژه دستوری [=فعل امر]
- ۵- کار واژه پیوندی [=فعل ربط]
- ۶- کار واژه ساده [=فعل ساده]
- ۷- کار واژه وابسته [=فعل شرطی]
- ۸- کار واژه بایا- کار واژه بی پوییده [=فعل لازم]
- ۹- کار واژه گذشته [=فعل ماضی] که خود چند گونه است:
گذشته دور [=ماضی ابعـد]
گذشته دور پی دار [=ماضی ابعـد مستمر]
گذشته پی دار [=ماضی استمراری]
گذشته گمانی [=ماضی التزامی]
گذشته دور [=ماضی بعید]
گذشته نزدیک [=ماضی قریب]
گذشته ساده [=ماضی مطلق]
گذشته گزارشی [=ماضی نقلی]
- ۱۰- کار واژه آینده [=فعل مستقبل]
- ۱۱- کار واژه کنونی [=فعل مضارع]
- ۱۲- کار واژه با پوییده [=فعل متعدی]
- ۱۳- نشنا کارواژه - نهان کارواژه [=فعل مجهول]
- ۱۴- آشنا کارواژه [=فعل معلوم]
- ۱۵- ناپ کارواژه - کارواژه ناپی [=فعل نفی]
- ۱۶- نبایست کار واژه [=فعل نهی]

بستانه [=قید]

بستانه های گوناگون چنین اند:

- ۱- بستانه چگونگی [=قيد حالت]
- ۲- بستانه زمان [=قيد زمان]
- ۳- بستانه شماره [=قيد عدد]
- ۴- بستانه اندازه [=قيد مقدار]
- ۵- بستانه جا [=قيد مكان]

بخش دوم - چندگانه ها

فزونی- افزایی [=اضافه]

فزونی مانندی [=اضافه استعاری]

فزون سخنی- فزون گفتاری - فزون گویایی [=اضافه بیانی]

فزون ویژگی - فزون ویژگیان [=اضافه تخصیصی]

فزون همانی [=اضافه تشبیهی]

فزون گیرا - فزون دارا [=اضافه تملیکی]

شناسان - شناسانگر [=بدل]

شناسان پیشه [=بدل شغل]

شناسان آوازه - شناسان نامور [=بدل شهرت]

شناسان کس [=بدل فرد]

شناسان نام [=بدل لقب]

شناسان پایه - شناسان جایگاه [=بدل مقام]

شناسان جا [=بدل مکان]

شناسان زمان [=بدل زمان]

پسوند نام چم [=پسوند اسم معنی]

پسوند جنس و ریشه [=پسوند جنس و اصل]

پسوند فروزه ویژه [=پسوند صفت خاص]

پسوند همانندی [=پسوند شباهت]

پسوند دارنده - پسوند کدیور [=پسوند صاحب و مالک]

پسوند جا - پسوند جام [=پسوند ظرف]

پسوند نگهدارنده - پسوند نگاهبان [=پسوند محافظ]

پسوند جای باش [=پسوند مکان]

پسوند وابستگی [=پسوند نسبت]

فراز - گزاره - سَهان [=جمله]

فراز پُرسشی- سَهان پرسشی [=جمله سئوالی]

فراز گمانه - سَهان گمانه [=جمله تردیدی]

فراز فراکرد پیرو - فراز افزونه - سَهان افزونه [=جمله تکمیلی]

فراز پیامی - گزاره گزارشی - سَهان پیامی [=جمله خبری]

فراز پیمانی - سَهان پیمانی - گزاره پیمانی [=جمله شرطی]

فراز مهری - سَهان مهری- گزاره مهری [=جمله عاطفی]

فراز چند فراکرد - فراز همکرد- سَهان آمیزه [=جمله مرکب]
فراز آزاد - سَهان آزاد - گزاره آزاد [=جمله مستقل]
فراز ساده - سَهان ساده - گزاره ساده [=جمله مطلق]
فراز فراکردپایه (فراز چم پایه نیافته- فراز چم نیمه) [=جمله معنی نا تمام]
فراز پیوسته - سَهان پیوسته - گزاره ی پیوسته [=جمله وصلی]

هسته- ریشه [=اصل]

شاخه [=فرع]

بسته [=جامد]

باز [=مشتق]

بخش هسته [=جزء اصلی]

بخش شاخه [=جزء فرعی]

کماسه [=خُنثی]

نرینه [=مُذْکَر]

مادینه [=مؤنث]

بی سدا - بی آوا [=صامت]

با سدا - سدادار [=مصوّت]

فروزه . زاب [=صفت]

فروزیده [=موصوف]

شماره [=عدد]

شمرده [=معدود]

پویا - پوینده- گُنا [=فاعل]

پوینده - گُنه [=مفعول]

برابر میثوی [=قرینه معنوی]

برابر گویشی [=قرینه لفظی]

ناهمگون- نا همگن [=متباین]

همتا- همانند [= مترادف]
همگون - همسان [= متشابه]
نا همتا- نا همانند- همستار [= متضاد]
نا همسان - دگرگون [= متغایر]

پای گر - باز بسته [= مسند]
پایگیر [= مسند الیه]

بُن واژه [= مصدر]
بن واژه ی بریده [= مصدر مرخم]

افزاگر [= مضاف]
افزاگیر [= مضاف الیه]

آشکار [= معلوم]
نا آشکار [= مجهول]

چم [= معنی]
چم انگاری [= معنی مجازی]
چم درست [= معنی حقیقی]

تک - ساده - یکی [= مفرد]
دوتا - دوتایی [= مثنی]
چند تا - چندتایی- افزا- فزونه [= جمع]

پوینده تنها [= مفعول بی واسطه]
پویده همراه [= مفعول با واسطه]

سروده - سرواد [= نظم]
نوشته. ناسروده [= نثر]

شگفت نما- نشان شگفتی [= علامت تعجب]
پُرسش نما [= علامت سؤال]

بخش سوم- واژه ها

- ابتدا به ساکن= ناگهان- نا اندیشیده
اثبات = هابی
اختصار= فشرده - کوتاهوار
اجزاء = خرده ها - ریز ها
ادوات استفهام= ابزار پرسش - واژه های پرسشی
ادوات تشبیه = ماننده ها- ابزار همانندی
استثناء = جداگری
استعمال= بکارگیری
اشتقاق = جدا شده
اشتقاق = جدا شده
اشتقاق لغت= ریشه یابی - واژه گیری
اصطلاح= زبانزد
اصل = هسته - ریشه - بن
اصوات= آواها - سداها
الحاق = افزونه - افزوده
انتظار = چشمداشت
انواع= گونه گون - گونه ها
اول شخص = نخستین تن - نخستین کس
باطن= درون - اندرون. میان
بحث صرفی= سخن بازکاری
بحث نحوی = سخن همکردی - سخن آمیزه کاری
بیان علت= گفت انگیزه
بیان نتیجه = گفت بازده - گفت بهره
تابع = پیرو
تأکیدی = سختاری - استوانی
تبدیل = برگردانی
تجانس= همتایی
تجزیه= سوایی- جدایی- سواکاری- بازکاری - بازه
تجزیه و ترکیب جمله = جدایی و همکردی فراز - بازکاری و آمیزکاری فراز - بازه و آمیخته فراز
تحدیر= ترس - بیم - دوری - پرهیز
تحسین = ستایش - ستایه
ترکیب= همکرد - آمیزه کاری- در هم آمیختگی - آمیخته
تساوی= برابری - همانندی

تشبیه = همگونی - همانندی
 تشدید = سختانه - سرکشا- کشیده - سختینه
 تضاد = دوگانگی- ناهمتمای- ناهمسانی- نا همسویی- نا برابری- همDستاری
 تطابق = برابری- همسویی
 تعریف = ستایه - ستودن - شناساندن - شناسواری - ستایش
 تعجب = شگفتی
 تقسیم = بخش
 تکرار = بازگویی - دوباره گویی - از نو گویی- دوباره کاری
 تکیه کلام = سخن پایه - تکیه سخن
 تلفظ = گویش- فراگویی
 تناوب = گاه گاه - گمار به گمار- زمانوار - گمار وار
 تنوین = نون افزون- نون دارکردن
 توالی = پیایی- پی هم- پی در پی
 توجه = نگر
 توضیح = باز نمود
 جمع = افزا - فزونی
 جمع مکسر = افزای شکسته
 جمله = فرارز
 جزء خرده = ریزه
 جزء تغییر پذیر = شناسه
 جزء تغییر پذیر فعل = شناسه گنش - شناسه کارواژه
 حالت = چگونگی
 حجم = گنج - گنجا
 حذف = زدایش
 خاصیت = ویژگی
 خط = دیره - سمیره
 خلاصه = فشرده - چکیده - کوتاهواره
 سجع = خوش آهنگی - آهنگه - آهنگین
 درجه = رده - پایه
 دقیق = تیز بین- موشکاف- ریزین - ژرف نگر
 ذیل = زیر
 سطر = رج
 شاعر = سراینده - سخن پرداز - سخن سرا
 شاعری = سخن سرایی - سخن پردازی- سرایندگی
 شخص = تن - کس

شرط = پیمان - سامه
 شعر = سرواد - سروده
 صرف فعل = کنش کاری- کنش گوی- کاروازی
 صرف و نحو = دستور زبان
 صورت = رویه - چهره
 صیغه = نهاد- زمان - ساخت
 صیغه فعل = ساخت کنش
 صیغه مبالغه = ساخت گزافه
 ضمه = پیش- سرکش پیش
 طبقه بندی = تبغه بندی - رده بندی -
 ظاهر = نمایه - نمایان - برون سو
 عبارت = گزاره
 عدم تشابه = نا همگونی
 علامت = نشانه - نمودار
 علت = انگیزه
 غرض = خواسته - دید- کامه
 فتحه = زیر - سرکش زیر
 فصیح = رسا - گویا- شیوا
 فرق = ناهمسوپی- نا همگونی
 فی البداهه = زودگویی - ناگهان گویی - نا اندیشیده
 قافیه = پساوند
 قاعده = آیین - بُنیاد- شیوه - شالوده - غانون
 قدیم = کهن - دیرینه - دیرباز
 قواعد = آیینها - غانونها- روش ها - شیوه ها- شالوده ها
 کسره = زیر - سرکش زیر
 لغت = واژه
 لهجه = گویش
 ماده فعل = کُنش مایه - کارواژه مایه
 مأخذ = دستمایه- سرچشمه - بُنمایه
 مثال = نمونه - مانند
 مجموعه: افزانه ها - گردآیه
 محک = سنجه
 مرحله = گامه
 مَدَرک = دستمایه - بنچاک
 مشارکت = انبازی - هنبازی

مصدر = بُن واژه
معانی و بیان = شناخت سخن
معرف = شناسان
مقابلہ = برابری - ہم روی
مکسر = شکسته
ممکن = شدنی - شاید
منافات = نا همخوانی
موصول = پیوسته
نتیجہ = بازده - بهره - دستاورد
نسبت = وابستگی - وابسته
نفی = نای
نون وقایہ = نون میانجی
وجہ = روی - رویہ
وضع = چگونگی - نهاد

«دستور زبان پارسی به پارسی»

با برگرفته هایی از:

دستور زبان پارسی

به کوشش زنده‌نام پرویز ناتل خانلری

پیشگفتار.....

واژه‌نامه.....

بخش نخست

سهان.....

گونه‌های سهان.....

سهان (نهاد- گزاره).....

گزاره (کارواژه).....

کارواژه (زمان و گس).....

کارواژه - گس (تکال - بیشال).....

کارواژه - ساخت.....

کارواژه (ماتک - شناسه).....

کارواژه (ماتک گذشته - ماتک اکنون).....

گونه‌های کارواژه (گزارشی - گمانی).....

گونه‌های کارواژه (فرمایشی - سامه‌ای).....

کارواژه (زمان‌های گذشته).....

کارواژه (زمان‌های اکنون و آینده).....

.....نهاد (کُننده).....

.....کُننده (نام).....

.....نام (ویژه - هام).....

.....نام (سرشت - ماناک).....

.....نام (تکال - بیشال).....

.....نام (بیشال‌های تازی).....

.....جانام (گس‌واژه).....

.....گس‌واژه نَمارش.....

.....گزاره (پویدیه).....

.....وابسته نام (زاب).....

.....وابسته کارواژه (سان‌واژه).....

.....وات‌ها (افزون‌واژه‌ها).....

.....بندواژه‌ها (پیوندواژه - افزون‌واژه - آواها).....

.....کارواژه‌ها (ناگذرا و گذرا).....

.....کارواژه (آشکار و ناآشکار).....

.....رساگر نام (افزوده‌شده یا برگیر).....

.....وابسته‌های بخش سهان.....

.....وابسته‌ی نام (جانشین).....

.....یادآوری و بازگفت.....

.....بخش دوم.....

-بخش‌های سهان (زدایش).....
-سهان پرسشی.....
-سهان پرسشی (پرسش پافشارانه – زدایش).....
-سهان پرسشی (کس‌واژه پرسشی – زاب پرسشی).....
-سهان شگفتایی (زدایش).....
-سهان فرمایشی.....
-استانش و نایش.....
-زدایش در گونه‌های سهان.....
-سهان ساده – سهان جداسر – سهان‌های پیوسته.....
-سهان پیوندی (سهان پایه – سهان پیرو).....
-سهان پیوندی (پیوندواژه).....
-گونه‌های کارواژه (گونه‌ی گزارشی – گونه‌ی گمانی).....
-سهان‌های پیرو – (سهان سامه‌ای- کارواژه‌ی سامه‌ای).....
-گونه‌ی شک‌ورزی و سامه‌ای در پارسی کهن.....
-واژه (نام و زاب).....
-ساختمان واژه (ساده و پیوندی).....
-ساختمان واژه (پسوند و پیشوند).....
-ساختمان واژه (واژه‌های جداشده).....
-ساختمان واژه (همکرد و جداشده).....
-ساختمان کارواژه (ساده – پیشوندی - پیوندی).....

گونه‌های زاب (از دیدگاه چم).....

زاب (جایگاه آن در پیوند با نام).....

زاب (پایه‌های زاب).....

رساگر نام – رساگر زاب.....

جانام خودی.....

جانام (جانام گنگ – جانام هنباز).....

زاب (جایگاه زاب در سهان).....

گونه‌ی واژه.....

پیوند بخش‌های سهان با یکدیگر.....

ساختمان سهان‌های پیوندی.....

جدایی و همکرد سهان.....

بخش سوم (ساختمان گزاره).....

یادداشت.....

پیشگفتار-شناسش‌ها.....

پیشگفتار

نوشتاری که فرادست شماسست نُهی از واژگان بیگانه است.

نخست باید بدانیم که زبان پارسی دارای بیست و چهار (۲۴) بندواژه یا وات است.

ا_ ب_ پ_ ت_ ج_ چ_ خ_ د_ ذ_ ر_ ز_ ژ_ س_ ش_ غ_ ف_ ک_ گ_ ل_ م_ ن_ و_ ه_ ی

دوم اینکه در این میان، هشت بندواژه تازی آستند و در زبان پارسی جایی ندارند.

(ث_ ح_ ص_ ض_ ط_ ظ_ ع_ ق)

هر واژه‌یی که با این بندواژه‌ها نوشته شود، سد در سد تازی است، به جُز واژه‌هایی که به نادرست با این بندواژه‌ها نوشته می‌شوند.

مانند:

تهمورس درست است، نه «طهمورث»

توفان درست است، نه «طوفان»

توتی درست است، نه «طوطی»

آروس درست است، نه «عَروس»

سوم اینکه هر واژه‌یی که با بندواژه‌ی «ذ» آغاز شود، سد در سد تازی است به جز واژه‌هایی که به نادرست با واتِ «ذ» آغاز می‌شوند.

مانند:

زغال درست است، نه «ذغال»

زوب درست است، نه «ذوب»

زُرت درست است، نه «ذرت»

نکته: واژه‌هایی هستند که بندواژه «ذ» را دارند و پارسی‌اند. مانند: {گذر_ گذرا_ بنیادگذار_ آذر_ پذیرش و...}

چهارم اینکه هر واژه‌ی که با نون دروغین (تنوین) نوشته شود، تازی است.

نکته: واژگان پارسی نباید با نون دروغین (تنوین) نوشته شوند، مانند:

گاهی درست است، نه «گاهاً»

به ناچار درست است، نه «ناچاراً»

جانی درست است، نه «جاناً»

دوم درست است، نه «دوماً»

پنجم اینکه «یت» نشانه (بُن واژه‌سازِ دروغین) تازی است و نباید در واژگان پارسی بکار برده شود.

مانند:

دوگانگی درست است، نه «دوویت»

رهبری درست است، نه «رهبریت»

خودپسندی درست است، نه «منیت»

چونی درست است، نه «کیفیت»

چندی درست است، نه «کمیت»

و...

ششم اینکه واژگان پارسی نباید با نشانه بیشال تازی «ات» بیشال بسته شوند.

مانند:

کارخانه‌ها درست است، نه «کارخانجات»

سبزی‌ها درست است، نه «سبزیجات»

و...

نکته: نشانه‌های بیشال [جمع] در زبان پارسی «ها و «ان» است.

هفتم اینکه در نوشتار پارسی چیزی به نام «ا» پنهان نداریم.

مانند:

موسا درست است، نه «موسی»

کبرا درست است، نه «کبری»

و...

هشتم اینکه بیشال شکسته ویژه تازیان است و در زبان پارسی جایی ندارد.

مانند:

استادها درست است، نه «اساتید»

فرمان‌ها درست است، نه «فرامین»

میدان‌ها درست است، نه «میادین»

بندر‌ها درست است، نه «بنادر»

و ده‌ها واژه دیگر...

یک پیشنهاد

تازیان بندواژه‌های [گ-چ-پ - ژ] را ندارند و پاپک را «بابک»، دستگرد را «دستگرد»، گرگان را «جرجان، دژپل را «دزفول» و ... می‌نویسند، چرا ما این کار را نکنیم؟! چرا ما ننویسم {سادی}، {هافز}؟!

تازیان بندواژه‌های (پ، چ، ژ، گ) را ندارند و این بندواژه‌ها را (پ=ف فارسی)، (چ=ج فارسی)، (ژ=ز فارسی)، (گ=ک فارسی) می‌خوانند.

نوشتن نام‌های ویژه‌ی تازی مانند (مُهَمَد. آلی. هَسَن. هُسن و ...) با بندواژه‌های تازی (ث.ح.ص.ض.ط.ظ.ع.ق) گونه‌ای ناتوانی و توسری‌خوری فرهنگی است. باید چشم براه روزی نشست که فرزندان ایران، بندواژه‌های تازی (ث.ح.ص.ض.ط.ظ.ع.ق) را دلیرانه از فرهنگ پارسی بزدايند و آن‌ها را از زبان خود دور بیايندازند.

آیا روزی خواهد رسید که ما نیز این بندواژه‌ها را (ث=س سه تیل تازی)، (ح=ه تازی)، (ص=س دوم تازی)، (ض=ز بی‌دسته‌ی تازی)، (ط=ت تازی)، (ظ=ز دسته‌دار تازی)، (ع=ا تازی)، (ق=غ تازی) بخوانیم و بنویسیم؟!

وانگهی گونه‌ی واگوش بندواژه‌های (ث، ح، ص، ض، ط، ظ، ع، ق) با بندواژه‌های (س، ه، س، ز، ت، ز، ا، غ) ناهمسان است، از سویی دیگر در زبان پارسی دستوری هست که می‌گوید همان‌گونه که می‌گوییم (به جز شکسته‌گویی) باید بنویسیم، براین پایه هیچ‌کس (س سه تیل تازی=ث) را به گونه‌ی نُک‌زبانی نمی‌گوید و همچنین (غ تازی=ق) را [به جز چند استان در ایران] به گونه‌ی تازیان نمی‌گوید و یا (ه تازی=ح) را از برون‌گاه وانمی‌گوید.

افزون بر همه‌ی این‌ها واژه وختی از زبانی به زبانی دیگر می‌رود باید در چرخ‌دنده‌های دستوری آن زبان بچرخد و سپس نوشته و واگوش شود.

برای نمونه واژه‌ی «مزگت» یک واژه‌ی پارسی است که در آغاز «مزداکده» بوده است.

این واژه به زبان تازی رفته و «مسجد» شده است!

همین واژه به اروپا رفته و «ماسک=mosque» شده است!

از آنجایی که زبان ما پسوندی پیشوندی است نیازی به وام‌گرفتن از واژگان بیگانه ندارد، تنها باید زمان نوشتن نام‌های ویژه‌ی تازی، از هشت بندواژه‌ی تازی بهره نبریم و به دستور زبان‌مان ارژ بنهیم.

«واژه‌نامه»

بیگانه	پارسی	بیگانه	پارسی
جمله	سَهان	التزامی	گمانی - شایدی
جمله‌ی خبری	سَهان گزارشی	شرطی	سامه‌ای
جمله‌ی امری	سَهان فرمایشی	ماضی مطلق	گذشته‌ی ساده
جمله‌ی تعجبی	سَهان شگفتایی	ماضی نقلی	گذشته‌ی بازگفتی
علامت تعجب	شگفت‌نما	ماضی استمراری	گذشته‌ی پیوسته
علامت سوال	پرسش‌نما	ماضی بعید	گذشته‌ی دور
فعل	کارواژه	ماضی التزامی	گذشته‌ی گمانی
ماضی	گذشته	مضارع اخباری	اکنون گزارشی
حال	اکنون	فاعل	گُننده
مضارع	اکنون	صفت	زَاب
مستقبل	آینده	اسم	نام
شخص	گس	اسم عام	نام هام
مفرد	تکال - تکین	اسم خاص	نام ویژه
جمع	بیشال	اسم ذات	نام سرشت
اول شخص مفرد	یکم گس تکال	اسم معنی	نام ماناک-نام چم
سوم شخص جمع	سوم کس بیشال	علامت جمع	نشانه‌ی بیشال
صیغه	ساخت	جمع مکسر	بیشال شکسته
ماده	ماتک	ضمیر	جانام - گس‌واژه
اخباری	گزارشی	ضمیر اشاره	جانام نَمارش
مفعول	پوینده	فعل لازم	کارواژه‌ی ناگذرا
قید	سان‌واژه	فعل متعدی	کارواژه‌ی گذرا
حروف اضافه	افزون‌واژه‌ها	متمم	رساگر
حرف	وات - بندواژه	فعل معلوم	کاواژه‌ی آشکار
حروف	وات‌ها-بندواژه‌ها	فعل مجهول	کارواژه‌ی ناآشکار
حرف ربط	پیوندواژه	مضاف	افزا - افزوده
حرف نشانه	نشان‌واژه	مضاف‌الیه	برگیر-افزوده‌شده
اصوات	آواها	قرینه	همال

بیگانه	پارسی	بیگانه	پارسی
قرینه‌ی لفظی	همال گفتاری	وزارت	ویچیری
حذف	زدایش	کامل	رسا - همداد
ضمیر پرسشی	جانام پرسشی	یعنی	چمی-به‌سخن‌دیگر
صفت پرسشی	زَاب پرسشی	ذهن	ویر
قید زمان	سان‌واژه‌ی زمان	مجموع	گردایش

قید مکان	سان واژه‌ی جایگاه	مجموعه	گردایه
قید حالت	سان واژه‌ی چگونگی	بیان کردن	بازگویدین
کلمه	واژه	مفهوم	آرش
تعاریف	شناسش‌ها	نقطه	تیل
اثبات	اُستانش	اجزا	بخش‌ها - پاره‌ها
نفی	نایش	اصلی	راستین - بنیادین
قرینه‌ی معنوی	همال مینوی	اتاق	اتاغ - سراج
مستقل	جداسر - ناوابسته	اتاق خواب	شبستان
مرکب	پیوندی	مسابقه	همتازی
ترکیب	همکرد-هم‌آمیزی	حالت	سان - چگونگی
پرسش تاکیدی	پرسش پافشارانه	سفر	نُورد
موصوف	ستوده	مسافر	زهنورد
مشتق	برگرفته - جداشده	رابطه	پیوند
مصدر	بُن‌واژه	مرحله	گامه
صفت فاعلی	زاب کنندگی	فرعی	شاخه‌ای - برسو
صفت مفعولی	زاب پویدگی	تفاوت	ناهمسانی
شخصی	خودی - خودویژه	وقتی	وختی
ضمیر مبهم	جانام گنگ	دقت	ژرف‌نگری
ضمیر مشترک	جانام هنباز	تغییر	دگرگونی
مسند	بازیسته - پایگر	ثابت	ایستا-بدون دگرگونی
تجزیه	جداسازی	تعطیل	فروپیش
کتاب	نپیگ	بلکه	که - وَنکه

بیگانه	پارسی	بیگانه	پارسی
یقین	بی‌گمانی	شمعدان	شماله‌دان
استعمال	بکارگیری	ممکن است	شاید-شدنی است
اثر	هنایش - کارایی	بدل	جانشین
تکرار	بازکرد - بازگفت	لقب	فرنام
منظور	خواست - فردید	شهرت	آوازه
عصر	ایوار - پسین	موارد	بارها
وجه	گونه	تلگراف	دورپیام
وجوه	گونه‌ها	مخاطب	روی‌سخن-هم‌سخن- شنونده
دلیل	شُوند-چرایی	ندا	بانگ
درس	آموزه	منفی	نایی
کلاس	آموزگاه	مثبت	استوان
توضیح	روشنگری	عمو	اپدر
کسره	زیرنشان	فرش	بوپ

غیرملفوظ	نگفتنی	هدف	آماژ
تلفظ	واگویش	طبقه	تبکه-تبغه-اشکوب
خط	خَد	قلم	غلم-خامه
ساعت	تسو - تسوک	مرخم	دم بریده
دهقان	دهگان	نظم و نثر	سروده و نوشتار
اتوبوس	گذربر	مسجد	مزگت
آلت	ابزار	وظیفه	خویشکاری
عبارت	فراز	آجر	آگور
منادی	آوا دهنده	بحث نحوی	گفتمان چونی-روش-شناسی
صدا	سِدا - آوا	بحث صرفی	گفتمان کنش کاری
مصوت	آوادار	جامد	چگال
صندلی	سندلی	طرح	فرانما
شمع	شماله	مهم	مهند
فلفل	پلپل	کلمه ی مجرد	تکواژه

سَهان [=جمله]

«پورسینا از بزرگ‌ترین دانشمندان ایران است. پدر پورسینا از مردم بلخ بود. پورسینا در دهی نزدیک بخارا زاده شد. از کودکی به فراگرفتن دانش دلبستگی فراوان داشت. نزد پزشکان دانا به فراگیری دانش پزشکی پرداخت. در همهٔ دانش‌های زمان سرآمد روزگار خود شد. این جوان دانشمند پُرکار نبیگ‌های بسیار نوشت. پس از زمانی به ویچیری [=وزیری] رسید. پورسینا بیش‌تر نبیگ‌های خود را به زبان تازی نوشته است. چند نبیگ هم به زبان پارسی دارد. دانش‌نامه‌یی را به زبان پارسی نوشته است. پورسینا در سال ۶۷۷۵ آریایی‌میتراپی (برابر با سال ۱۰۳۷ زایشی) درگذشت. آرامگاه او در شهر همدان است.»

داستان بالا از چندین بخش پدید آمده است. مانند :

«پورسینا در دهی نزدیک بخارا زاده شد.»

«در نزد پزشکان دانا به فراگیری دانش پزشکی پرداخت.»

و «پس از زمانی به ویچیری رسید» و ...

هریک از این بخش‌ها دارای یک چَم رساست. به آن چَم که پس از خواندن هر بخش می‌دَرَنگیم و چَم رسا و جُداسَری در ویر ما برجای می‌ماند که دریافت آن نیازمند به واژه یا فراز دیگری نیست. اگر بگوییم: «پورسینا در دهی نزدیک بخارا» و «نزد پزشکان دانا» و «پس از زمانی» چَم سَهان رسا نیست، به آن چَم که خواننده یا شنوند چشم براه است که دنبالهٔ گفتار را بشنود، ولی همینکه دنبالهٔ هریک را گفتیم که «زاده شد» و «به فراگیری دانش پزشکی پرداخت» و «به ویچیری رسید» ماناک پایان یافته است. هریک از این گردایهٔ واژگان را که دارای ماناک رسا و جُداسَری است سَهان یا فراز یا گزاره می‌گوییم.

آدم همیشه خواستِ خود را به گونهٔ سَهان بازمی‌گوید.
سَهان گردایه‌یی از واژگان است که بر روی هم دارای یک آرش رسا باشد.
هر جا که سَهان پایان یافت تیلی می‌گذاریم.

گونه‌های سَهان

۱ _ جمشید و پرویز باهم به باغ می‌روند.

۲ _ جمشید با که به باغ می‌رود؟

۳ _ به باغ برو.

۴ _ چه باغ خُرمی است!

هرکدام از این نوشتارها یک سَهان است، زیرا ماناک رسا دارند. ولی گوینده در بازگویی هریک از سَهان‌ها خواست جداگانه‌یی دارد.

در سهان نخست یک آگاهی را می‌رساند.

در سهان دوم پرسشی دارد.

در سهان سوم فرمانی می‌دهد که کسی کاری را انجام دهد.

در سهان چهارم در شگفت است.

سهانی که یک آگاهی را می‌رساند سهان گزارشی خوانده می‌شود.

سهانی که در آن پرسشی باشد سهان پرسشی خوانده می‌شود.

سهانی که در آن فرمانی داده شده است سهان فرمایشی خوانده می‌شود.

سهانی که یک شگفتی را برساند سهان شگفتایی خوانده می‌شود.

سهان چاهار گونه است: گزارشی - پرسشی - فرمایشی - شگفتایی

در پایان سهان پرسشی این نشانه (؟) گذاشته می‌شود. برای نمونه :

چرا نیامدی؟

پرویز کجا رفت؟

چه میوه‌ی دوست داری؟

نشانه‌ی را که در پایان سهان شگفتایی می‌گذاریم این است (!). برای نمونه:

چه هوای خوبی!

آفتاب از پاخر در آمد!

سپهان نهاد _ گزاره

کورُش بابل را گشود.
شاهنامه تاریخ میهنی ماست.
فردوسی از چامه‌سرایان بزرگ ایران است.

این سپهان‌ها «گزارشی» است. هریک از آن‌ها را به دو بخش جدا می‌توان بخش کرد. بدین گونه:

کورُش	بابل را گشود
شاهنامه	تاریخ میهنی ماست
فردوسی	از چامه‌سرایان بزرگ ایران است

یکی بخشی است که درباره آن آگاهی می‌دهیم.
دیگری یک آگاهی است که درباره بخش نخست گفته شده است.
اگر پرسند: «کورُش چه کرد؟» می‌گوییم: «بابل را گشود.»
اگر پرسند: «شاهنامه چیست؟» می‌گوییم: «تاریخ میهنی ماست.»
اگر پرسند: «فردوسی کیست؟» می‌گوییم: «از چامه‌سرایان بزرگ ایران است.»

پس در این سپهان‌ها «کورُش»، «شاهنامه»، «فردوسی» بخش‌های نخست سپهان، و «بابل را گشود»، «تاریخ میهنی ماست»، «از چامه‌سرایان بزرگ ایران است» بخش‌های دوم سپهان هستند.

نهاد بخشی از سپهان است که درباره آن آگاهی می‌دهیم. گزاره آگاهی‌پی است که درباره نهاد داده می‌شود.
--

گزاره کارواژه

دانستیم که سَهان از دو بخش پدید آمده است، یکی را «نهاد» و دیگری را «گزاره» خواندیم. اکنون باز سَهان‌های زیر را به این دو بخش بنیادین بخش می‌کنیم:

نهاد	گزاره
خیام نیشاپوری	دانشمند بزرگی بود
شیشه پنجره سراج	شکست
شاگردان زیرک و کوشا	در آزمون کامیاب می‌شوند
من	روزهای آدینه به گردش می‌روم

در سَهان‌های بالا بخشی که «گزاره» خوانده شده است، گاهی دربرگیرنده چندین واژه است. برخی از واژه‌ها را می‌توان برداشت.

در سَهان نخست می‌توان گفت «خیام، دانشمند بود.»

در سَهان دوم نیز می‌توان گفت «شیشه شکست.»

می‌بینید که سَهان‌ها بدون کاستی هستند.

ولی در همین سَهان‌ها اگر واژگان «بود» و «شکست» را برداریم چم سَهان‌ها نارساست.

در سَهان دوم گزاره تنها دارای یک بخش است، با همه این‌ها چم رسایی دارد. پس در هر گزاره‌ی یک بخش بنیادین هست. این بخش را «کارواژه» می‌خوانیم.

در سَهان‌های زیر:

ورشیم [=فصل] تابستان گذشت.

برگِ درختان زرد شده است.

ایرانیان کهن به فرزندان خود تیراندازی و سوارکاری می‌آموختند.

ما داستانِ رستم و سهراب را در شاهنامه خوانده‌ایم.

هوشنگ بیمار بود.

چرا دیروز به دیدن همتازی نیامدی؟ [همتازی = مسابقه]

من دیروز به پیشباز برادرم رفته بودم.

واژگانِ «گذشت»، «شده است»، «می‌آموختند»، «خوانده‌ایم»، «بود»، «نیامدی»، «رفته بودم» همه کارواژه‌اند و بر کاری که در زمان گذشته یا سانی [=حالتی] که در آن زمان بوده رهنمود می‌کنند.

دیوار سپید است.
ماه به گرد زمین می‌گردد.
چه کار می‌کنی؟
من نامه می‌نویسم.

واژگان «است»، «می‌گردد»، «می‌کنی»، «می‌نویسم» همه کارواژه‌اند و بر کاری که در زمان اکنون یا سَهانی که در این زمان بوده رهنمود می‌کنند.

و در سَهان‌های زیر:
فردا به نَورد [=سفر] می‌روم.
جهانِ پیر دگر باره جوان خواهد شد.
سال آینده در خانه نو خواهیم بود.

واژگان «می‌روم»، «خواهد شد»، «خواهیم بود» همه کارواژه‌اند و بر کاری که در زمان آینده یا سانی [=حالتی] که در زمان آینده روی خواهد داد رهنمود می‌کنند.

کارواژه، واژه‌ی است که رهنمود می‌کند بر کردن کاری، یا روی‌دادن فرمانی یا داشتنِ سانی [=حالتی] در زمان‌های گذشته یا اکنون یا آینده.

کارواژه زمان و گس

در گزاره بخش بنیادین «کارواژه» است. هر سَهانی باید «کارواژه» داشته باشد. گزاره‌ی که در آن «کارواژه» نباشد، سَهان نیست.

کارواژه، واژه‌ی است که کاری یا سَهانی را می‌رساند و چم آن با زمان پیوند دارد.

زمان دارای سه گامه است: گذشته، اکنون، آینده.

«اکنون» زمانی است که سهان را می‌گوییم.
«گذشته» زمانی است که پیش از گفتن سهان بوده است.
«آینده» زمان پس از گفتار است.

آینده

اکنون

گذشته

هنگام گفتن سهان

کارواژه افزون بر زمان همیشه بر یکی از سه گسی «گوینده»، «شنونده»، «دیگرکس» نیز رهنمود می‌کند.
در کارواژه «آدم» هم آرش انجام دادن کار و هم زمان (گذشته) و هم کسی که این کار را انجام داده، هست.

در کارواژه «می‌روی» نیز همین سه آرش هست.

یکی آرش انجام دادن کار که «رفتن» است.

دیگر آرش زمان که در اینجا «اکنون» است.

سوم آرش کسی که کار رفتن را انجام می‌دهد، و او کسی است که گوینده با او می‌سخند.

در کارواژه «خواهد گفت» هم سه آرش «گفتن» و «زمان آینده» و «کسی که از او گفت‌وگو می‌شود» (نه گوینده و نه شنونده) هستی دارد.

هر کارواژه سه آرش کار، زمان و گس را دربردارد.

کسی که می‌سخند _ در دستور زبان _ یکم گس خوانده می‌شود.
کسی که با او می‌سخند _ در دستور زبان _ دوم گس خوانده می‌شود.
کسی که از او می‌سخند _ در دستور زبان _ سوم گس خوانده می‌شود.

کارواژه گس (تکال _ بیشال)

کارواژه کاری یا سانی [=حالتی] است که به یکی از سه گس پیوند داده می‌شود:
«آمدَم» بستگی به آمدن است در زمان گذشته به گوینده یا یکم گس.
«می‌دَوِی» بستگی به دَویدن است در زمان اکنون به شنونده یا دوم گس.
«گفت» بستگی به گفتن است در زمان گذشته به دیگرگس یا سوم گس.

هریک از این سه گس می‌توانند یکی باشند یا بیش از یکی.
«گفتم» بستگی به گفتن است به ی کم گس که یکی بیش نیست.
«رفتیم» بستگی به رفتن است به یکم گس که بیش از یکی باشد (چند تن باشند).

نمونه:

من گفتم.

من و شاهرخ به بازار رفتیم.

کارواژه‌ی که به یک تن پیوند داده شود، تکال خوانده می‌شود.
کارواژه‌ی را که به بیش از یک تن پیوند بدهیم، بیشال خوانده می‌شود.

گفتیم که کارواژه بر کار یا سان روشنی رهنمود می‌کند در یکی از سه زمان:
گذشته، اکنون، آینده. در هر زمان هم آن کار یا سان به یکی از سه گس پیوند داده می‌شود: یکم گس،
دوم گس، سوم گس. هر یک از این گسان سه گانه شاید یکی باشند یا بیش‌تر. یکی را «تکال» و بیش از
یکی را «بیشال» می‌گوییم.

پس هر کارواژه‌ی در هر زمان از سوی پیوند به گس، شش گونه پیدا می‌کند:

یکم گس تکال	یکم گس بیشال
دوم گس تکال	دوم گس بیشال
سوم گس تکال	سوم گس بیشال

برای نمونه «آمدن» را در زمان گذشته در نگر می‌گیریم.
شش گونه آن چنین است:

آمدَم	آمدیم
آمدِی	آمدید
آمد	آمدند

کارواژه

نهاد یا ساخت

هر کارواژه برای آنکه بر زمان‌های گوناگون و گس‌های گوناگون رهنمود کند گونه‌های جوراجور می‌پذیرد. واژگان: آمدم. می‌آیم. خواهی آمد. آمده بودیم. آمده‌اید. می‌آمدند. همه چم راستین «آمدن» را در بردارند و از این سو باهم یکسان آستند. ولی زمان و گس در همه‌ی آن‌ها یکسان نیست. برای رهنمود بر این چم‌های شاخه‌پی (برسو) است که ریخت واژه در هر بار دگرگون شده است. دیسه‌های گوناگون کارواژه که زمان یا کس را دربردارد «نهاد» یا «ساخت» کارواژه خوانده می‌شود.

ساخت کارواژه گونه‌پی از واژه است که از روی آن گس و زمان کارواژه را می‌توان دریافت.

هرگاه بخواهیم ساختمان کارواژه را بشناسیم باید آشکار کنیم که چه «ساختی» است. درباره‌ی واژه «آمدم» همین بس نیست که بگوییم «کارواژه است» زیرا که چندین واژه دیگر همچون «خواهد آمد» و «آمده بودی» و مانند آن‌ها نیز کارواژه است و در چم «آمدن» با واژه نخست ناهمسانی ندارد. ناهمسانی میان این واژگان وختی آشکار می‌شود که «ساخت» هریک را بازگوییم.

برای نمونه باید گفت:

آمدم = ساخت گذشته _ یکم گس تَکال _ از آمدن.
می‌آید = ساخت اکنون _ (اکنون و آینده) _ سوم گس تَکال _ از آیدن.

هر کارواژه پی در هریک از زمان‌ها شش ساخت دارد که به سه گس تَکال و سه گس بیشال پیوند داده می‌شود. باید بتوانیم از روی یکی از آن‌ها ساخت‌های دیگر را پیدا کنیم.
برای نمونه:

نوشتن - زمان گذشته

یکم گس تَکال = نوشتم	یکم گس بیشال = نوشتیم
دوم گس تَکال = نوشتی	دوم گس بیشال = نوشتید

سوم گسی تکال=نوشت سوم گسی بیشال=نوشتند

کارواژه ماتک - شناسه

اگر در ساخت‌های گوناگون یک کارواژه ژرف بنگریم، می‌بینیم که در همه آن‌ها یک بخش است که هیچگاه دگرگون نمی‌شود و بخش دیگری است که دگرگون می‌شود و در هر ساخت به گونه‌ای در می‌آید.

برای نمونه در این شش ساخت از نشست:

نشستم	نشستم
نشستی	نشستی
نشست	نشست
نشستیم	نشستیم
نشستید	نشستید
نشستند	نشستند

در هر شش ساخت بالا بخش «نشست» ایستا (بدون دگرگونی) است. ولی بخش دیگر هربار دیسه تازه‌ی یافته که «م» «ی» «یم» «ید» «ند» است و در سوم گس تکال چیزی به بخش ایستا افزوده نشده است.

و در این شش ساخت از خواهیدن:

خواهم	خواهم
خواهی	خواهی
خواهد	خواهد
خواهیم	خواهیم
خواهید	خواهید
خواهند	خواهند

همیشه بخش «خواه» یکسان است. ولی بخش‌های دیگر در هر ساخت دگرگون می‌شود و در سوم گس تکال، بخش «د» افزوده شده است. این بخش کارواژه را «ماتک کارواژه» می‌خوانیم. آمد- رفتی - دانم - دانست- شکستیم- ریختیم - رسیدند - گویم - شنوند - شنوید- انداختند- انداختید- سازد - سازیم - سازید.

«ماتک کارواژه» بخشی از واژه است که چم بنیادین را دربردارد و در همه‌ی ساخت‌ها ایستا(بدون دگرگونی) است.

ولی در هریک از این نمونه‌ها که آوردیم یک بخش دیگر هست که در هر ساخت دگرگون می‌شود و به گونه‌ی دیگر درمی‌آید. این بخش دگرگون‌پذیر را که از روی آن گس و شمار (تکال و بیشال) دریافت می‌شود، «شناسه» می‌گوییم.

«شناسه» بخشی از کارواژه است که در هر ساخت دگرگون می‌شود و آرش گس و شمار کارواژه از آن برمی‌آید.

کارواژه ماتک گذشته - ماتک اکنون

گفتیم که ماتک کارواژه بخشی از آن است که در همه ساخت‌ها یکسان می‌ماند و دگرگون نمی‌شود. اکنون می‌گوییم که در زبان پارسی هر کارواژه دو ماتک گوناگون دارد و با هریک از این دو ماتک یک دسته از ساخت‌های کارواژه ساخته می‌شود. برای نمونه کارواژه «نوشتن» را درنگر می‌گیریم. برخی از ساخت‌هایی که از این کارواژه ساخته می‌شود این گونه است:

نوشتم	می‌نویسم
می‌نوشتم	بنویسم
نوشته‌ام	بنویس
	نوشته باشم
	نوشته بودم

چنانکه می‌بینیم این ساخت‌ها به دو دسته بخش شده‌اند. در دسته نخست بخشی که ایستاست و دگرگون نمی‌شود «نوشت» است و در دسته دوم «نویس» . ولی ساخت‌های ستون نخست یا ساخت‌هایی که بخش ایستای آن «نوشت» است و بر زمان گذشته رهنمود می‌کند و ساخت‌های ستون دوم همان ساخت‌هایی که بخش ایستای آن «نویس» است، زمان‌های اکنون و آینده را می‌سازند. پس ماتک ساخت‌های دسته‌ی نخستین را «ماتک گذشته» و ماتک ساخت‌های دسته‌ی دوم را «ماتک اکنون» می‌نامیم.

در زبان پارسی هر کارواژه بی دو ماتک دارد : یکی ماتک گذشته و دیگر ماتک اکنون.
همه ساخت‌هایی که بر زمان گذشته رهنمود می‌کند از ماتک گذشته ساخته می‌شود، و ساخت‌هایی که
چم اکنون و آینده از آن‌ها برمی‌آید از ماتک اکنون گرفته شده است.

هر ساخت کارواژه که برگس و زمان آشکاری رهنمود می‌کند از همکرد یکی از دو ماتک کارواژه با بخش
دگرگون‌پذیر یا همان «شناسه» ساخته می‌شود. در برخی از ساخت‌ها گاه بخش سومی به نام «بخش
پیشین» به آغاز کارواژه افزوده می‌شود.

بخش‌هایی که در آغاز کارواژه‌های پارسی درمی‌آید دو تا است: یکی «می» و دیگری «ب» .
در ساخت «می‌رفتم» یک ماتک کارواژه هست: رفت.

یک شناسه: م. یک بخش پیشین: می.

در ساخت «بنویسی» نیز همین سه بخش هست:

نویس = ماتک

ی = شناسه

ب = بخش پیشین

بخش پیشین ، بخشی است که به آغاز ماتک کارواژه افزوده می‌شود.

گونه‌های کارواژه گزارشی - گمانی

برخی از ساخت‌های کارواژه وختی بکار می‌روند که می‌خواهیم آگاهی‌پی برسانیم.
به‌سخن دیگر انجام گرفتن کاری یا بودن سانی را در گذشته یا اکنون یا آینده بازگوییم. برای نمونه می‌گوییم:
پدر به خانه آمد.

من نبیگ می‌خوانم.

فردا فرویش است. [فرویش = تعطیل]

در تابستان هوا گرم می‌شود.

سال دیگر به نورد خواهم رفت. [نورد = سفر]

در این سهان‌ها کارواژه‌های «آمد» ، «می‌خوانم» ، «است» ، «می‌شود» و «خواهم رفت» همه بازگویی گزارشی هستند.

در همه این ساخت‌ها به روی‌دادن کارواژه یا بودن سان و زاب بی‌گمانیم. این‌گونه ساخت‌ها از «گونه گزارشی» کارواژه است.

ولی در برخی ساخت‌های دیگر از روی‌دادن کاری یا بودن سانی در گسی یا چیزی آگاهی نمی‌دهیم، که کاری را که باید انجام بگیرد بازمی‌گوییم.

در این سان‌ها به روی‌دادن کارواژه یا بودن سان و زاب بی‌گمانی نیست.

می‌خواهم بروم.

باید رفته باشم.

مبادا بروی.

خوب است برود.

روی‌دادن این ساخت‌ها همیشه همراه و وابسته به روی‌دادن یک کارواژه دیگر است. بدین‌روی آن‌ها را «گمانی» می‌خوانیم.

برخی از ساخت‌های کارواژه برای آگاهی دادن از کار یا سانی آورده می‌شود. این‌گونه ساخت‌ها از گونه گزارشی شمرده می‌شوند. در ساخت‌هایی که از «گونه گزارشی» است گوینده به روی‌دادن کارواژه یا بودن سانی که از آن آگاهی می‌دهیم، آگاهی دارد. هرگاه روی‌دادن کارواژه روشن نباشد کارواژه از «گونه گمانی» آورده می‌شود. کارواژه‌هایی که به گونه گمانی است همیشه دنبال کارواژه دیگر می‌آید.

گونه‌های کارواژه فرمایشی _ سامه‌پی (پیمانی)

در برخی ساخت‌های کارواژه، فرمانی می‌دهیم، یا به کسی می‌گوییم که کاری انجام بدهد یا سانی را بپذیرد:
به سراچه برو و نبیگ مرا بیاور.
این خودکارها را بشمارید.
امشب به خانه من بیا.
نبیگ‌تان را بخوانید.
این سخن را به او بگو.
آماده باش.

تو پاک باش و مدار ای برادر از کس پاک.
این گونه کارواژه‌ها از «گونه فرمایشی» است.

گاهی روی دادن کارواژه به سامه انجام گرفتن کارواژه دیگر است، به آن‌چم که اگر یکی انجام نگیرد آن دیگری هم روی نخواهد داد.

«اگر دانش بیاموزی دانشمند می‌شوی»

به این‌چم است که سامه دانشمند شدن، دانش آموختن است.
اگر این سامه انجام نگیرد کار نخست هم انجام نمی‌گیرد.
این گونه ساخت‌ها از «گونه سامه‌پی» است.

اگر از بیراهه بروی گمراه می‌شوی.
اگر بد کنی کیف‌ریش بد بری.

ساخت‌هایی که برای فرمان دادن یا واداشتن کسی به کاری بکار گرفته شود از «گونه فرمایشی» کارواژه است.

هرگاه انجام یافتن کارواژه‌پی به سامه انجام کار دیگری باشد ساخت‌هایی بکار می‌رود که از «گونه سامه‌پی» است.

کارواژه

زمان‌های گذشته

پرویز دیروز به آموزشگاه رفت.
پرویز به آموزشگاه رفته است.
پرویز هر روز به آموزشگاه می‌رفت.
وختی که تو آمدی پرویز به آموزشگاه رفته بود.
پرویز باید به آموزشگاه رفته باشد.

همهٔ ساخت‌هایی که در این سَهان‌ها آمده است از «رفتن» است.
همهٔ آن‌ها هم از انجام گرفتن کاری در زمان گذشته آگاهی می‌دهند. باین‌همه چم سَهان‌ها باهم یکسان نیست.

با واژهٔ «رفت» بازی‌گوییم که کار رفتن یک‌بار در گذشته انجام گرفته و پایان یافته است. این‌گونه ساخت‌ها را «گذشتهٔ ساده» می‌خوانیم.

در سَهان «پرویز به آموزشگاه رفته است» گفت‌وگو از کاری است که در گذشته روی داده ولی هَنایِشِ آن تا زمان اکنون نیز دنباله دارد:
پرویز به آموزشگاه رفته است (و هنوز آنجاست).
من این نبیگ را خوانده‌ام (و هنوز جُستارهای آن به یادم آست).
این‌گونه ساخت‌ها «گذشته‌ی بازگفتی» خوانده می‌شود.

در ساختِ «می‌رفت» کاری بازگو می‌شود که در زمان گذشته انجام گرفته ولی روی‌دادن آن زمانی ماندگاری داشته یا بازکرد شده است. در این ساخت لَختِ پایان‌یافتن کار آشکار نیست. این ساخت را «گذشتهٔ پیوسته» می‌خوانیم.

در سَهان «وختی که تو آمدی پرویز به آموزشگاه رفته بود» از کاری آگاهی می‌دهیم که پیش از روی-دادنِ کارواژهٔ گذشتهٔ دیگر انجام گرفته است.
می‌خواهیم بگوییم رفتن پرویز به آموزشگاه پیش از زمانی روی داد که تو آمدی.
این ساخت «گذشته‌ی دور» خوانده می‌شود.

در سَهان «پرویز باید به آموزشگاه رفته باشد» از کاری آگاهی می‌دهیم که روی‌دادن آن در زمان گذشته بایا بوده است، ولی دانسته نیست که انجام گرفته باشد. این‌گونه ساخت‌ها «گذشتهٔ گمانی» نامیده

می‌شود.

کارواژه‌هایی که بر زمان گذشته رهنمود می‌کنند پنج گونه استند:
۱- گذشته ساده ۲- گذشته بازگفتی ۳- گذشته پیوسته ۴- گذشته دور ۵- گذشته گمانی

کارواژه

زمان‌های اکنون و آینده

- _ چه می‌خوانی؟
- _ شاهنامه می‌خوانم.
- _ زمین به گرد خورشید می‌گردد.
- _ کی به خانه می‌روی؟
- _ اکنون می‌روم.
- _ تابستان به کجا می‌روی؟
- _ در زمان آسودگی به شهر خودم بازمی‌گردم.

کارواژه‌هایی که در این سَهان‌ها آمده است هم بر زمان اکنون و هم بر آینده رهنمود می‌کنند.
وختی که شما نشسته‌اید و نبیگی می‌خوانید و کسی از شما می‌پرسید:
«چه می‌خوانی؟» خواست این است که هم‌اکنون آنچه می‌خوانید چیست.
شما در پاسخ می‌گویید: «شاهنامه می‌خوانم» به آن‌چم که هم‌اکنون به این کار سرگرم‌آستم.

در سَهان «شاهنامه می‌خوانم» کاری را بازمی‌گویید که اندکی پیش از زمان اکنون آغاز شده و هنگام
بجای‌آوردن سَهان نیز پابرجاست و هنوز به پایان نرسیده است.

در سَهان «زمین به گرد خورشید می‌گردد» کاری بازگو شده است که همیشگی است.
پس در هر زمانی که گوینده‌ی آن آگاهی بدهد مانند آن است که در همان زمان انجام می‌گیرد.

در سَهان «اکنون می‌روم» کاری را بازگو می‌کنید که در آینده یا پس از زمان بجای آوردن سَهان روی می‌دهد. ولی از همین دم آغاز شده است.

ولی وقتی که می‌گویید :

«در زمان آسودگی به شهر خودم بازمی‌گردم»

از کاری آگاهی می‌دهید که در زمان آینده روی خواهد داد.

پس یک ساخت کارواژه در زبان پارسی هست که هم بر زمان اکنون و هم بر زمان آینده رهنمود می‌کند. به آن‌چم که در هر دو ساخت می‌توان آن را بکار برد. این ساخت را «اکنون» می‌خوانیم.

«اکنون» ساختی از کارواژه است که هم بر زمان اکنون و هم بر آینده رهنمود می‌کند.

با ساخت اکنون گاهی از روی دادن کاری در زمان اکنون یا آینده آگاهی می‌دهیم و گاهی شاییدی یا بایستگی روی دادن کاری را در یکی از این دو زمان بازمی‌گوییم:

شاید بروم، می‌خواهم بروم، باید بروم، اگر بروم.

آنجا که ساخت اکنون آگاهی‌پی را بازمی‌گوییم آن را «اکنون گزارشی» می‌خوانیم :

می‌روم، می‌گویم، می‌خوانی، می‌زند، می‌آیند، می‌شنویم.

این ساخت‌ها «اکنون گزارشی» است.

آنجا که ساخت اکنون کارواژه‌پی را بازمی‌گوید که روی دادن آن سَدَرسَد نیست ولی شدنی است که روی دهد یا آهنگ انجام دادن آن هست، آن ساخت «اکنون گمانی» خوانده می‌شود، زیرا در این زمان روی دادن کار همراه و وابسته به روی دادن کار دیگری است.

ولی یک زمان دیگر نیز در پارسی هست که تنها بر آینده رهنمود دارد به آن‌چم که دیگر زمان اکنون در آن نیست.

این ساخت همیشه با اکنون کارواژه «خواستن» همراه است.

خواهم رفت، خواهم گفت، خواهم نشست، خواهد نوشت

این ساخت را «آینده» می‌خوانند.

«آینده» ساختی از کارواژه است که تنها بر آینده رهنمود می‌کند. این ساخت همیشه با اکنون کارواژه‌ی «خواستن» بکار می‌رود.

نهاد گننده

گفتیم که :

نهاد بخشی از سهان است که دربارهٔ آن آگاهی می‌دهیم.
گزاره آگاهی‌پی است که دربارهٔ نهاد گفته می‌شود.

تا کنون دربارهٔ گزاره و بخش بنیادین آن که کارواژه است گفت‌وگو کردیم.
اکنون دربارهٔ بخش دیگر سهان، «نهاد» گفت‌وگو می‌کنیم.
سعدی گلستان را نوشت.
گلستان در سال ۶۹۹۶ آریایی میتراپی (برابر با ۱۲۵۸ زایشی) نوشته شد.
بیژن تشنه است.
هوا تاریک شده است.

در سهان نخست «سعدی» نهاد است، زیرا که کار «نوشتن» را او انجام داده است.
در سهان دوم «گلستان» نهاد است زیرا که کار «نوشته شدن» را به آن پیوند داده‌ایم.
در سهان سوم واژه «بیژن» نهاد است. دربارهٔ بیژن است که زاب «تشنه بودن» را آورده‌ایم.
در سهان چهارم نهاد واژه‌ی «هوا» است زیرا زاب «تاریک شدن» را پذیرفته است.
پس آگاهی‌پی را که دربارهٔ نهاد می‌دهیم بازگویی یکی از این چاهار کار است:

- ۱ _ انجام دادن کاری، مانند: خوردن، شکستن، پختن، زدن.
- ۲ _ پذیرفتن کاری، مانند: خورده شدن، شکسته شدن، پخته شدن، زده شدن.

- ۳ _ داشتن زایی. مانند: دانا بودن، سپید بودن، بیمار بودن، گرم بودن.
 ۴ _ پذیرفتن زایی. مانند: دانا شدن، سپید شدن، بیمار شدن، گرم شدن.

پس بر پایه‌ی اینکه گزاره کدامیک از این چهار کار را بازمی‌گوید، نهاد چهار سان دارد:

در سانِ نخست نهاد کننده کار است: مُرگان آتش پخت
 در سانِ دوم نهاد پذیرنده کار است: آتش پخته شد
 در سانِ سوم نهاد دارنده زاب است: هوشنگ بیمار است
 در سانِ چهارم نهاد پذیرنده زاب است: هوشنگ بیمار شد

سعدی گلستان را نوشت.

در این سَهان نهاد، یا همان بخشی از سَهان که درباره آن آگاهی داده‌ایم، واژه «سعدی» است. کارواژه‌ی که در «گزاره» آمده کاری است که از سعدی سر زده است. سعدی است که کار «نوشتن گلستان» را انجام داده است. پس او انجام‌دهنده کار است. انجام‌دهنده کار را در دستور زبان «کننده» می‌خوانیم.

کننده واژه‌ی است که انجام دادن کاری را به آن پیوند می‌دهیم.

کننده نام

در سَهان «شاهرخ تند می‌دود» واژه «شاهرخ» نهاد است، زیرا که درباره او آگاهی می‌دهیم. این واژه «کننده» نیز است، زیرا که کار دویدن از او سر زده است.

این دو گونه بر پایه‌ی جای گرفتن این واژه در سَهان بالاست. به این چم که این واژه اگر در سَهان دیگر جای گیرد شاید دیگر نهاد یا کننده نباشد.

مانند:

نبیگ شاهرخ را آوردم.

ولی هرگاه واژه «شاهرخ» را تنها در نگر بگیریم درمی یابیم که این واژه نام گسی است. ازاین رو واژه‌ی شاهرخ، «نام» است.

در سَهان «سنگ شیشه را شکست» نیز واژه «سنگ» نهاد است. چون کار شکستن را به آن پیوند داده‌ایم «کننده» نیز است. ولی این واژه برای نام بردن چیزی بکار می‌آید، ازاین رو «سنگ» نام است.

در سَهان «گاو شیر می‌دهد» واژه «گاو» گذشته از آنکه نهاد سَهان است، کننده نیز است زیرا که دَهَنده شیر است، ولی گاو بر جانوری رهنمود می‌کند، پس واژه گاو نیز نام است.

«نام» واژه‌ی است که برای نام بُردنِ کسی یا چیزی بکار می‌رود.

چیزی که از راهِ «نام» نام بُرده می‌شود:

گاهی کسی است. مانند: مرد - زن - هوشنگ - فرنگیس - پسر - دختر - مادر - پدر. گاهی جانوری است، مانند: گاو - سگ - خوک - آسپ - گربه - شیر - پلنگ - آستر - موش. گاهی جایی است، مانند: کوه - دشت - رود - تهران - پاریس - آسیا - آمریکا. گاهی از رُستنی‌هاست، مانند: درخت - چمن - چنار - بید - سرو - گل - نسترن - سوسن - یاسمن. گاهی نام ستارگان است، مانند: آفتاب - ماه - خورشید - بهرام - ناهید - تیر - کیوان. گاهی نام زمان یا وقتی است، مانند: روز - شب - پگاه - بامداد - نیم‌روز - ایوار. گاهی نام چیزهای بی‌جان است. مانند: کاغذ - سَنَدلی - خودکار - دوچرخه - تخته - چکش - میخ. گاهی نام سانی است که در کسی یا چیزی هستی دارد. مانند: سپیدی - سیاهی - سرما - گرما - رنج - شادی - بَسَنَدگی.

نام

ویژه - هام

گاهی نام تنها بر یک گس شناخته شده رهنمود می‌کند. وقتی که می‌گوییم «فریدون آمد» خواست ما یک گس شناخته شده است. در سَهان «تهران پایتخت ایران است» واژه تهران بر یک شهر شناخته شده رهنمود می‌کند. ولی اگر بگوییم «گربه دُژمن موش است» خواست ما تنها گربه خانه ما نیست.

واژه گربه اینجا بر هر گربه‌ی رهنمود می‌کند. همچنین چون بگوییم «شهر بزرگتر از ده است» خواست ما این نیست که یک شهر شناخته‌شده از یک ده بزرگتر است. واژه شهر به هر بُرّنی که دارای انبوهی بسیار و خانه و کوچه و خیابان باشد گفته می‌شود. اگر با نام، تنها یک گس شناخته‌شده را بتوان نام بُرد آن را «نام ویژه» می‌خوانیم به آن‌چم که نامی که ویژه‌ی یک گس است. اگر نام دربرگیرنده گسان یا چیزهای بسیار باشد آن نام «هام» خوانده می‌شود.

نام ویژه، واژه‌ی است که برای نام‌بردن یک گس شناخته‌شده یا یک چیز شناخته‌شده بکار می‌رود. نام هام به واژه‌ی می‌گوییم که با آن گسان یا چیزهای همگون را می‌توان نام برد.

شاید یک «نام ویژه» برای نامگذاری چندین گس یا چندین چیز بکار رود. «منیژه» نام ویژه است. ولی چندین تن شاید منیژه نام داشته باشند. «رودبار» نام جایی است. ولی چند جا در چند بخش کشور ایران به این نام خوانده می‌شوند. این نکته نباید شُوند (چرایی) آن باشد که نام ویژه و نام هام را با یکدیگر نادرست بگیریم. باید بدانیم که هربار نام ویژه‌ی را در گفت‌وگو یا نوشتن بکار می‌بریم خواست ما از آن تنها یک گس شناخته‌شده است. وختی که می‌گوییم «منیژه آمد» خواست ما یک تن است که می‌شناسیم و شنونده نیز با او آشناست. هرگز خواست ما از نام‌بردن نام «منیژه» همه دخترانی را که منیژه نام دارند، نیست. همچنین در سَهان «من به رودبار می‌روم» خواست ما رودبار شناخته‌شده‌ی است، نه هرجا که رودبار نام داشته باشد.

نام سرشت - ماناک

گاهی چیزی که نام بُرده می‌شود خودبخود هستی دارد، مانند: دیوار. ولی گاهی هستی آن چیز جداسر نیست که در چیز دیگری است، مانند: سپیدی، سپیدی نام چیزی است، ولی این چیز تنها هستی ندارد. سپیدی در دیوار یا در کاغذ یا در پارچه یا در چیز دیگری است. گوسپند نام چیزی است که در بُرون هست و می‌توان آن را دید و به آن دست زد. چنین واژه‌ی را «نام سرشت» می‌خوانیم. هوش نام زایی است که در آدم یا در برخی از جانوران هست. هوش تنها و جدا هستی ندارد. چنین واژه‌ی را «نام ماناک» می‌خوانیم.

«نام سرشت» نام چیزی است که بخودی خود هستی دارد.
 «نام ماناک» بر آرشى رهنمود می‌کند که هستی آن در چیز دیگری است و نام سانی یا زایی است.

نام واژه‌پی است که برای نام‌بردن چیزی یا کسی بکار می‌رود.
 اگر یک چیز یا یک گس شناخته‌شده را با واژه‌پی نام ببریم آن واژه نام است و نام ویژه است.
 اگر واژه برگرفته‌پی که دارای گسان بسیار است، رهنمود کند آن نام را نامِ هام می‌خوانند.
 نام هام اگر نام چیزی باشد که هستی بُرونی دارد «نام سرشت» خوانده می‌شود.
 اگر نام هام بر چیزی رهنمود کند که هستی آن در چیز دیگری است و آرشِ سانی یا زایی از آن خواست شود آن را «نام ماناک» گوئیم.

نام تکال - بیشال

گاهی نام برای نام‌بردن یک گس یا یک چیز است. در این زمان، تکال است:
 مرد آمد. زن نشست. چراغ روشن شد. درخت سایه دارد.
 در این سَهان‌ها واژگان: مرد، زن، چراغ، درخت، همه تکال آستند.
 ولی گاهی نام چند گس یا چند چیز را نام می‌بریم:
 مردان آمدند. زنان نشستند. چراغ‌ها روشن شد. درختان سایه دارند.
 در این سَهان‌ها هریک از واژگان مردان، زنان، چراغ‌ها، درختان بر چند چیز همگون رهنمود می‌کند.
 مردان به چم چند مرد.
 زنان به چم چند زن.
 چراغ‌ها به چم چند چراغ.
 این واژگان بیشال بسته شده اند و ساختِ بیشال نام خوانده می‌شوند.

تکال گونه‌پی از واژه است که بر یکی رهنمود می‌کند.
 بیشال گونه‌پی از واژه است که بر بیش از یکی رهنمود می‌کند.

در زبان پارسی ساختِ بیشالِ نام از این راه ساخته می‌شود که یکی از دو بخش «ان» یا «ها» را به پایانِ تکال آن می‌پیوندند:

مرد _____ مردان.
زن _____ زنان.
نبیگ _____ نبیگ‌ها.
شاخه _____ شاخه‌ها.
درخت _____ درخت‌ها.

این بخش‌ها را که برای ساختنِ ریختِ بیشالِ بکار می‌رود «نشانهٔ بیشال» می‌خوانند.

نشانهٔ «ان» بیش‌تر برای بیشال‌بستنِ نام‌هایی بکار می‌رود که جاندار باشند:

کودک _____ کودکان.
خرگوش _____ خرگوشان.
اسب _____ اسپان.

ولی در برخی از واژگانی را که بر جانداران رهنمود نمی‌کنند نیز می‌توان با «ان» بیشال بست: انگشتان، چشمان.

همهٔ نام‌های دیگر را با «ها» بیشال می‌بندند:

دست‌ها، بخشش‌ها، کاغذها، برگ‌ها، زشتی‌ها، زیبایی‌ها.

نشانهٔ بیشال بخشی است که به پایانِ نامی افزوده می‌شود تا از آن ساخت بیشال ساخته شود.

از نشانه‌های بیشال در پارسی یکی «ان» است و یکی «ها»

نشانهٔ «ان» بیش‌تر برای بیشال‌بستنِ نام‌هایی بکار می‌رود که بر هستیِ جاندار رهنمود می‌کند.

ولی همهٔ نام‌های دیگر را با «ها» بیشال می‌بندند.

اگر گُتنده جاندار و بیشال باشد کارواژهٔ آن نیز باید بیشال آورده شود.

اگر گُتنده به ساخت تَکال باشد کارواژهٔ آن نیز تَکال می‌آید.

برای نمونه:

شاگردان به آموزشگاه آمدند.

برادر من می‌آموزد.

برزگران زمین را شخم می‌زنند.

نام

بیشال‌های تازی

برخی واژگان تازی که در پارسی جای خوش کرده و باید زدوده شوند، بر پایهٔ دستور تازی بیشال بسته می‌شوند. این گونه بیشال‌ها دو گونه است:

گونهٔ نخست آنکه به پایان واژه، یکی از بخش‌های «ات»، «ین»، «ون» افزوده می‌شود.

بیشال با «ات» :

امتیاز امتیازات
انتخاب انتخابات
اختیار اختیارات

بیشال با «ین» :

خادم خادمین
مسلم مسلمین
ناشر ناشرین
کاشف کاشفین

بیشال با «ون» :

ملی ملیون
مذهبی مذهبیون

نکته : واژگان پارسی را نمی‌توان با این دستور بیشال بست:

«بازرس» واژه‌ای پارسی است، پس بیشال‌بستن بازرس به «بازرسین» نادرست است.

گونهٔ دیگر از بیشال تازی که در زبان پارسی جای خوش کرده و باید زدوده شود «بیشال شکسته» است.

در این گونه بیشال بندواژه‌هایی به آغاز و میان واژه افزوده یا از آن کاسته می‌شود. این گونه بیشال تازی، «بیشال شکسته» نامیده می‌شود.

مانند:

امر	–	امور
شیخ	–	شیوخ
جاهل	–	جهلا
سَم	–	سُموم
جسم	–	اجسام
کاسب	–	کسبه
شریف	–	اشراف
هِمَت	–	هِمَم
مدرسه	–	مدارس
تاجر	–	تجار
زایر	–	زوار

و ...

نکته : نشانه‌های بیشال تازی و همچنین بیشال شکسته تازی در زبان پارسی به‌هیچ‌روی جایی ندارند، این بخش تنها برای آگاهی آورده شده است، این نشانه‌ها زبان را آلوده کرده و دستور زبان را به لژن کشیده‌اند و باید نابود شوند.

جانام(گس‌واژه)

گاهی به جای آنکه کسی یا چیزی را نام ببریم، یا نام او را بگوییم، واژه دیگری می‌آوریم که جای نام را می‌گیرد. برای نمونه به جای آنکه بگوییم «**منوچهر را دیدم و به منوچهر گفتم**» می‌گوییم «**منوچهر را دیدم و به او گفتم**، اینجا واژه «او» جای نام منوچهر را گرفته است. این گونه واژه‌ها را که جانشین نام می‌شوند «**جانام**» می‌خوانیم. چنانکه در آموزه‌های گذشته دیدیم گُننده می‌تواند نام باشد. در سَهانِ «**منوچهر آمد**» گُننده منوچهر است و این واژه، نام است. گاهی نیز گُننده، جانام است. در سَهانِ «**او آمد**» واژه «او» جانام(گس‌واژه) است و گُننده است.

جانام(گس‌واژه) واژه‌ای است که جانشین نام می‌شود.
جانام(گس‌واژه) گاهی، مانند نام، گُننده خواهد بود.

هرگاه خواست از جانام(گس‌واژه) کسی باشد آن را گس‌واژه خودویژه می‌خوانیم.

این گس یا گوینده است یا شنونده یا گسی که از او سخن می گویند.

بدین سان:

گس واژه‌ی که به جای نام گوینده می آید «جانام یکم گس» خوانده می شود.
گس واژه‌ی که به جای نام شنونده می آید «جانام دوم گس» خوانده می شود.
گس واژه‌ی که به جای نام دیگرگس می آید «جانام سوم گس» خوانده می شود.

هریک از این سه گس شاید یکی باشد یا بیش تر. اگر یکی باشد، گس واژه‌ای که به جای نام می آید تَکال است و اگر بیش تر از یکی باشد، بیشال.

پس جانام (گس واژه) خودویژه شش ساخت دارد. بدین گونه:

گس	تکال	بیشال
یکم کس	من	ما
دوم کس	تو	شما
سوم کس	او	آنها (ایشان)

گاهی به جای «او» گس واژه سوم گس تَکال «وی» می آید.

گس واژه خودویژه گس واژه‌ای است که بر گسی رهنمود می کند.
گس واژه خودویژه شش ساخت دارد: سه تَکال، سه بیشال.

جانام

گس واژه نمارش

یک گونه گس واژه دیگر نیز هست که با آن چیزی یا گسی را نشان می دهیم.
این گونه واژگان را «گس واژه نمارش» می خوانند.

برای نمونه اگر از گسی بخواهیم که نبیگی را بردارد و نبیگ نزدیک باشد به جای سَهانِ «نبیگ را بردار» می‌گوییم «این را بردار» .

واژه «این» گس‌واژه نَمارش است و به جای نام «نبیگ» نشسته است. ولی اگر نبیگ دور باشد می‌گوییم «آن را بردار» .

گس‌واژه نَمارش واژه‌پی است که به جای نام می‌نشیند و با آن گسی یا چیزی را نشان می‌دهیم. گس‌واژه نَمارش دو ساخت دارد: یکی «این» برای نشان دادن چیزی که نزدیک است. دیگر «آن» برای نشان دادن چیزی که دور است.

گس‌واژه نَمارش را مانند نام می‌توان بیشال بست: آنان، اینان، آن‌ها، این‌ها.

گزاره

پوینده

سَهان دو بخش بنیادین دارد: یکی نهاد و دیگر گزاره.

گزاره	نهاد
سَهراب را کشت	رستم پهلوان

بخش بنیادین نهاد گاهی گُنده است. ولی بخش بنیادین گزاره همیشه کارواژه است. گُنده کسی است که کار را انجام می‌دهد. ولی این کار گاهی به گُنده پایان می‌یابد یا اینکه هَنایشِ آن به دیگری نمی‌رسد. در سَهان «پروین نشست» پروین گُنده است، زیرا که کار «نشستن» را انجام داده است. ولی این کار به دیگری نرسیده است و ماناک سَهان کاستی ندارد. ولی اگر بگوییم «رستم گُشت» سَهان رسا نیست، زیرا که کار کشتن به گُنده پایان نمی‌یابد و ناچار هَنایشِ آن به دیگری می‌رسد. شنونده می‌پرسد:

«که را گُشت» پس گاهی کار از گُنده دست‌درازی می‌کند و بر گسی یا چیزی روی می‌دهد. این گس یا

چیز را «پوئیده» می‌خوانیم. در سهان «رستم پهلوان سهراب را کشت» کارگشتن را رستم انجام داده است. پس رستم گنده است. ولی این کار بر سهراب روی داده است. پس سهراب پوئیده است.

نهاد		گزاره
رستم	پهلوان	پوئیده
		کارواژه
		کشت
		سهراب را

پوئیده واژه‌ی است که رهنمود می‌کند بر گسی یا چیزی که کار بر او روی داده است.

پوئیده گاهی نام است. مانند: فریدون «نَبیگ» خرید.
و گاهی گس‌واژه خودویژه است. مانند: آموزگار «او» را سرزنش کرد.
و گاهی گس‌واژه نمارش است. مانند: «آن» را بردار. «این» را بگیر.

فریدون نبیگ خرید.
آموزگار او را آفرین گفت.
شاگردان آن را خواندند.
در سهان نخست واژه «نَبیگ» پوئیده است و نام هام است.
در سهان دوم پوئیده واژه «او» است که گس‌واژه خودویژه است.
در سهان سوم پوئیده واژه «آن» است که گس‌واژه نمارش است.

وابسته نام زاب

گاهی نامی که گنده یا پوئیده است تنها بکار نمی‌رود زیرا برای آنکه شنونده آن را بهتر و بیش‌تر بشناسد درباره آن روشن‌گری می‌کنیم.
به این‌چم که یکی از سان‌ها یا زاب‌های او را بازی‌گوییم.
برای نمونه اگر بگوییم «من برادر خود را دوست دارم» چم واژه «برادر» وختی روشن است که گوینده تنها یک برادر داشته باشد. ولی اگر دارای چند برادر باشد شنونده نمی‌داند که خواستش کدام-یک از ایشان است. این‌هنگام باید واژه دیگری بیاورد که خواست خود را آشکار کند برای نمونه بگوید: من برادر بزرگ خود را دوست دارم.

واژه بزرگ در اینجا چیزی به آرش نام (برادر) افزوده است تا شنونده روشن تر و بهتر آن را دریابد. این واژه که سان یا چگونگی نام را بازمی گوید «زاب» خوانده می شود.

زاب واژه‌ای است که به نام افزوده می شود تا سان یا چگونگی آن را بازگوید.

نامی که همراه آن زابی آمده باشد «ستوده» خوانده می شود. در پارسی پیش تر زاب دنبال ستوده (نام) می آید. باین همه به بندواژه پایانی نام یک «زیرنشان» می افزاییم:

مرد بزرگ ، پسر خوب ، کشور پهناور.

اگر پایان نام «ها» ی نگفتنی باشد (مانند پایه ، نامه ، خنده) و پس از آن زابی بیاید در واگوش پس از آن یک «ی» می آید و آن را در خد پارسی بدین گونه در کنار بندواژه «ها» می نویسیم. مانند:

پایه استوار، خنده بلند، نامه زیبا.

ولی گاهی هم شذنی است زاب پیش از نام بیاید. این هنگام دیگر به پایان نام یا زاب «زیرنشان» نمی افزاییم:

سیاه چادر = چادر سیاه

نیک مرد = مرد نیک

بلندکوه = کوه بلند

ستوده چه تکل باشد چه بیشال، زاب آن همیشه تکل می آید.

گاهی می گوئیم: مرد بزرگ _ این هنگام ستوده و زاب هر دو تکل استند.

گاهی می گوئیم: مردان بزرگ _ این هنگام ستوده بیشال است و زاب آن تکل.

نامی که چم آن با زاب رساتر شده است «ستوده» خوانده می شود، زاب همیشه تکل است، خواه ستوده آن تکل باشد، خواه بیشال.

گاهی زاب در سهان وابسته به گُننده است:

نهاد		گزاره	
گُننده	وابسته گُننده	پوئیده	کارواژه
رستم	پهلوان	سهراب را	ازپا درآورد

و گاهی زاب در سَهان وابسته به پوئیده است:

نهاد			گزاره
کُننده	پوئیده	وابسته پوئیده	کارواژه
رستم	سهراب	نیرومند را	ازپا درآورد

و گاهی هم کُننده و هم پوئیده با زاب آورده می‌شوند:

نهاد		گزاره		
کُننده	وابسته کُننده	پوئیده	وابسته پوئیده	کارواژه
رستم	پهلوان	سهراب	نیرومند را	ازپا درآورد

وابسته‌ی کارواژه سان‌واژه

فریدون «زود» آمد.
فریدون «شتابان» آمد.
فریدون «خندان» آمد.
فریدون «سرافکنده» آمد.
فریدون «نومیدانه» آمد.
فریدون «آهسته» آمد.

کارواژه‌ی که در همه این سَهان‌ها بکار رفته «آمدن» است. ولی چگونگی انجام گرفتن این کارواژه در سَهان‌های گفته شده باهم ناهمسانی دارد.
این ناهمسانی با واژه یا فرازی بازگو می‌شود که آن را «سان‌واژه» می‌خوانیم.

واژه یا فرازی که چگونگی انجام یافتن کارواژه را بازمی گوید «سان واژه» خوانده می شود.

همچنانکه زاب برای بازگویی سان یا چگونگی نام می آید و وابسته نام است، «سان واژه» چگونگی روی دادن کارواژه را بازمی گوید و به «کارواژه» وابسته است.

در پارسی بسیاری از زاب ها شاید برای بازگویی چگونگی انجام گرفتن کارواژه نیز بکار بروند، این-هنگام «سان واژه» خوانده می شوند.

در سهران «شاگرد باید خوب دانش بیاموزد» واژه «خوب» سان واژه است و وابسته است به کارواژه «بیاموزد». ولی در سهران «آموزگار از شاگرد خوب خشنود است» واژه «خوب» زاب است و وابسته به واژه «شاگرد».

پس واژه‌هایی که چم ستایش انگیز دارد اگر چگونگی نام را بازگوید «زاب» است و اگر در بازگویی چگونگی کارواژه بکار رود «سان واژه» است.

گاهی به پایان نام یا زاب بخش «انه» را می افزاییم و از این راه واژه دیگری می سازیم که گاهی زاب و گاهی سان واژه است. برای نمونه از روز، ماه، سال، شاه، دوست، خردمند، با افزودن بخش «...انه» واژگان روزانه، ماهانه، سالانه، شاهانه، دوستانه، خردمندانه ساخته می شود که شاید در ستایش کارواژه بیایند به این چم که به گونه «سان واژه» بکار می روند. مانند:

او روزانه هشت تسو کار می کند.

این دهگان سالانه یک خروار گندم بدست می آورد.

این کار خردمندانه نیست.

فریدون و ایرج باهم دوستانه رفتار می کنند.

سان واژه چم های گوناگون به کارواژه می افزاید:

گاهی سان روی دادن کارواژه را بازمی گوید:

فریدون سخت به زمین افتاد.

گاهی زمان روی دادن کارواژه را بازمی گوید:

من دیروز آمدم.

گاهی جایگاه روی دادن کارواژه را بازمی گوید:

من اینجا آمدم.

وات‌ها افزون‌واژه‌ها

من و فریدون «به» گردش رفتیم.

فرشته «با» خواهرش آمد.

از تهران «تا» تجربیش «با» گذربر می‌رویم.

می‌خواستم «که» پگاه برخیزم.

در این سهان‌ها واژگانی استند که خود چم جداسری (ناوابسته‌ی) ندارند. ولی آوردن آن‌ها برای ساختن سهان نیاز است. این‌ها را «وات‌ها» می‌خوانیم.

وات‌ها گاهی برای آشکارکردن جایگاه واژه در سهان بکار می‌رود، مانند: «را» .

در سهان «نبیگ را خریدم» که آشکار می‌کند واژه نبیگ، پوییده است.

گاهی برای بازبستن دو واژه بکار می‌رود مانند «و» که دو واژه من و فریدون را به هم پیوند داده است و «با» که واژگان «فرشته» و «خواهرش» را به هم پیوند داده است.

واژگان «از» و «تا» و «با» نیز برای بازگویی پیوند واژگان «تهران» و «تجربیش» و «گذربر» به سهان بکار آمده است. ولی «که» دو سهان «می‌خواستم» و «پگاه برخیزم» را به هم پیوند می‌دهد.

پیوندواژه‌ها واژگانی استند که خودبخود چم ناوابسته‌ی (جُداسری) ندارند، ولی برای پیوستن بخش‌های یک سهان به یکدیگر یا پیوند دادن و افزودن واژه‌ی به سهان، یا پیوند دادن دو سهان به یکدیگر بکار می‌روند.

پیوندواژه‌ها را به چند دسته می‌توان بخش کرد:

یک دسته از آن‌ها برای آن بکار می‌روند که واژه‌ای یا فرازی را به یکی از بخش‌های سهان بپیوندند.

این‌گونه واژگان را «افزون‌واژه» می‌خوانیم.

(واژه‌ی افزون اینجا به چم بستگی است.)

گاهی افزون‌واژه نام یا گس‌واژه‌ای را به نام یا گس‌واژه‌ی دیگر، یا زایی که جانشین نام است بستگی و پیوند می‌دهد:

«یکی از» سخنوران می‌گوید.

شاهرخ را «با» ایرج دیدم.

این هنگام واژه‌ی که پس از افزون‌واژه آمده رساگر نام است.

یکی ---- می‌گوید	شاهرخ را دیدم
از	با
سخنوران	ایرج

گاهی واژه پس از افزون‌واژه برای بازگویی برتری نامی بر نام دیگر در داشتن زایی است.

شهر بزرگ‌تر از ده است.
دماوند از توچال بلندتر است.

شهر ----- بزرگ‌تر است	دماوند ----- بلندتر است
از	از
ده	توچال

این هنگام، این واژه‌ی رساگر «زاب برتر» است.
ولی واژه‌ی که پس از افزون‌واژه می‌آید بیشتر وابسته و رساگر کارواژه است، و در این هنگام مانند سان‌واژه، زمان یا جایگاه یا اندازه یا چگونگی یا ابزار انجام کارواژه را بازمی‌گوید:

رساگر جایگاهی:

- ۱ _ فریدون پیش من آمد.
- ۲ _ تهمینه از اسپهان به شیراز رفت.

رساگر زمانی:

- ۱ _ شاگردان در یک سال زمین‌شناسی را آموختند.
- ۲ _ از دیروز هوا گرم شد.

رساگر چگونگی:

- ۱ _ جاوید با شتاب دوید.
- ۲ _ کار به گندی پیش می‌رود.

رساگر ابزار:

۱ _ ایرج با دوچرخه گردش می کند.

۲ _ بام را به گل اندود.

رساگر اندازه :

۱ _ یک هندوانه را به ده شاهی می فروشد.

۲ _ اینجا کالای خِرد به خروار است.

فریدون آمد	جاوید	دوید
پیش	با	
من	شتاب	

یک هندوانه را
می فروشند
به
ده شاهی

شاگردان زمین شناسی را
آموختند
در
یک سال

ایرج
گردش می کند
با
دوچرخه

افزون واژه ها ، واژگانی استند که چم جداسر ندارند، ولی واژه یا فرازی را به یکی از بخش های سهان می پیوندند، و فراز، یا واژه می را که نام یا گس واژه است، رساگر نام یا زاب یا کارواژه جای می دهند. افزون واژه بیشتر برای ساختن «رساگر کارواژه» بکار می رود.

بند واژه‌ها

پیوندواژه - نشان‌واژه - آواها

گفتیم که کار یک دسته از بندواژه‌ها آن است که واژه یا فرازی را به سَهان می‌افزایند و فراز یا واژه‌پی را که نام یا گس‌واژه است، رساگر نام یا زاب یا کارواژه می‌نهند. کار دسته دیگر از بندواژه‌ها آن است که دو واژه یا دو بخشِ سَهان یا دو سَهانِ جُدا سَر را به هم می‌پیوندند. این گونه واژگان را «پیوندواژه» می‌خوانند.

منیژه و ستاره زیرک‌آند.
رفتم که بخوابم.
بکوش تا کامیاب شوی.
دیروز نیامدم زیرا که بیمار بودم.
همینکه خوب گوش بدهیم یاد می‌گیریم.
در این سَهان‌ها واژگانِ :
و، که، تا، زیرا که، همینکه، گاهی دو واژه را به هم پیوند داده‌اند و گاهی دو سَهان را. پس:

پیوندواژه، واژه‌پی است که دو واژه یا دو سَهان را به هم پیوند می‌دهد.

یک دسته دیگر از بندواژه‌ها برای بازگویی سانِ مینوی گوینده مانند: آفرین، شادی، شگفتی، افسوس، درد، آوا (به چم آواز دادن و خواندنِ گسی) و آهنگِ پرهیزاندن، و مانند آن‌ها بکار می‌روند. این گونه بندواژه‌ها را «آواها» می‌خوانند.

آه از آن مست که با مردم هشیار چه کرد.
خوشا باد نوشین ایران‌زمین.
وه که جدا نمی‌شود نَخشِ تو از پندار من.
زنهار به گس مگو تو این راز نهفت.

«آواها» واژگانی استند که برای بازگویی سان‌های مینوی گوینده مانند درد و شادی و آفرین و شگفتی و پرهیزاندن بکار می‌روند.

دسته‌ی دیگر بندواژه‌هایی استند که نشانه‌ی جایگاه واژه در سهان می‌باشند.
واژه «را» در سهان «کی خسرو را دیدم» نشانه آن است که واژه «کی خسرو» در این سهان در جایگاه پوییده جای دارد.
واژه «ای» در فراز «ای دوست!» نشانه آن است که واژه «دوست» آوادهنده است، به این‌چم که او را می‌خوانند یا به زبانزد امروز «سدا می‌کنند» .
همچنین است «ا» ای که برای آوا به پایان آن افزوده می‌شود.
مانند: خدایا ! جانا ! ویچیرا !

و زیرنشانی که نشانه پیوند با رساگر نام [افزا(افزوده) و برگیر(افزوده‌شده)] است و هرگاه واژه به یکی از آوادارهای (آ، او، ای، ه) پایان یابد «ی» واگویش می‌شود.
مانند :

باغ _ شهر خدا _ ی _ جهان
کوچه _ ی _ باغ زانو _ ی _ شتر

و نیز همین بندواژه پیوند نام را با زاب (ستوده و زاب) نشان می‌دهد، مانند:
باغ _ بزرگ خانه _ ی _ کی خسرو
آسیا _ ی _ دور سبوی _ ی _ تُهی

نشان‌واژه‌ها به واژگانی می‌گوییم که برای گزینش جایگاه واژه در ساختمان سهان بکار می‌روند.

کارواژه‌ها

ناگذرا و گذرا

فریدون آمد.

فریدون آورد.

در سَهان نخست کارواژه «آمد» ماناک سَهان را پایان می‌دهد و شنونده برای دریافتنِ گفتار نیازمندِ واژه دیگری نیست.

ولی در سَهان دوم کارواژه‌ی «آورد» برای رساکردن ماناک بَس نیست.

شنونده می‌پرسد که «چه آورد»؟ باید واژه دیگری گفت تا ماناک کارواژه «آوردن» پایان یابد. فریدون نبیگ آورد.

واژه «نبیگ» در اینجا پوییده است. پس میان دو کارواژه «آمد» و «آورد» ناهمسانی است. کارواژه «آمد» ماناک رسا دارد. ولی ماناک کارواژه‌ی «آورد» به تنهایی رسا نیست و برای رساکردن نیازمند پوییده است.

کارواژه‌هایی که مانند آمدن دارای چم رسا باشند «ناگذرا» خوانده می‌شوند و کارواژه‌هایی را که برای رساکردن چم آن‌ها باید واژه دیگری آورد «گذرا» می‌نامیم.

کارواژه‌ی ناگذرا، کارواژه‌ای است که بخودی خود دارای ماناک رسا باشد. کارواژه‌ی گذرا، کارواژه‌ای است که ماناک آن از راه واژه‌ی دیگری که پوییده خوانده می‌شود، پایان یابد.

گُنده هم در کارواژه‌ی ناگذرا هست و هم در کارواژه گذرا. ولی در کارواژه ناگذرا برآیند کار در گُنده پایان می‌پذیرد و به کسی یا چیزی دیگر نمی‌رسد.

در سَهان «فریدون آمد» کار «آمدن» را فریدون انجام داده است و هَنایشِ آن به دیگری نرسیده است.

ولی در کارواژه گذرا هَنایشِ کار از گُنده می‌گذرد و به چیزی یا کسی که پوییده خوانده می‌شود، می‌رسد. در سَهان «فریدون نبیگ را آورد» کارِ «آوردن» از فریدون سر زده و به نبیگ رسیده است.

چنانکه دیدیم برخی کارواژه‌ها از دیدگاه ماناک ناگذرا هستند و برخی دیگر گذرا.

ولی کارواژه‌هایی هستند که هم به ماناک ناگذرا و هم به ماناک گذرا بکار می‌روند.

مانند شکستن که در سَهان «شیشه شکست»، ناگذرا است و در سَهان

«فریدون شیشه را شکست»، گذرا است.

رساگرِ کارواژه

رساگرِ کارواژه یک یا چند واژه یا فرازی است که با یکی از افزون‌واژه‌ها به سهان می‌پیوندد و روشنگری‌ای به آرش کارواژه می‌افزاید.

رساگر با پوینده از چند سو ناهمسانی دارد:
نخست آنکه پوینده ویژه کارواژه‌های گذراست، ولی هر کارواژه بی چه ناگذرا چه گذرا شاید دارای رساگر باشد.
در سهان «ایرج آمد» کارواژه‌ی آمدن ناگذرا است. پس سهان دارای پوینده نیست و بدون آن ماناک رسا دارد.
در سهان «ایرج نبیگ آورد» کارواژه «آوردن» گذرا است و به این شُوند(چراپی) ماناک آن بدون گفتن پوینده رسا نیست و واژه «نبیگ» پوینده است.
ولی برای هر دو سهان می‌توان یک یا چند رساگر آورد. برای کارواژه ناگذرا:
ایرج از آموزشگاه آمد.
ایرج از آموزشگاه به خانه آمد.
ایرج به تندی از آموزشگاه به خانه آمد.
ایرج برای آساییدن در پنج‌دم با دوچرخه از آموزشگاه به خانه آمد.

و برای کارواژه گذرا:
ایرج از نبیگ‌خانه نبیگ آورد.
ایرج از نبیگ‌خانه نبیگ را به آموزگاه آورد.
ایرج از نبیگ‌خانه نبیگ را در یک‌دم به آموزگاه آورد.
ایرج از نبیگ‌خانه نبیگ را با شتاب برای خوانش به آموزگاه آورد.

واژگانی که پررنگ‌تر استند همه رساگرِ کارواژه استند، چنانکه می‌بینیم هم کارواژه‌ی ناگذرا می‌تواند رساگر داشته باشد و هم کارواژه‌ی گذرا.
هر کارواژه‌ی می‌تواند دارای یک یا چند رساگر باشد.
ناهمسانی دیگر پوینده با رساگر کارواژه آن است که کارواژه‌ی گذرا برای بفرجام رسانیدن ماناک، نیازمند پوینده است و بدون آن ماناک سهان نیم‌کاره است.
ولی کارواژه چه ناگذرا و چه گذرا باشد برای بفرجام رسانیدن ماناک نیازمند رساگر نیست.
رساگر یک ماناک افزونی به سهان می‌دهد.
این ماناک افزونی گاهی زمان روی‌دادن کارواژه است، گاهی جایگاه، گاهی آهنگ و خواست، گاهی ابزار، گاهی چگونگی.

در سَهان‌های پیشین
واژگانِ آموزشگاه و نبیگ‌خانه و آموزگاه رساگر جایگاهی استند.
واژگان یک‌دَم و پنج‌دَم رساگر زمانی استند.
واژگان تندی و شتاب رساگر چگونگی استند.
واژگان آساییدن و خوانِش رساگر آهنگ و خواست استند.
واژهٔ دوچرخه رساگری است که ابزار را بازی گوید.

در همهٔ این سَهان‌ها می‌بینید که همیشه پیش از رساگر یکی از افزون‌واژه‌ها جای دارند: از، به، با، در، برای.
پس نشانهٔ رساگر کارواژه آن است که پیش از آن افزون‌واژه آمده باشد.

رساگر کارواژه یک یا چند واژه است که با یکی از افزون‌واژه‌ها به سَهان می‌پیوندد و روشنگری‌ای به آرشِ کارواژه می‌افزاید.

کارواژه

آشکار و نا آشکار

شاهرخِ نبیگ را از روی سَندلی برداشت.
نبیگ از روی سَندلی برداشته شد.

در سَهان نخست کارواژهٔ «برداشت» به شاهرخ که گُنده است پیوند داده شده است.
به این‌چم که، شاهرخ است که کارِ «برداشتن» از او سر زده است.
پس در این سَهان گُنده آشکار است، کارواژه‌هایی که به گُنده پیوند داده می‌شود، کارواژه‌ی آشکار خوانده می‌شود.

در سَهان دوم کارواژهٔ «برداشته شد» به نبیگ پیوند داده شده است و نبیگ که «نهاد» سَهان است گُندهٔ کارواژه شمرده نمی‌شود، زیرا که کارواژهٔ برداشتن را نبیگ انجام نداده است، که این کار بر نبیگ

انجام گرفته است.
پس واژه «نبیگ» پوییده است. اینجا کارواژه را به پوییده پیوند داده‌ایم و گننده آن را در سَهان نیاورده-
ایم؛ به این چم که گننده، آشکار نیست.
این گونه کارواژه‌ها را که به پوییده پیوند داده می‌شود کارواژه‌ی ناآشکار می‌خوانیم.

کی خُسرو نبیگ می‌خواند.
نبیگ خوانده شد.

کارواژه آشکار، کارواژه‌ی است که به گننده پیوند داده شود.
کارواژه ناآشکار، کارواژه‌ی است که به پوییده پیوند دارد.

بر پایه آنچه گفته شد اگر در سَهانی کارواژه آشکار بکار رفته باشد، نهاد آن سَهان گننده است، و اگر
کارواژه ناآشکار باشد نهاد پوییده آن است.

نهاد سَهانی که در آن کارواژه آشکار باشد، گننده است.
نهاد سَهانی که در آن کارواژه ناآشکار باشد، پوییده است.

در سَهان‌هایی که کارواژه آن‌ها ناگذرا است کارواژه همیشه به گننده پیوسته است؛ زیرا که کارواژه‌ی ناگذرا
پوییده ندارد، مانند رفتن _ آمدن.

رساگر نام افزوده‌شده (برگیر)

گفتیم که گاهی واژه‌ی به نام افزوده می‌شود تا چگونگی یا سان آن را بازگوید و این واژه
را «زَاب» می‌خوانند.
در فراز «برادر بزرگ» واژه «برادر» نام است و واژه‌ی «بزرگ» زَاب است.

ولی گاهی واژه‌ای که برای روشنگری به نام افزوده می‌شود زاب نیست، که خود، نام جداسر یا گس‌واژه‌ای است.

در فراز «برادر فریدون» واژه فریدون نام ویژه است. ولی به واژه «برادر» افزوده شده و روشنگری‌ای درباره‌ی آن می‌دهد. همچنین در قَراز «برادرِ من» واژه «من» گس‌واژه است. ولی با افزوده شدن به واژه «برادر» ماناک آن را رسا می‌کند.

چون نام یا گس‌واژه‌ی به نام دیگری افزوده شود تا ماناک آن نام را رسا کند، آن نام یا گس‌واژه را «افزوده‌شده یا برگیر» می‌خوانیم.

در این‌گاه واژه بنیادین «افزوده» خوانده می‌شود.

میان زاب و افزوده شده (برگیر) ناهمسانی مهند آن است که «زاب» خود هستی جداسری ندارد.

در فراز «برادر بزرگ» واژه «بزرگ» چیزی جدا از برادر نیست.

ولی در فراز «برادر فریدون» ناهمسو با فراز نخست «فریدون» خود هستی‌ای جز برادر است، پس:

رساگر نام (یا افزوده‌شده {برگیر}) نام یا گس‌واژه‌ی است که به نام دیگری می‌پیوندد تا ماناک آن را رسا کند.

نامی که خواستِ راستین گوینده بوده و این واژه برای روشنگری و رساکردن ماناک آن آمده است «افزوده - افزا» خوانده می‌شود.

افزوده شده (برگیر) بیش‌تر دنبالِ افزوده (افزا) می‌آید و در این زمان پس از واژه نخست (افزوده)، نشان‌واژه که «زیرنشان» یا «ی» است درمی‌آوریم:

در - باغ

پدر - شما

خانه ی شما

در واژگانی که با یکی از آوادهای «ا» و «او» پایان می‌یابد، مانند:

پا و سببِ نشانه افزونی پس از آن‌ها بندواژه «ی» زیرنشان‌دار است و در واژگانی که آواده پایانی آن‌ها

«زیرنشان» است و به‌گونه «های نگفتنی» نوشته می‌شود مانند:

«خانه» نیز نشانه افزونی «ی» زیرنشان‌دار واگوش می‌شود.

خدا - ی - جهان

پا - ی - گربه

سبب - ی - آب

خانه - ی - من

میوه - ی - باغ

شیره - ی - انگور

رساگر نام بیش‌تر پیوند نام را به چیزی یا کسی می‌رساند:
کلاه فریدون _ کفش پرویز _ نبیگ او _ در خانه _ چکاد کوه.

گاهی نیز این واژه چستی افزوده را بازی گوید:
انگشتر الماس _ کاسه‌ی مِس _ کاسه‌ی زَر _ شماله‌دان سیمین

رساگر نام گاهی پیش از خود نام می‌آید و در این گاه دیگر در پایان نام زیرنشان آورده نمی‌شود:
کوه‌پایه پایه کوه
رودسر سر رود
دریاکنار کنار دریا

گاه نام هم زاب دارد و هم رساگر. در این گاه زاب میان نام و رساگر آن جای می‌گیرد. مانند :
برادر بزرگ فریدون
کفش سیاه پرویز
کناره بلند کشتی

و گاه شاید نام چند رساگر داشته باشد، مانند :
دیوار باغ همسایه
خودکار برادر ایرج.

وابسته‌های بخش‌های سهان

اکنون می‌دانیم که سهان دارای دو بخش بنیادین است: نهاد و گزاره.
شدنی است هریک از این دو بخش بیش از یک واژه نباشد. مانند:

نهاد	گزاره
گَننده	کارواژه
فریدون	آمد

اگر کارواژه گذرا باشد یک بخش دیگر برای رساکردن سهان نیاز است که آن را «پوینده» خواندیم. مانند

نهاد			گزاره
گُنده			پوینده
فریدون			نَبیگ
			را
			آورد

شدنی است که هریک از این سه بخش دارای وابسته‌ی باشد.
وابسته‌ی گُنده و پوینده گاهی زاب است. مانند:

نهاد			گزاره		
گُنده			وابسته گُنده	پوینده	وابسته پوینده
فریدون			زیرک	نَبیگ	بزرگ
					را
					آورد

گاهی وابسته‌ی گُنده یا پوینده رساگر نام (برگیر=افزوده‌شده) است. مانند:

نهاد			گزاره		
گُنده			وابسته گُنده	پوینده	وابسته پوینده
برادر			فریدون	نَبیگ	گلستان
					را
					آورد

وابسته‌ی کارواژه گاهی سان‌واژه است و آن واژه‌ای است که زمان یا جایگاه یا اندازه یا چگونگی کارواژه را بازمی‌گوید:

نهاد		گزاره	
گُنده	وابسته گُنده	پوینده	وابسته کارواژه

کارواژه	سان واژه‌ی زمان	نشان واژه	نام یا کس واژه	نام یا کس واژه	نشان واژه	
آورد	زود	را	نبیگ	فریدون	ِ	برادر

وابسته کارواژه گاهی «رساگر» است و به دنبال افزون واژه می آید:

گزاره					نهاد
کارواژه	وابسته پوییده		پوییده		گُنده
	رساگر	افزون واژه	نشان واژه	نام یا کس واژه	
آورد	نبیگ خانه	از	را	گلستان	فریدون

هریک از سه بخش گُنده و پوییده و کارواژه شدنی است که چند وابسته داشته باشد. وابسته‌های گُنده:

گزاره			نهاد		
کارواژه	نشان واژه	پوییده	وابسته گُنده	وابسته گُنده	گُنده
آورد	را	نبیگ	فریدون	بزرگ	برادر

وابسته‌های پوییده :

گزاره				نهاد	
کارواژه	نشان واژه	وابسته پوییده	وابسته پوییده	پوییده	گُنده
آورد	را	گلستان	زیبای	نبیگ	فریدون

وابسته‌های کارواژه شاید چند سان‌واژه و چند رساگر باشند:

نهاد						گزاره
کارواژه	وابسته کارواژه		وابسته کارواژه	وابسته کارواژه		وابسته پوییده
	رساگر	افزون واژه	سان‌واژه	رساگر	افزون واژه	سان‌واژه
آمد	خانه	به	زود	دیرستان	از	ایوار

وابسته‌ی نام جانشین

گاهی چون کسی یا چیزی را نام می‌بریم، می‌پنداریم که شنونده شاید درست خواست ما را درنیابد. پس برای آنکه خواست خود را روشن‌تر کنیم نام دیگر یا کار و جایگاه یا نشانی دیگر نام را می‌گوییم. این روشنگری که درباره‌ی نام می‌دهیم گاهی یک واژه، گاهی چند واژه و گاهی فرازی است.

ایرج مهنه مرد ارژمند
می‌دهد از یآوری اندرز و پند

در این چامه گوینده نخست نام «ایرج» را می‌آورد. ولی «ایرج» نام گسان بسیاری بوده است و آشکار نیست خواست کدامیک است. پس نام شهر او را نیز به نام او می‌افزاید. مهنه نام شهری است که زادگاه ایرج بوده است. سپس می‌اندیشد که شاید شنونده جایگاه مهند او را درنیابد. پس فرازِ «مرد ارژمند» را که خواست از آن همان ایرج است در دنبال نام او می‌آورد. نام دیگر یا قرنام یا کار و جایگاه یا آوازه یا ویژگی‌ای که همراه نامی در سهان یاد می‌شود، «جانشین» خوانده می‌شود. ناهمسانی جانشین با برگیر (افزوده‌شده) و زاب آن است که میان نام و جانشین زیرنشان افزونی نیست.

جانشین شاید وابسته به گُنده یا پوییده باشد. در این سهان جانشین وابسته به گُنده است. شاهرخ برادر مُرده دیروز به خانه‌ی ما آمد.

و در سَهان زیر وابسته به پوئیده است :
من شاهرخ برادر مُژده را در شهر دیدم.

جانشین گاهی دنبال نام می آید:
داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، چنین می گوید.

و گاهی پیش از نام جای می گیرد.
پور زال، رستمِ دستان، جهان پهلوان بود.

پس :

جانشین، نام یا فرازی است که همراه نام می آید تا نام دیگر یا فرنام یا کار و جایگاه یا آوازه یا یکی دیگر از ویژگی های آن نام را بازگوید.

یادآوری و بازگفت

- * یکای گفتار ما سَهان است.
- * سَهان گردایه چند واژه است که دارای ماناک رسا باشد.
- * در هر سَهان دو بخش بنیادین هست: نهاد، گزاره.
- * نهاد بخشی از سَهان است که درباره ی آن آگاهی داده می شود.
- * گزاره بخشی است که در آن آگاهی یا دستوری را درباره نهاد بازی گوئیم.
- * بخش بنیادین گزاره کارواژه است.
- * کارواژه واژه یی است که بر روی دادن کاری یا داشتن سانی رهنمود می کند.
- * آرش گس و زمان همیشه در کارواژه هست.
- * خواست از گس در کارواژه گوینده یا شنونده یا گسی است که از او گفت وگو می شود.
- * این سه را یکم گس، دوم گس، سوم گس می نامیم.

* زمان سه گامه دارد: گذشته، اکنون، آینده.

* گونه‌های گوناگونی که کارواژه می‌پذیرد تا به یکی از سه گس و یکی از سه زمان پیوند داده شود ساخت کارواژه خوانده می‌شود.

* هر ساخت کارواژه دربرگیرنده یک بخش ایستا (دگرگون‌ناپذیر) است که ماناک و زمان را می‌رساند و ماتک کارواژه خوانده می‌شود.

* بخش دیگری که پیوند را به یکی از سه گس بازمی‌گوید شناسه است.

* در پارسی ساخت‌های هر کارواژه دو ماتک دارد. یکی ماتک گذشته، دیگری ماتک اکنون.

* بخش بنیادین نهاد گاهی گُنده است.

* کُنده واژه‌پی است که انجام‌دادن کاری به آن پیوند داده می‌شود.

* کُنده گاهی نام است.

* نام واژه‌پی است که برای نامیدن کسی یا چیزی بکار می‌رود.

* گاهی گُنده سَهان، گس‌واژه است.

* گس‌واژه، واژه‌پی است که جای نام را می‌گیرد و بر آن رهنمود می‌کند.

* گاهی چون انجام‌گرفتن کاری را بازمی‌گوییم تنها گفتنِ کُنده‌ی کار (کُنده)، بس نیست که باید کسی یا چیزی که آن کار بر او روی داده نیز گفته شود. واژه‌پی که بر این گس یا چیز رهنمود می‌کند، پوئیده خوانده می‌شود.

* پوئیده نیز مانند کُنده گاهی نام است و گاهی گس‌واژه.

* کارواژه‌پی را که نیازمند پوئیده است و ماناک آن بدون پوئیده پایان نمی‌یابد، کارواژه گُذرا می‌خوانند.

* کارواژه ناگُذرا، کارواژه‌ای است که نیازمند پوئیده نیست.

* پوئیده در سَهان‌ی که کارواژه آن گُذرا باشد بخشی از گزاره است.

* گاهی نهاد سَهان پوئیده است به این‌چم که کارواژه را به پوئیده پیوند می‌دهیم نه به کُنده.

* کارواژه‌پی که به کُنده پیوند داده شود، کارواژه آشکار خوانده می‌شود.

* کارواژه‌پی را که به پوئیده پیوند داده شود کارواژه‌ی ناآشکار می‌خوانیم زیرا که کُنده آن شناخته نیست.

* هریک از سه بخش بنیادین سَهان، کُنده، پوئیده، کارواژه شاید تنها یک واژه باشد.

* گاهی نیز هریک از آن‌ها وابسته‌پی دارند.

* وابسته واژه‌پی است که درباره یکی از بخش‌های سَهان روشن‌گری کرده یا چگونگی آن را می‌رساند.

* واژه‌پی که نامی را می‌ستاید زاب نامیده می‌شود.

* نامی که زابی وابسته به آن باشد، ستوده آن زاب خوانده می‌شود.

* هرگاه زاب پس از ستوده بیاید در پایان ستوده زیرنشانی می‌گذاریم.

* زاب یکی از وابسته‌های کُنده یا پوئیده یا رساگر کارواژه یا برگیر (افزوده‌شده) است.

* وابسته نام گاهی نام دیگری است.

* نامی که برای روشنگری نام دیگر می آید رساگر نام یا برگیر (افزوده شده) خوانده می شود.

* نامی که همراه آن برگیر (افزوده شده) آمده باشد افزا (افزوده) خوانده می شود.

* اگر برگیر پس از افزا بیاید در پایان افزا زیرنشانی می آورند.

* گاهی همراه نام، واژه یا فرازی می آوریم که نام دیگر، فرنام یا روشنگری پی را در پیوند با نام دربردارد، این واژه یا فراز را جانشین می خوانیم.

* ناهمسانی جانشین با برگیر آن است که جانشین همان نام است، ولی برگیر به جز از افزا است.

* ستایش کارواژه را سان واژه می خوانیم، پس سان واژه وابسته به کارواژه است.

* سان واژه واژه پی است که چگونگی یا زمان یا جایگاه انجام کارواژه را آشکار می کند.

* وابسته دیگر کارواژه رساگر است.

* رساگر کارواژه یک یا چند واژه یا فرازی است که با افزون واژه به سهان می پیوندد و نکته پی به آیش کارواژه می افزاید.

* افزون واژه ها واژه هایی استند که واژه یا فرازی را به سهان می پیوندند و آن واژه یا فراز رساگر یکی از بخش های سهان خواهد بود.

* رساگر کارواژه مانند سان واژه چگونگی یا جایگاه یا زمان کارواژه را آشکار می کند.

* کارواژه، چه گذرا و چه ناگذرا، شدنی است که یک یا چند رساگر داشته باشد.

* واژه هایی که دو واژه جداسر یا دو سهان رسا را به هم می پیوندند پیوند واژه خوانده می شوند.

* واژه هایی که برای بازگویی سان های مینوی گوینده بکار می روند آواها نام دارند.

* واژه هایی که جایگاه واژه های دیگر را در سهان روشن می کنند نشان واژه نامیده می شوند.

بخش دوم

بخش‌های سهان

زُدایش

دانستیم که :

سهان گردایه‌پی از واژگان است که بر روی هم دارای یک آرش رسا باشد.
سهان چاهار گونه است: گزارشی، پرسشی، فرمایشی، شگفتایی.
سهانی که آگاهی‌پی را بازمی‌گوید، سهان گزارشی خوانده می‌شود.
سهانی که در آن پرسشی باشد سهان پرسشی خوانده می‌شود.
سهانی که شگفتی‌پی را برساند سهان شگفتایی خوانده می‌شود.
سهانی که در آن فرمانی باشد سهان فرمایشی خوانده می‌شود.

همچنین دانسته‌ایم که سهان گزارشی دارای دو بخش بنیادین است:
یکی نهاد و دیگری گزاره.

نهاد بخشی از سهان است که درباره آن آگاهی می‌دهیم.
گزاره آگاهی‌پی است که درباره نهاد گفته می‌شود.

اکنون می‌گوییم که در هر چاهار گونه سهان شاید یکی از این دو بخش بنیادین زُدوده شود یا ناگفته بماند.

پرویز به خانه آمد و برگشت.
اینجا دو سهان هست: یکی «پرویز به خانه آمد.» و دیگری «برگشت.»
و آنچه این دو سهان را به هم پیوسته است پیوندواژه‌ی «و» است.

در سهان نخست هر دو بخش بنیادین سهان گفته شده است:
پرویز [به خانه آمد.
و در سهان دوم تنها یکی از دو بخش آمده است:
[...] برگشت.

ولی خواننده (شنونده) ماناک بخش نخست را نیز درمی‌یابد، به آن‌چم که می‌داند آن گس که برگشت همان پرویز است.
بنیاد این دو سهان بایستی چنین باشد:

پرویز به خانه آمد. پرویز برگشت.

ولی چون در سِهان نخست نام «پرویز» که نهاد سِهان است گفته شده بازگفت آن در سِهان دوم نیاز نیست. اگر سِهان نخست را نمی‌گفتیم و تنها سِهان دوم را می‌گفتیم، یا این‌گونه می‌گفتیم، «برگشت» شنونده نمی‌توانست نهاد این سِهان را دریابد، یا بداند «آن کس» که «برگشت» که بوده است. ولی چون این سِهان همراه سِهان نخست آمده در آن نهاد گفته شده است، همال است. از روی این همال شنونده (یا خواننده) درمی‌یابد که نهاد سِهان «برگشت» همان نهاد سِهان پیشین است.

پس در سِهان دوم نهاد سِهان زدوده شده است. زیرا که از روی «همال گفتاری» چمی واژه‌ی که در سِهان پیش از آن آمده است، شنونده خود به آن پی می‌برد.

پس در سِهان گزارشی شاید «نهاد» به «همال گفتاری» زدوده شود. گاهی هم شاید سراسر گزاره یا بخشی از آن را از روی همال گفتاری بزداییم. در فرازی مانند: «از بخت سپاس گزارم و از روزگار هم» دو سِهان است. سِهان نخست. «من» از بخت سپاس گزارم. سِهان دوم. «من» از روزگار هم «سپاس گزارم».

اینجا بخشی از گزاره زدوده شده است. برای این بخش چمی «سپاس گزارم» در سِهان بالا همال گفتاری است، ولی برای بخش دیگر آن چمی «از روزگار» همال نیست. پس بخشی که همال ندارد گفته شده و بخشی که از روی همال گفتاری می‌توان به آن پی بُرد زدوده شده است.

در سِهان‌های گزارشی شاید نهاد یا گزاره یا برخی از بخش‌های این دو بخش بنیادین زدوده شود، به‌آن‌چم که ناگفته بماند. زدایش یکی از دو بخش یا بخشی از هریک به سامه‌ی بودن همال گفتاری است.

سِهان پرسشی

سِهان پرسشی گاهی درست مانند سِهان گزارشی است، با این ناهمسانی که در سِهان پرسشی آهنگ گفتار دگرگون می‌شود و تنها از روی همین ناهمسانی آهنگ است که می‌توان آگاهی را از پرسش بازشناخت. در نوشتن، ناهمسانی این دو سِهان را با نشانه پرسش که در پایان سِهان پرسشی می‌گذاریم، آشکار می‌کنیم:

پرویز آمد. (سِهان گزارشی)

پرویز آمد؟ (سهان پرسشی)
گاهی در آغاز سهان واژه «آیا» می‌آید. این هنگام نیز شاید ساختمان سهان پرسشی همچون ساختمان سهان گزارشی باشد. اینجا هم نشانه پرسش به جای تیل در پایان سهان گذاشته می‌شود: مهین در خانه است.

آیا مهین در خانه است؟
گاهی یکی از واژگان پرسش در سهان بکار می‌رود:
که آمد؟

چه گفت؟
کدام اسب را می‌خواهی؟
کی به خانه برمی‌گردد؟
چه وقت به کوه‌پیمایی می‌روی؟
چه اندازه کاغذ نیاز داری؟
چند نیگ خریدهای؟
کجا رفتی؟
چگونه از پَسش برمی‌آیی؟
چرا نگفتی؟

گاهی هم واژه «آیا» در آغاز و واژه پرسش همراه سهان می‌آید:
آیا چه شنیدید؟
آیا چه آگاهی‌ای داری؟

پس :

سهان پرسشی چاهار گونه است:
۱ _ سهان پرسشی درست مانند سهان گزارشی است و ناهمسانی آن دو را از آهنگ سهان می‌توان دریافت.
۲ _ در آغاز سهان «آیا» می‌آید.
۳ _ یکی از واژگان پرسش در سهان بکار می‌رود.
۴ _ واژه «آیا» در آغاز و واژه پرسش همراه سهان باهم می‌آیند.

دو واژه پرسش «که» و «چه» هنگامی که پیش از کارواژه «است» درآیند به‌گونه «کیست» و «چیست» نوشته می‌شوند:
که گردان کدامند و سالار کیست؟ ز رزم‌آوران جنگ را یار کیست؟

واژه پرسش گاهی «نهاد» سهان است: که آمد؟ چه می شود؟ چه بهتر از این؟ یا (بهتر از این چیست؟) بهترین دانشجو کیست؟ کدام شیرین تر است؟

و گاهی واژه پرسش یکی از بخش های گزاره است:
پویده: که را می جویی؟ چه می خواهی؟ کدام را می پسندی؟

رساگر کارواژه: با که آمدی؟ از چه می ترسی؟ به کجا می نگری؟

رساگر نام: این کلاه کیست؟ این راه کجاست؟ این نشانه چیست؟

سان واژه: کی آمدی؟ کجا می روی؟ چگونه می بینی؟

واژه پرسش شاید جانشین یکی از بخش های سهان شود:
نهاد _ رساگر نام _ پویده _ رساگر کارواژه _ سان واژه.

واژه پرسش «کو» خود جانشین کارواژه نیز است و پس از آن کارواژه نمی آید:
نبیگ کو؟ کو نبیگ؟

سهان پرستی پرسش پافشارانه - زُدایش

سهان پرستی بیش تر نیازمند پاسخ است به این چم که کسی که چنین سهانی را به جای می آورد، چشم براه است که شنونده به او پاسخی بدهد:

کجا می روی؟ - به خانه می روم.
چه می خوانی؟ - شاهنامه می خوانم.
از بیژن آگاهی داری؟ - به اسپهان رفته است.

ولی گاهی خواست گوینده از پرسیدن دریافت پاسخ نیست، که خود پاسخ سهان را می داند، و خواستش از بازگویی سهان به گونه پرسش، آن است که ماناک را آشکارتر و با پافشاری ای بیش تر در ویر شنونده جایگیر کند.
در این چامه:

گر من آلوده دامنم چه زیان؟ همه جهان گواه پاک دامنی اوست.
«چه زیان» به چم زیان ندارد، است.

واژگان «مگر» و «هیچ» چون بر سر سِهان پرسشی درآیند خواست گوینده بازگویی پاسخی است که وارونِ سِهان پرسشی است و در آن پافشاری نیز است:

مگر نمی‌بینی؟	به چِم (بی‌گمان) می‌بینی.
مگر آدمی نبودی؟	به چِم (بی‌گمان که) آدمی بودی.
مگر تهی‌دستم؟	به چِم (همه می‌دانند که) تهی‌دست نیستم.
هیچ آگاهی داری؟	به چِم (بی‌شک) آگاهی نداری.

هیچ از خدا نمی‌ترسی؟ به چِم (بی‌گمان) می‌ترسی _ یا (بی‌گمان) باید بترسی. این‌گونه پرسش‌ها که در آن‌ها گوینده از شنونده چشم‌داشتِ پاسخ ندارد، که می‌خواهد خواست خود را با پافشاری به خواننده برساند «پرسش پافشارانه» خوانده می‌شود.

سِهان پرسشی بیش‌تر نیازمند پاسخ است. هرگاه پاسخ نزد گوینده و شنونده آشکار باشد، خواستِ گوینده دریافتِ پاسخ نیست، که پافشاریِ آرشی است که باید در پاسخ گفته شود. این‌گونه سِهان‌ها «پرسش پافشارانه» خوانده می‌شوند.

سِهان‌های پرسشی که همراه گفت‌وگو می‌آید، بیش‌تر دارای بخش‌های زدوده‌شده است. بخشی که در این سِهان‌ها گفته می‌شود، آن بخش است که در نِگر گوینده نیازمند روشن‌گری یا آشکارسازی باشد:

- ۱ - دیروز تَسوکِ پنج با پرویز به نبیگ‌خانه رفتم. - با که؟
- ۲ - دیروز تَسوکِ پنج با پرویز به نبیگ‌خانه رفتم. - کی؟
- ۳ - دیروز تَسوکِ پنج با پرویز به نبیگ‌خانه رفتم. - به کجا؟
- ۴ - دیروز تسوک پنج با پرویز به نبیگ‌خانه رفتم. - چه تَسوکی؟

گونهٔ رسای این سِهان‌های پرسشی بدین‌سان است:

- ۱ _ دیروز تَسوکِ پنج (با که) به نبیگ‌خانه رفتی؟
 - ۲ _ (چه روزی) تَسوکِ پنج با پرویز به نبیگ‌خانه رفتی؟
 - ۳ _ دیروز تَسوکِ پنج با پرویز (به کجا) رفتی؟
 - ۴ _ دیروز (چه تَسوکی) با پرویز به نبیگ‌خانه رفتی؟
- پس هریک از واژگان و فرازهای پرسشی جانشین سِهانی شمرده می‌شود که بخش‌های دیگر آن به شُوندِ بودنِ همال زدوده شده است. وختی که همالی باشد تا از روی آن شنونده یا خواننده به واژگانی که گفته نشده است پی ببرد دیگر نیازی به گفتنِ آن‌ها نیست.

در این سُروده‌ها که از چکامه‌ی پُرآوازه‌ی «فرخی سیستانی» است ژرف بنگرید:

چو زر شدند رزان. از چه؟ از نهیب خزان
به کینه گشت خزان. با که؟ با ستاک رزان.

هوا گسست. گسست از چه؟ برگسست از ابر.
ز چیست ابر؟ ندانی تو؟ از بخار و دخان.

گزنده گشت. چه چیز؟ آب. چون چه؟ چون کژدم
خنده گشت همی باد. چون چه؟ چون پیکان.

اگر می‌بایست که همهٔ بخش‌های سهان در این سروده‌ها گفته شوند گونهٔ رسای سهان‌ها چنین می‌شد
(واژگانی که در سروده‌های بالا گفته نشده، ولی خواننده از روی همال به آن‌ها پی می‌برد، میان کمانک
نوشته شده است):

- رزان چو زر شدند.
- از چه (رزان چو زر شدند؟)
- (رزان) از نهیب خزان (چو زر شدند)
- خزان به کینه گشت.
- (خزان) با که (به کینه گشت)؟
- (خزان) باستاک رزان (به کینه گشت)
- هوا گسست.
- (هوا) از چه (گسست)؟
- (هوا) از ابر برگسست.
- ابر از چیست؟
- ندانی تو (ابر ز چیست)؟
- (ابر) از بخار و دخان (است)
- ... گزنده گشت.
- چه چیز (گزنده گشت)؟
- آب (گزنده گشت).
- (آب) چون چه (گزنده گشت)؟
- (آب) چون کژدم (گزنده گشت).
- باد همی خلنده گشت.
- (باد) چون چه (خلنده گشت)؟
- (باد) چون پیکان (خلنده گشت).

سهان پرسشی

گس‌واژه (جانام) پرسشی - زاب پرسشی

گاهی واژه پرسش گس‌واژه (جانام) است به آن‌چم که درست مانند گس‌واژه (جانام) جانشین نام می‌شود.

در سهران «که آمد؟» واژه «که» درست همان چگونگی را دارد که گس واژه «او» در سهران «او آمد» چمی جانشین نام کسی است که آمده است. همچنین در سهران «این کلاه کیست؟» واژه «که» جانشین نام کسی است که کلاه از آن اوست، و از روی پاسخی که به این پرسش داده می شود می توان آن نام را دریافت. زیرا که در پاسخ این پرسش می گوئیم «این کلاه پرویز است.» یا «این کلاه مهران است.» پس در سهران پرسشی «این کلاه کیست؟» واژه «که» جای نام «پرویز» یا «مهران» را گرفته است.

این هنگام واژه «که» گس واژه پرسشی است. گس واژه پرسشی که جانشین نام است، در سهران شاید «گننده» یا «پویده» یا رساگر نام (افزوده شده)، یا سان واژه یا رساگر کارواژه جای گیرد. بر این گونه:

که آمد؟ برابر: پرویز آمد. (گننده)
 که را آورد؟ برابر: پرویز را آورد. (پویده)
 پسر که بود؟ برابر: پسر پرویز بود. (رساگر نام [افزوده شده])
 کی آمد؟ برابر: پگاه آمد. (سان واژه زمان)
 کجا آمد؟ برابر: اینجا آمد. (سان واژه جایگاه)
 چگونه آمد؟ برابر: شادان آمد. (سان واژه چگونگی)
 از کجا آمد؟ برابر: از شمیران آمد. (رساگر کارواژه)

ولی گاهی واژه پرسش برای نامی، زاب می نشیند. وختی که می گوئیم: «از کدام راه می روی؟» واژه «کدام» ستایشی به ماناک واژه «راه» می افزاید. به آن چم که «راهی که گوینده نمی داند.» یا چون گفته شود: «چه نبیگی می خوانی؟» واژه «چه» ستایشی برای نبیگ است. به آن چم که «نبیگی که گوینده نمی داند چه نبیگی است.»

در این گونه باره ها واژگان پرسش را باید «زاب پرسشی» خواند. ناهمسانی «گس واژه پرسشی» با «زاب پرسشی» این است که «گس واژه» جانشین نام می شود و از سوی «زاب» همراه نام می آید.

در زاب پرسشی از چگونگی، یا اندازه، یا چستی، یا زمان، یا پیوند نام پرسش می شود. این ماناک ها را از روی پاسخی که به سهران داده می شود می توان دریافت.

چگونه مردی است؟ - مردی دلیر است.
 چند خانه داری؟ - سه خانه دارم.
 از کدام میهن است؟ - ایرانی است.
 چه وخت آمدی؟ - وخت پگاه آمدم.
 به کدام شهر رفتی؟ - به اسپهان رفتم.

گس‌واژه پرسشی شاید بیشال بسته شود: که - کیان، چه - چه‌ها، کی - کی‌ها، کدام - کدام‌ها، کجا - کجاها.

ولی زاب پرسشی مانند همه گونه‌های زاب همیشه تکال است و در گونه بایسته نامی که ستوده آن است بیشال بسته می‌شود:

این هیچ کسان مردم دنیا چه کسانند؟

چه کارها کردی؟

کدام شهرها را دیده‌ای؟

واژه پرسش گاهی گس‌واژه است و گاهی زاب.
گس‌واژه پرسشی آن است که جانشین نام می‌شود.
نامی که گس‌واژه پرسشی جای آن را گرفته است شاید در سهان گننده، یا پویده، یا افزوده شده (رساگر نام) یا سان‌واژه، یا رساگر کارواژه باشد.
زاب پرسشی آن است که همیشه همراه نام می‌آید و از چگونگی، یا اندازه یا چیستی، یا زمان، یا جایگاه، یا پیوند نام پرسش می‌کند.

سهان شگفتایی زُدایش

سهان شگفتایی سهانی را می‌گوییم که در آن سان جوش و خروش بازگو شود، خواه این سان از اندوه باشد یا از شادی، خواه از درد یا از خوشی، خواه از ستایش و آفرین یا از بیزاری و کین، خواه از شگفتی و خواه از آرزو یا افسوس.

چه بی‌خرد کسانند!

چه دلیری‌ها کرد!

چه دردافزاست رنج ناکامی!

چه‌ها کرد!

نرم‌باد پگاه چه جان‌پرور است!

چه هوای خوبی!

سهان شگفتایی مانند سهان پرسشی است، ولی ناهمسانی میان این دو گونه سهان آن است که بیش‌تر سهان‌های پرسشی نیازمند پاسخ است، ولی سهان شگفتایی پاسخ نمی‌خواهد.

وختی که بگویند: «چرا دیر آمدی؟» شنونده می‌گوید: «زیرا کاری پیش آمد» یا شُوند دیگری را می‌گوید.

ولی وختی که بگویند: «چه دیر آمدی!» چشم‌پراه نیستید که شنونده شُوندی برای دیر آمدن بگوید، که تنها شگفتی یا بی‌تابی خود را از دیرآمدن او بازگفته‌اید.

سان شگفتی را در سهان بیش‌تر با واژه «چه» بازی‌گوییم. این واژه در سهان گاهی گس‌واژه و گاهی زاب است.

هنگامی که با سانِ آفرین می‌گوییم: چه‌ها کرد! واژه «چه» گس‌واژه است، زیرا که جای واژه‌ای مانند «کار» را گرفته است و به همین شُوند بیش‌ال بسته شده است.

ولی در سهان «چه بی‌خرد کسانند!» واژه «چه» زاب است و «بسیاری» را بازی‌گوید و ماناک سهان آن است که: «کسان بسیار بی‌خردی آستند.»

گاهی در سهان شگفتایی میان‌گُننده و کارواژه یا پوییده و کاروژه پیوندواژه «که» درمی‌آید.

چه رنج‌ها که کشیدم!

چه تیرها که گشادی!

چه خون که در دلم افتاد!

سهان شگفتایی سهانی را می‌گویند که با آن سان جوش‌وخروش‌گوینده بازگو می‌شود. سهان شگفتایی مانند سهان پرسشی است، ولی گوینده آن چشم‌داشت پاسخ ندارد. سانِ شگفتی با واژه «چه» بازگو می‌شود و این واژه در سهان گاهی گس‌واژه و گاهی زاب خواهد بود.

در سهان شگفتایی هم گاهی برخی از بخش‌های سهان زدوده می‌شود.

چه سخن‌ها: به چم: چه سخن‌های شگفت‌انگیزی زده‌اند. (یا می‌زنید)!

چه شگفت: به چم: چه اندازه شگفت است!

چه دیر: به چم: چه اندازه دیر آمدی!

گاهی نیز برای بازگویی سان‌مینوی به جای سهان شگفتایی یکی از آواها بکار می‌آید.

آواها از این دست آستند:

زنهار، آفرین، آه، هان، افسوس، دریغ، خوشا، به، خدایا، زهی.

آخ، وای، زه، خهی، اف، تفو، پیف، هیس، وه.

آواها در سهران جایگاهی ندارند، به آن چم که از بخش‌های سهران شمرده نمی‌شوند و می‌توان هریک را به تنهایی جانشین سهرانی شمرد.

زنهار: به چم: از تو پناه می‌خواهم _ یا _ تُرا از این کار می‌پرهیزانم.
آفرین: به چم: بر تو آفرین می‌کنم.
آه: به چم: رنج می‌برم _ یا _ از این پیش‌آمد سخت غمگینم.
هان: به چم: آگاه باش.
خوشا: به چم: چه خوش است.
گاهی پس از هریک از آواها سهرانی می‌آید، که با پیوندواژه «تا» یا «که» به آن می‌پیوندد. این سهران درباره‌ی واژه‌ی شگفتی روشنگری‌پی دربردارد:

دریغا! - که - بگرفت راه دم!
دردا! - که - روزگار به دردم نمی‌رسد!
زنهار! - تا - داستان سخن‌چین نشنوی!
هان! - تا - نکنی دراز دستی!
وه! - که - جدا نمی‌شود نخش تو از پندار من!
افسوس! که چنین زمانی پیش آید!

در سهران شگفتایی گاهی برخی از بخش‌های سهران زدوده می‌شود.
آواها نیز برای بازگویی سان مینوی گوینده بکار می‌آیند.
آواها به تنهایی جانشین سهران شگفتایی شمرده می‌شوند.
در پایان سهران شگفتایی و پس از آواها نشانه‌ی شگفتی «!» می‌گذاریم.

سهران فرمایشی

- بیا . - نبیگ را بخوان. - هشیار باش.
- آرام بنشین. - از خانه بیرون برو.

این سهران‌ها همه «سهران فرمایشی» هستند. سهرانی که در آن فرمانی داده شده است سهران فرمایشی خوانده می‌شود. در سهران فرمایشی از کسی می‌خواهیم که کاری انجام بدهد، یا سانی را بپذیرد.
وختی که می‌گوییم «بیا» روی سخن ما به کسی است که روبروی ما ایستاده است، یا از راه دورگو یا دورپیام یا نامه روی سخن باشد.

پس نیاز نیست که نام او در سهان بیاید. به این شُوند است که در سهان فرمایشی همیشه نهاد زدوده می‌شود.

اگر هم سخن پرویز باشد،

«بیا» برابر است با «پرویز باید بیاید.»

«نبیگ را بخوان.» برابر است با «پرویز باید نبیگ را بخواند.»

«هشیار باش» برابر است با «پرویز باید هشیار باشد.»

«آرام بنشین.» برابر است با «پرویز باید آرام بنشیند.»

سهانی که در آن فرمانی داده شده است «سهان فرمایشی» خوانده می‌شود.
در سهان فرمایشی «نهاد» همیشه زدوده می‌شود.

هرگاه شنونده فرمان آشکار نباشد، چمی نداند که فرمان به او داده می‌شود، ناگزیر او را نام می‌بریم. نام‌بردن کسی که روی سخن با اوست «بانگ» خوانده می‌شود.

چند تن روبروی شما ایستاده‌اند. می‌خواهید به یکی از ایشان فرمانی بدهید. اگر نام او را نیاورید هیچ‌یک از آن چند تن نمی‌داند که کدام‌یک باید فرمان را انجام بدهد، یا سانی را بپذیرد. پس نام آن گس را که خواست شماست بر زبان می‌آورید. او را «بانگ» می‌زنید. می‌گویید:
ایرج! نبیگ را بیاور.

این‌هنگام نام ایرج را با آهنگی ویژه می‌خوانید که با آهنگ همیشگی نام او ناهمسانی دارد. در اینجا فشار آوا روی بخش نخست یا آوای نخست نام اوست. گاهی نیز واژه «ای» را به آغاز نام او می‌افزایید، می‌گویید:
ای ایرج نبیگ را بیاور.

واژه «ای» در اینجا بندواژه «بانگ» خوانده می‌شود. در ادب‌سار پارسی، ویژه در چامه، گاهی به جای واژه «ای» پیش از نام، بندواژه «ا» در پایان نام افزوده می‌شود. چمی نام «ایرج» به گونه «ایرجا» می‌آید.

شاه! ادبی کن سپهر بدخورا.

جوانا! در جوانی دانش آموز.

واژه‌پی که «بانگ» زده می‌شود، چه با دگرگونی آهنگ واژه چه با افزودن «ای» به آغاز یا «ا» به پایان آن بخشی از سهان نیست، و خود جانشین سهان شمرده می‌شود.

گاهی پیش از سهان فرمایشی نام کسی را که باید کار را انجام بدهد، یا سانی را بپذیرد می‌آوریم. این نام‌بردن «بانگ» خوانده می‌شود.
 نشانه بانگ یا دگرگونی آهنگ نام است یا آمدن واژه «ای» پیش از آن یا آمدن بندواژه «ا» پس از آن.
 واژه‌پی که «بانگ» می‌شود جداسر و خود جانشین سهان است.

اکنون می‌گوییم که برای ساختن سهان‌های فرمایشی ساخت‌های ویژه‌پی از کارواژه است که گردایش آن‌ها «گونه فرمایشی» کارواژه خوانده می‌شود.
 گونه فرمایشی از همان ماتک اکنون ساخته می‌شود و وارون زمان‌های گونه‌های دیگر سه ساخت بیش‌تر ندارد. بدین سان:

بنویسیم	...
بنویسد	بنویس
...

در پارسی امروز هرگاه کارواژه فرمایشی ساده چمی یک واژه تنها باشد، در آغاز ماتک آن همیشه بخش پیشین «ب» می‌آید:
 بیار، بیا، بگیرد، بنشین، بگویم، بدو، بخوان، بدهید.
 ولی اگر کارواژه خود از دو واژه هم‌کرد شده باشد، در آغاز ماتک اکنون بخش پیشین «ب» افزوده نمی‌شود:
 برخیز، بازکن، دررو، درآر، برگرد، فروکن، کارکن، شتاب‌کن، پاک‌کن، گوش‌کن.
 در ادب‌سار پارسی، ویژه در چامه، همه ساخت‌های فرمایشی بدون بخش پیشین «ب» نیز بکار می‌رفته است:

به نیکی گرای و میازار گس
 ره رستگاری همین است و بس.
 فردوسی بزرگ

کزین خواب نوشین سر آزاد کن
 ز فرجام گیتی یکی یاد کن
 فردوسی بزرگ

گاهی نیز در ادب‌سار پارسی بخش پیشین «می» به آغاز کارواژه فرمایشی افزوده می‌شود:
می‌کن = بکن می‌نویس = بنویس

برو کار می‌کن مگو چیست کار
که سرمایه جاودانی است کار
ملک اشعراء بهار
به دور لاله قدح گیر و بی‌ریا می‌باش
به بوی گل نفسی همدم صبا می‌باش
نگویمت که همه ساله می‌پرستی کن
سه ماه می‌خور و نه ماه پارسا می‌باش
چو پیر سالک عشقت به می‌حواله کند
بنوش و منتظر رحمت خدا می‌باش
گرت هواست که چون جم به سر غیب رسی
بیا و همدم جام جهان نما می‌باش
چو غنچه گرچه فرو بستگیست کار جهان
تو همچو باد بهاری گره گشا می‌باش
وفا مجوی ز کس ور سخن نمی‌شنوی
به هرزه طالب سیمرغ و کیمیا می‌باش
مرید طاعت بیگانگان مشو حافظ
ولی معاشر زندان پارسا می‌باش
حافظ

اُستانش و نایش

کارواژه، واژه‌ای است که رهنمود می‌کند بر کردن کاری یا روی‌دادن فرمایشی یا داشتن سانی در زمان گذشته یا اکنون یا آینده.

در گونه‌های چاهار گانه سهان، کردن کاری، یا روی‌دادن کاری، یا داشتن سانی را با کارواژه به کسی یا چیزی پیوند می‌دهیم.

این پیوندانیدن دو گونه دارد: یکی اُستانش و دیگری نایش:

پرویز آمد.	پرویز نیامد.
دیوار سپید است.	دیوار سپید نیست.
خانه آتش گرفت.	خانه آتش نگرفت.

هوا دَرَهَم شد. هوا دَرَهَم نشد.

هر کارواژه می‌تواند به گونه‌ی نایش نیز بکار برود. نشانه‌ی کارواژه‌ی نایش بندواژه‌ی «ن» است که پیش از ماتک کارواژه می‌آید:

نرفت. نیامدی. نگفتم. نگویم. نکنی. نرفته بود. نخفته‌ام:

نگفتمت مرو آنجا که آشنات منم
در این سراب فنا چشمه‌ی حیات منم
وگر به خشم روی صدهزار سال ز من
به عاقبت به من آبی که منتهات منم
نگفتمت که به نقش جهان مشوراضی
که نقش‌بند سراپرده‌ی رضات منم
نگفتمت که منم بحر و تویکی ماهی
مرو به خشک که دریای با صفات منم
نگفتمت که چو مرغان به سوی دام مرو
بیا که قدرت پرواز و پَر و پات منم
نگفتمت که تو را ره زنند و سرد کنند
که آتش و تبش و گرمی هوات منم
نگفتمت که صفت‌های زشت در تو نهند
که گم کنی که سر چشمه صفات منم
نگفتمت که مگو کار بنده از چه جهت
نظام گیرد و خلاق بی‌جهات منم
اگر چراغ دلی، دان که راه خانه کجاست
وگر خداصفتی، دان که کدخدات منم
مولوی

در کارواژه‌هایی که بیش از یک بخش دارند، بخش نخست پیش از بندواژه‌ی نایش جای می‌گیرد: برنیامد. بیرون نرفتم. کار نکردم. در نرفت. پیش نکشید.

کارواژه‌هایی که با بخش پیشین «ب» بکار می‌روند، اگر نایش باشند این بخش از آن‌ها می‌افتد:
برود _ نرود.
بکنم _ نکنم.
بشود _ نشود.

در کارواژه‌هایی که با بخش پیشین «می» بکار می‌رود بندواژه‌ی نایش پیش از «می» می‌آید نه پیش از ماتک کارواژه:

نمی‌رفتیم. نمی‌گویم. نمی‌دیدم. نمی‌آید. نمی‌رویم.

گونه نایش کارواژه فرمایشی «بازداری» خوانده می‌شود. «بازداری» چمی کسی را از کاری بازداشتن. نشانه بازداری در ادب‌سار پارسی به جای «ن» بندواژه‌ی «م» است:

حاليا مصلحتِ وقت در آن می‌بینم
که کشم رخت به میخانه و خوش بنشینم
جامِ می‌گیرم و از اهلِ ریا دور شوم
یعنی از اهلِ جهان پاکدلی بگزینم
جز صُراحی و کتابم نبُود یار و ندیم
تا حریفانِ دغا را به جهان کم بینم
سر به آزادی از خَلق برآرم چون سَرو
گر دهد دست که دامن ز جهان درچینم
بس که در خرقة آلوده زدم لافِ صلاح
شرمسار از رخِ ساقی و می‌رنگینم
سینه‌تنگِ من و بارِ غمِ او، هیهات
مردِ این بارِ گران نیست دلِ مسکینم
من اگر رندِ خراباتم و گر زاهدِ شهر
این مَتاعم که همی‌بینی و کمتر زینم
بنده آصفِ عهدم دلم از راه مَبر
که اگر دَم زَنَم از چرخ بخواهد کینم
بر دلم گرد ستم‌هاست **خدایا می‌پسند**
که مکدر شود آئینه مهرآیینم
حافظ

خروشِ سواران و اسپان ز دشت
ز بهرام و کیوان، همی‌برگذشت
همه تیغ و ساعد ز خون بود، لعل
خروشان دلِ خاک، در زیر نعل
نماند ایچ با رویِ خورشید، رنگ
به جوش آمده خاک، بر کوه و سنگ
به لشکر، چنین گفت کاموس گرد
که گر آسمان را ببايد سپرد
همه تیغ و گرز و گمند آورید
به ایرانیان، تنگ و بند آورید
دلیری کجا نامِ او اشکبوسه
می بر خروشید بر سانِ کوس
بیامد که جوید ز ایران، نبرد

سرِ هم نبرد اندر آرد به گرد
 بشد تیز، رُهام با خود و گبر
 همی گردِ رزم اندر آمد به ابر
 برآویخت رُهام با اشکبوس
 برآمد ز هر دو سپه، بوق و کوس
 به گرزِ گران، دست برد اشکبوس
 زمین آهِن شد، سپهر آبنوس
 برآهیخت رُهام، گرزِ گران
 غمی شد ز پیکار، دست سران
 چو رُهام گشت از گشانی ستوه
 بیچید زو روی و شد سوی کوه
 ز قلب سپاه اندر آشفست توس
 بزد اسپ، کاید بر اشکبوس
 تهمتن برآشفست و با توس گفت
 که رُهام را جامِ باده است جُفت
 تو قلبِ سپه را به آیین بدار
 من اکنون، پیاده، کنم کارزار
 کمانِ به زه را به بازو فگند
 به بندِ کمر بر، بزد تیر چند
 خروشید: کایِ مردِ رزم آزمای
هماوردت آمد، مشو بازِ جای
 گشانی بخندید و خیره بماند
 عنان را گران کرد و او را بخواند
 بدو گفت خندان: که نام تو چیست؟
 تنِ بی‌سرت را که خواهد گریست؟
 تهمتن چنین داد پاسخ که نام
 چه پُرسی؟ کزین پس نبینی تو کام
 مرا مادرم نام، مرگِ تو کرد
 زمانه مرا پُتکِ تَرگِ تو کرد
 کشانی بدو گفت: بی‌بارگی
 به گشتن دهی سر، به یکبارگی
 تهمتن چنین داد پاسخِ بدوی:
 که ای بی‌هده مردِ پرخاشجوی
 پیاده، ندیدی که جنگ آورد
 سرِ سرکشان، زیرِ سنگ آورد؟
 هم‌اکنون تو را، ای نَبَرده سوار
 پیاده بیاموزمت کارزار

پیاده، مرا زان فرستاد، توس
 که تا اسپ بستانم از اشکبوس
 گُشانی بدو گفت: با تو سلیح
 نبینم همی جز فُسوس و مزیح
 بدو گفت رستم: که تیر و کمان
 بین، تا هم‌اکنون سر آری زمان
 چو نازش به اسپِ گران‌مایه دید
 کمان را به زِه کرد و اندر کشید
 یکی تیر زد بر برِ اسپِ اوی
 که اسپ اندر آمد زِ بالا به روی
 بخندید رستم، به آواز گفت:
 که بنشین به پیش گران‌مایه جفت
 سَرَد گر بداری، سرش در کنار
 زمانی برآسای از کارزار
 کمان را به زِه کرد زود اشکبوس
 تنی، لرز لرزان و رُخ، سَندروس
 به رستم بر، آن‌گه ببارید تیر
 تهمت بدو گفت: بر خیره خیر
 همی رنجه داری تنِ خویش را
 دو بازوی و جان بداندیش را
 تهمت به بند کمر، بُرد چنگ
 گزین کرد یک چوبه تیر خدنگ
 یکی تیر الماس پیکان، چو آب
 نهاده بر او چار پَر عقاب
 کمان را بمالید رستم، به چنگ
 به شست اندر آورده، تیر خدنگ
 بزد بر و سینه اشکبوس
 سپهر آن زمان، دستِ او داد بوس
 گُشانی هم اندر زمان جان بداد
 چنان شد، که گفتی ز مادر نژاد
 شاهنامه، فردوسی

چو آید به نزدیک خویشتن **مخوان**.
 فردوسی بزرگ.

و گر باز گردم به مردم مدار.
 فردوسی بزرگ.

در پارسی امروز برای کارواژه بازداری نیز همان بندواژه‌ی «ن» بکار می‌رود.
در سخن می‌گویند و در نوشته‌ها می‌نویسند:
نکن، نرو، نخوان، نشنو، نگو، نخواه، نفرست.
ولی در چامه همان گونه گذشته با بندواژه «م» بکار می‌رود.

هریک از ساخت‌های کارواژه دو گونه دارد: اُستوان و نایی.
نشانه ساخت نایی بندواژه «ن» است که بر سر کارواژه می‌آید.
گونه نایی کارواژه فرمایشی را «کارواژه بازداری» می‌خوانند.
نشانه بازداری در ادب‌سار پارسی بندواژه «م» است به جای «ن».

در ادب‌سار پارسی گذشته بیش‌تر هرجا که کارواژه‌ی با بخش پیشین «می» بکار برده می‌شده، اگر نایی می‌بود بندواژه نایش را پس از این بخش می‌آورده‌اند:
نیست که از اشغ تو خون می‌نشود
تن نیست که از تو سرنگون می‌نشود
عطار نیشاپوری.

گاهی نیز بخش پیشین «ب» نمی‌افتاد، که پیش از بندواژه نایش می‌آمده است:
غم مخور ای دوست کاین جهان بنماند
و آنچه تو می‌بینی آن چنان بنماند.

این گونه امروز هیچ بکار نمی‌رود.

گاهی برای پافشاری در نایش کارواژه به گونه استوان می‌آید و بندواژه نایش در آغاز سهان پیش از نهاد جای می‌گیرد. این هنگام بندواژه «نه» که جدا و مانند واژه جداسری نوشته می‌شود در جایگاه «سان‌واژه نایش» است:

نه چنین است = چنین نیست.

نه هر که آینه سازد سکندری داند = هر که آینه سازد سکندری نداند

نه او مرد این کار دژوار بود = او مرد این کار دژوار نبود

اگرچه آوردن کارواژه به گونه نایش درست نیست:

«من نه کار او را نمی‌پسندم» نادرست است و همچنین سهان‌هایی از این دست:

نه من نه تو این سخن را نگفته‌ایم.

نه پدرم نه مادرم نیامدند.

که باید گفت:

نه من این سخن را گفته‌ام نه تو.
نه پدرم آمد نه مادرم.

در ادب‌سار پارسی کهن به جای سان واژه نایش «نه» واژه‌ی «نی» بکار می‌رفته است:
ماهی از سر گنده گردد نی ز دُم.

زدایش در گونه‌های سهان

هرجا که نیاز باشد همه بخش‌های سهان گفته شود بی گمان همه‌ی سهان آورده می‌شود. ولی در گفتار و همچنین نوشتار گاهی آوردن همه بخش‌های سهان نیاز نیست زیرا که شنونده یا خواننده خود برخی از بخش‌ها را از روی همال درمی‌یابد، گاهی هم برای کوتاهی سخن نیاز است که بخش‌هایی را از سهان بَرَداییم.

دیدیم که در چاهار گونه سهان گزارشی و پرسشی و شگفتایی و فرمایشی گاهی بخش‌هایی از سهان گفته نمی‌شوند.

اکنون نوشته‌ی یکی از نویسندگان زبان پارسی را از این نگر با ریزی بر می‌رسیم تا نمونه‌هایی از گونه‌های زدایش بدست بیاوریم.

واژگانی که میان دو کمانک نوشته شده در داستان زدوده شده است:

(من) در کودکی بر سر کوی چنانکه خوی کودکان باشد بازی می‌کردم. (من) کودکی چند را دیدم که (کودکان) گردهم می‌آمدند. مرا شمار ایشان شگفت آمد. (من) پیش رفتم. (من از ایشان) پرسیدم که (شما) کجا می‌روید. (کودکان) گفتند: (ما) به آموزشگاه (می‌رویم) از بهر فراگیری دانش. (من) گفتم: دانش چه باشد؟ (کودکان) گفتند: ما پاسخ ندانیم. از استاد ما باید پرسید (که دانش چه باشد). (کودکان) این (سخن) گفتند و (کودکان) از من در گذشتند.
سهروردی.

واژگان میان کمانک در نوشته بنیادین نبوده است. ولی اگر ژرف بنگریم با خود می‌اندیشیم که افزودن این واژگان نیاز نیست و بی آن‌ها هم خواننده به همه‌ی ماناک خواست نویسنده پی می‌برد. اکنون ببینیم که چرا آوردن واژگانی که ما بر بنیاد نوشته افزوده‌ایم نیاز نبوده است.

در سهان‌های: در کودکی... بازی می‌کردم
کودکی چند را دیدم

پیش رفتم

... پرسیدم

... گفتم

به گفتن واژه «من» نیاز نیست، زیرا که از بخش شناسه کارواژه‌های هر سهان چمی بخش «م» شنونده خود پی می‌برد که نهاد سهان (که اینجا گننده نیز است) خود گوینده است. شناسه کارواژه در این سهان‌ها «همال گفتاری» است که از روی آن می‌توان نهاد یا گننده را زدود.

در سهان «پرسیدم» آوردن رساگر کارواژه که «از ایشان» است نیاز نبوده است. اینجا اگرچه واژه‌پی در سهان‌های پیش نیست که همال گفتاری خوانده شود، ولی چون تا اینجا سخن از «کودکان» بوده است، شنونده درمی‌یابد که «از ایشان» پرسیده شده است. اگر جز این بود ناچار گوینده می‌گفت که این چم را از که پرسیده است.

در این باره همال گفتاری هستی ندارد، ولی درونمایه رسای سهان‌ها و فرازهای پیش، شنونده را به بخش زدوده‌شده راهنمایی می‌کند.

این سان را که از روی ماناک و درونمایه گفتار بتوان به واژه‌های زدوده‌شده پی برد، «همال مینوی» می‌خوانیم.

در چاهار باره دیگر نیز کارواژه «گفتند» تنها سهان جداسری است و در همه آن باره‌ها شنونده به آسانی می‌تواند دریابد که نهاد یا گننده این سهان‌ها «کودکان» بوده است، زیرا که از نگر ماناک همادی سهان‌ها و سامان پرسش و پاسخ روشن است که پاسخ‌دهندگان چمی گننده کارواژه‌های «گفتند» کودکان بوده‌اند.

در سهان «به آموزشگاه از بهر آموختن دانش» نیز کارواژه «می‌رویم» زدوده شده است، زیرا که جستار پرسش «کجا می‌روید؟» بوده است و بی‌گمان در پاسخ آن باید از «رفتن» آگاهانید. اینجا هم: همال گفتاری در کار است.

در هر گونه سهانی شدنی است که برخی از بخش‌های سهان در گفتن یا نوشتن زدوده شود. زدایش هریک از بخش‌ها یا از روی «همال گفتاری» است یا «همال مینوی». «همال گفتاری» واژه یا بخشی از واژه است که در سهان‌های پیش آورده شده باشد. «همال مینوی» آرش و ماناک سهان‌های پیش است که از روی آن به بخش زدوده‌شده می‌توان پی برد.

گاهی زدایش بخش‌هایی از سهان از روی ناچاری است. اگر بخواهید به کسی «دورپیام» بفرستید برای هر واژه باید بهایی پردازید، پس می‌کوشید که هرچه می‌توانید خواست خود را چنانکه او دریابد با واژگان کم‌تری بازگوید تا بهای دورپیام کم‌تر شود، ولی باید این زدایش و کوتاهی آن اندازه نباشد که گیرنده در دریافت خواست شما درماند.

برای نمونه شما به شهر دیگری نزد آ پدر خود رفته‌اید، هنگام بازگشت به پدرتان «دورپیام» می‌کنید:

«تندرست. شنبه رهسپار. روز یکشنبه رسیدن. ایرج»

او درمی‌یابد که خواست شما چنین بوده است:
(من) تندرست (آستم) (روز) شنبه رهسپار (خواهم شد) (روز یکشنبه) (خواهم رسید).

سهان ساده - سهان جداسر - سهان‌های پیوسته

آنچه تا کنون دربارهٔ سهان خوانده‌ایم، همه درباره‌ی سهان‌هایی بود که تنها دارای یک کارواژه باشند. این‌گونه سهان که چاهارگونهٔ آن را شناخته‌ایم «سهان ساده» خوانده می‌شود.
کی خسرو دیروز به تورد رفت.
آیا به اسپهان (سپاهان) رسیده است؟
شما هم به اسپهان (سپاهان) بروید.
به کدام شهر می‌رود؟
چه نوردی کرد!
چرا به اسپهان (سپاهان) رفته است؟
چه شهر زیبایی!

هریک از سهان‌های بالا دارای یک کارواژه است. تنها در سهان پایانی کارواژه زدوده شده است و آنجا هم اگر کارواژه (است - یا - بود) آورده شود بیش از یکی نیست.
سهان‌های ساده را اگر دارای چم هماد و رسایی باشند «سهان ناوابسته» می‌خوانیم.
سهان‌های سادهٔ بالا همه ناوابسته (جداسر) نیز هستند.

سهانی که تنها یک کارواژه داشته باشد، سهان ساده خوانده می‌شود.
هرگاه سهانی ساده دارای چم هماد و رسایی باشد، آن را سهان ناوابسته می‌خوانیم.

* * *

ولی گفتار، کم‌تر با یک سهان ناوابسته یا جداسر به فرجام می‌رسد. به دیگر سخن بازگویی خواست در بیش‌تر بارها نیازمند چندین سهان است که در پی یکدیگر می‌آیند و باهم پیوندی دارند. این پیوستگی گاهی از نگر ماناک سهان‌هاست.

«نبیگ گلستان گم شده بود. سراسر خانه را جست‌وجو کردم. زیر سندی و بالای گنجه را دیدم. بوپ را برگرداندم. زیر آن را نگاه کردم. هیچ نشانی از گلستان نیافتم. نومید شده بودم. سرانجام پشت گنجه را نگرستم. گلستان آنجا بود.»

این سهان‌ها هریک ساده و ناوابسته است، ولی میان آن‌ها پیوستگی و پیوندی هست. این پیوستگی با واژه‌ویژه‌ی ساخته نشده است، که ماناک سهان‌هاست که آن‌ها را به هم می پیوندند. این گونه پیوند میان سهان‌ها را

«پیوند مینوی» می گوئیم.

گاهی پیوستن سهان‌ها به یکدیگر نیازمند واژه‌ویژه‌ی است. این واژه را «پیوندواژه» می خوانیم. پیوندواژه‌ها از این گونه اند:

و. پس. ولی. لادبراین. زیرا که. از این رو، هم. خواه... خواه، چه... چه و مانند آن‌ها. نمونه:

بوپ را برگرداندم و زیر آن را نگاه کردم. [بوب=فرش]

زیر بوپ را نگریستم، ولی هیچ نشانی از گلستان نیافتم.

می خواستم به خانه برگردم، لاد براین به دوستان پدرود گفتم. [لاد بر این= بنا بر این]

امروز به دبیرستان نرفتم زیرا که بیمار بودم.

هم زیر بوپ را نگریستم هم بالای گنجه را دیدم.

چه نبیگ بخوانی، چه آموزه دبیر را گوش کنی...

خواه بنشین خواه برخیز.

این گونه پیوند میان سهان‌ها را «پیوند گفتاری» می خوانیم.

سهان‌های ساده گاهی در پی هم می آیند و باهم پیوند می یابند. این پیوند یا گفتاری است یا مینوی. پیوند گفتاری آن است که با میانجی واژه‌ی مانند و، ولی ، لادبراین، زیرا که ساخته شود. پیوند مینوی آن است که تنها پیوند دو سهان، چم آن‌ها باشد.

سهان پیوندی

سهان پایه – سهان پیرو

گفتیم که اگر سهان دارای یک کارواژه باشد «سهان ساده» خوانده می شود، و سهان ساده‌ی را که دارای ماناک رسا و هماد باشد «سهان ناوابسته» خواندیم.

ولی سهان‌هایی که در گفتار می آید همیشه ساده نیست، چمی ماناک آن‌ها با یک کارواژه به پایان نمی رسد، که برای رساکردن ماناک نیازمند دو کارواژه یا بیش تر است:

زمانی که تو آمدی من به دبیرستان رفته بودم.

هرجا گل است خار است.

اگر به گفتن کار برمی آمد، جهان بهشت بود.

تا توانی دلی بدست آور.

در هریک از سهان‌های بالا دو کارواژه هست. ولی هیچ‌یک از آن‌ها به تنهایی چم سهان را رسا نمی‌کند، که از هر دو آن‌ها بروی هم می‌توان چم رسایی دریافت. پس هیچ‌یک از دو بخش این سهان‌ها که هریک سهان ساده شمرده می‌شود ناوابسته نیستند. این‌گونه سهان‌ها که بیش از یک کارواژه دارند «سهان‌های پیوندی» خوانده می‌شوند.

* * *

پس دانستیم که «سهان پیوندی» آن است که بیش از یک کارواژه دارد و چون هر سهان ساده دارای یک کارواژه است، «سهان پیوندی» از دو یا چند سهان ساده ساخته می‌شود. این سهان‌های ساده که دارای چم رسا نیستند و هریک برای رساگرداندن چم سهان، با سهان دیگری می‌آیند، سهان‌های ساده‌ی نارسا و نیم‌کاره خوانده می‌شوند. سهان «من از دبیرستان می‌آیم» ساده است و چون چم رسا دارد آن را سهان ناوابسته می‌خوانیم. سهان «زمانی که از دبیرستان بیایم» سهان ساده است ولی ماناک رسا و همداد ندارد، بدین ماناک [=معنی] که شنونده چشم‌براه دنباله گفتار می‌ماند، این سهان ناوابسته نیست، پس ناهمداد و نارسا است.

سهان اگر دارای چم رسا و همداد باشد «سهان ناوابسته» خوانده می‌شود. هر سهان که ماناک آن رسا نباشد، «سهان نارسا» خوانده می‌شود. «سهان پیوندی» آن است که دو یا چند کارواژه داشته باشد. هر «سهان پیوندی» دربردارنده دو یا چند سهان نارسا می‌باشد. این سهان‌های نارسا چم هم را رسا می‌گردانند.

ولی از دو یا چند سهان ناهمداد که برای رساگرداندن یکدیگر می‌آیند، همیشه یکی خواست بنیادین گوینده است و سهان‌های دیگر نکته‌پی به این خواست می‌افزایند: زمانی که تو آمدی من به دبیرستان رفته بودم.

در این سهان پیوندی خواست بنیادین گوینده، رفتن او به دبیرستان است. پس سهان ناهمداد «من به دبیرستان رفته بودم» بنیاد است. این سهان ناهمداد را که آرمان بنیادین گوینده بوده است «سهان پایه» می‌خوانیم. سهان ناهمداد دیگر «زمانی که تو آمدی» زمان انجام یافتن کارواژه را در «سهان پایه» می‌رساند، و روشنگری‌پی به آرش این سهان می‌افزاید. این سهان ناهمداد را «سهان پیرو» می‌خوانیم، زیرا که ماناک آن پیرو چم سهان پایه است.

هر «سهان پیوندی» دارای یک سهان ساده بنیادین است که خواست گوینده گفتن چم آن است. این سهان بنیادین را «سهان پایه» می‌خوانیم. یک یا چند سهان دیگر که برای رساگرداندن ماناک «سهان پایه» می‌آید «سهان پیرو» خوانده می‌شود.

سَهان پیوندی پیوندواژه

دانستیم که دو «سَهان ناوابسته» شدنی است که در پی هم بیایند و به فراخور ماناک آن‌ها، باهم بپیوندند. چنانکه در دو سَهان زیر می بینیم:

ایرج زودتر از زمان بایا به دیرستان آمد. هنوز در بسته بود.

همچنین دانستیم که دو سَهان ناوابسته (جداسر) شدنی است که با میانجی واژه‌پی که آن را «پیوندواژه» می خوانیم با یکدیگر پیوند بیابند. چنانکه:

ایرج زودتر از زمان بایا به دیرستان آمد و هنوز در بسته بود.

در این دو نمونه با سَهان‌های جداسر سروکار داریم. بدین ماناک که هر سَهان به تنهایی دارای چم هماد و رسا است.

ولی گاهی سَهان ماناک رسا ندارد و برای رساگردانیدن چم آن سَهان دیگری بایاست. پس هریک از این دو «سَهان نارسا» را باهم «سَهان پیوندی» نامیدیم.

اکنون می گوئیم: آنچه دو سَهان نارسا را به هم می پیوندد، که چم یکی را پیرو ماناک دیگری می نهد «پیوندواژه» خوانده می شود.

«پیوندواژه» واژه‌پی است که دو واژه یا دو سَهان را به هم می پیوندد.

بسیاری از پیوندواژه‌ها چون بر سر و یا میان سَهان درآیند چم آن سَهان را پیرو ماناک سَهان دیگر می سازند.

شماله را افروختم، شبستان روشن شد.

اینجا پیوند این دو سَهان ناوابسته «پیوند مینوی» است.

شماله را افروختم و شبستان روشن شد.

اینجا نیز همان دو سَهان ناوابسته گفته شده است، ولی پیوستگی آن‌ها با بندواژه «و» «پیوند گفتاری» است.

در این دو نمونه ماناک هریک از دو سَهان رسا است و اگر سَهان دوم گفته نشود سَهان نارسایی نخواهد داشت.

بدین ماناک که شنونده چشم‌براه دنباله‌ی گفتار نخواهد ماند.

اگر بگوئیم:

شبستان روشن شد، زیرا که شماله را افروختم.

اینجا نیز واژه‌ی «زیرا که» دو سَهان ناوابسته را به هم می پیوندد پس «پیوند گفتاری» است.

ولی اگر بگوییم: تا شماله را افروختم ...
در اینجا سهان نارسا و نیازمند آن است که برای رسابودن، در دنباله گفتاری آورده شود.
شنونده چشم‌براه است تا بشنود که پس از افروختن شماله چه روی داد. این سهان خواست بنیادین
گوینده نیست، که پیرو سهانی است که در آن خواست گوینده گفته می‌شود.
سهان بنیادین که در پی این سهان می‌آید این است: شبستان روشن شد.
پس واژه «تا» از یک «سهان ناوابسته» یک «سهان نارسا» می‌سازد و آن را پیرو سهان بنیادین می‌سازد:
تا شماله را افروختم، شبستان روشن شد.

همچنین است واژه‌های: چون، همینکه، زمانی‌که، هنگامی‌که، که، آنجا‌که، اکنون‌که، هرچند،
هرچه، هرگاه، اگر، اگرچه، و مانند این‌ها.
چون شماله را افروختم شبستان روشن شد.
همینکه شماله را افروختم شبستان روشن شد.
زمانی‌که شماله را افروختم شبستان روشن شد.
شماله را که افروختم شبستان روشن شد.

گاهی دو سهان با میانجی «پیوندواژه» به هم می‌پیوندند و از آن‌ها یک «سهان پیوندی» ساخته می‌شود.

گونه‌های کارواژه گونه گزارشی-گونه گمانی

دانستیم که:

برخی از ساخت‌های کارواژه برای دادن آگاهی از کار و یا سانی آورده می‌شود.
این گونه ساخت‌ها «گونه گزارشی» یا «آگاهی» شمرده می‌شوند.
در ساخت‌هایی که از «گونه‌ی گزارشی» است گوینده به روی دادن کار یا داشتن زاب یا سانی که از آن
آگاهی می‌دهد، بی‌گمان است.
هرگاه پیش آمدن کار آشکار و روشن نباشد کارواژه از «گونه گمانی» آورده
می‌شود. کارواژه‌ی که از «گونه گمانی» است همیشه دنبال کارواژه دیگر می‌آید.

همچنین دانسته‌ایم که سهان پیوندی دربردارنده دو بخش است که هریک سهان ساده‌ی است، ولی
چم هرکدام به تنهایی هماد و رسا نیست، که هردو سهان نارسا برروی هم یک چم هماد و رسا دارند.

از این دو سهان نارسا که از آن‌ها یک سهان پیوندی ساخته می‌شود، یکی خواست بنیادین گوینده را در بردارد که آن را «سهان پایه» می‌خوانیم.

دیگری سهان ساده‌ای است که برای رساگرداندن سهان پایه آمده است که آن را «سهان پیرو» خواندیم.

اکنون می‌گوییم که در «سهان پایه» همیشه کارواژه از «گونه‌ی گزارشی» یا «گونه‌ی فرمایشی» است. در «سهان پیرو» گاهی کارواژه از «گونه‌ی گزارشی» می‌آید، ولی بیش‌تر به «گونه‌ی گمانی» است. گونه‌ی گمانی کارواژه هرگز در سهان پایه بکار نمی‌رود.

نمونه:

زمانی که خورشید برآید (گمانی) جهان روشن می‌شود (گزارشی) یا (آگاهی).

اگر ایرج دیر بیاید (گمانی) تو زود بیا (فرمایشی).

چون خورشید برآمد (گمانی) جهان روشن می‌شود (گزارشی).

گونه‌ی گمانی در گردانش کارواژه‌ها دارای دو زمان است. گذشته و اکنون.

گذشته‌ی گمانی از «زاب پوییدگی» هر کارواژه با افزودن ساخت‌های «اکنون گمانی» کارواژه «بودن» ساخته می‌شود.

بدین ماناک:

باشم. باشی. باشد. باشیم. باشید. باشند. + (زاب پوییدگی = بن گذشته + ه).

آمده - باشم	آمده - باشیم
آمده - باشی	آمده - باشید
آمده - باشد	آمده - باشند

از کارواژه گفتن چنین می‌شود:

گفته - باشم	گفته - باشیم
گفته - باشی	گفته - باشید
گفته - باشد	گفته - باشند

«اکنون گمانی» از بن اکنون کارواژه ساخته می‌شود. گاهی به آغاز ساخت‌های اکنون گمانی «ب» می‌افزایند:

بنوشم - بخوری - بنزیم - ببوشند.

ناهمسانی «اکنون گزارشی» با «اکنون گمانی» آن است که به آغاز اکنون گزارشی بخش پیشین «می» و به آغاز اکنون گمانی وات پیشین «ب» افزوده می‌شود. مانند:

می‌خوانم = اکنون گزارشی
بخوانم = اکنون گمانی
ولی در سده‌های گذشته این دو کارواژه مانند یکدیگر بکار می‌رفته‌اند.

کارواژه‌ی که از گونه گمانی باشد همیشه در سهان پیرو بکار می‌رود.
گونه گمانی دو زمان دارد: گذشته و اکنون.
گذشته گمانی از زاب پویدگی هر کارواژه با ساخت گمانی کارواژه «بودن» ساخته می‌شود.
بدین ماناک با واژه‌های باشم، باشی، باشد، باشیم، باشید، باشند.
اکنون گمانی از بن اکنون هر کارواژه با افزودن بخش پیشین «ب» به آغاز
بن کارواژه ساخته می‌شود.
در پارسی چند سده پیش ناهمسانی میان اکنون گزارشی و اکنون گمانی نبوده است.

سهان‌های پیرو

سهان‌های پیرو - سهان‌های سامه‌ی

گفتیم که هر «سهان پیوندی» دارای یک سهان بنیادین است که خواست گوینده است، و آن را «سهان پایه» خواندیم. همچنین دانستیم که یک یا چند سهان نارسا که برای رساکردن چم «سهان پایه» می‌آید، «سهان پیرو» خوانده می‌شود.
سهان پیرو همیشه روشنگری‌ای به آرش چم «سهان پایه» می‌افزاید. این روشنگری گاهی درباره زمان انجام کار در «سهان پایه» است:

چون آفتاب بدمد (سهان پیرو. بازگویی زمان)
جهان روشن می‌شود (سهان پایه)

و گاهی شُوند (چراپی) انجام یافتن کارواژه پایه در سهان پیرو گفته می‌شود.
چون نتوانستم آموزه را خوب بیاموزم (سهان پیرو. گفتن چراپی)
دبیر مرا سرزنش کرد (سهان پایه)

و گاهی آماژ از رخداد کارواژه‌ی پایه را بازی گوید:
در رفتن شتاب کردم (سهان پایه)
تا به هنگام به دبیرستان برسم (سهان پیرو - بازگفتن خواست)

ولی گاهی «سهان پیرو» شُوند انجام یافتن کارواژه پایه را دربردارد.
بدین ماناک که اگر آن شُوند نباشد یا انجام نگیرد، کارواژه‌ی بنیادین نیز انجام نخواهد گرفت:
اگر بتوانم (سهان پیرو - گفتن شُوند)
بیش از این کار می‌کنم (سهان پایه)
بدین ماناک که کارکردن «بیش‌تر» وابسته به آن است که «بتوانم»، و هرگاه این شُوند دست ندهد،
من بیش‌تر کار نمی‌کنم.

پس ناهمسانی «سهان پیوندی سامه‌ی» با سهان‌های پیوندی دیگر این است که در سهان سامه‌ی انجام
کارواژه بی‌گمان نیست.

سهان پیرو همیشه روشنگری‌ی به چم سهان پایه می‌افزاید.
این روشنگری گاهی درباره‌ی زمان رخداد کارواژه پایه است، گاهی شُوند، گاهی خواست، گاهی سامه.
هرگاه در «سهان پیرو» سامه‌ای آمده باشد، انجام گرفتن کارواژه‌ی پایه شدنی نیست.

در زبان پارسی امروز، کارواژه «سهان پیوندی سامه‌ای» چه در سهان پایه و چه در سهان پیرو ساخت
ویژه‌ای ندارد.

در سهان سامه‌ای پیرو، گونه‌ی گزارشی و گونه‌ی گمانی بکار می‌رود و در سهان پایه، که آن را پاسخ سامه
می‌خوانند، همیشه کارواژه یا از گونه‌ی گزارشی و یا از گونه‌ی فرمایشی است.

نمونه سهان پایه از گونه‌ی گزارشی:

اگر دیر آمدم	- شیرآمدم
گونه گزارشی - گذشته ساده	گونه گزارشی - گذشته ساده
اگر رفتی	- پشیمان می‌شوی
گونه گزارشی - گذشته ساده	گونه گزارشی - زمان اکنون
اگر دیده‌ی	- می‌دانی
گونه گزارشی - گذشته بازگفتی	گونه گزارشی - زمان اکنون
اگر می‌آمد	- رفته بودیم

گونه گزارشی . گذشته دور	گونه گزارشی . گذشته پیوسته
رفته بودیم .	اگر آمده بود .
گونه گزارشی . گذشته دور	گونه گزارشی . گذشته دور
می دانستی .	اگر دیده بودی .
گونه گزارشی . گذشته پیوسته	گونه گزارشی . گذشته دور
دلشاد می شدی .	اگر می دیدی .
گونه گزارشی . گذشته پیوسته	گونه گزارشی . گذشته پیوسته
درمی یابی .	اگر ببینی .
گونه گزارشی . زمان اکنون	گونه گزارشی . زمان اکنون
می دانی .	اگر دیده باشی .
گونه گزارشی . زمان اکنون	گونه گزارشی .
او را خواهی دید .	اگر پشت گوشت را دیدی .
گونه گزارشی . زمان آینده	گونه گزارشی . گذشته ساده

نمونه سهان پایه از گونه‌ی فرمایشی

اگر او را دیدی .	درود مرا برسان .
گونه گزارشی . گذشته ی ساده	گونه فرمایشی
اگر او را دیده‌ی	بگو .
گونه گزارشی . گونه بازگفتی	گونه فرمایشی
اگر او را ببینی .	از من گفت وگو مکن .
گونه گزارشی .	گونه فرمایشی

در پارسی امروز برای کارواژه سامه‌ی گونه ویژه‌ی نیست.
 در سهان‌های «پیوندی سامه‌ای» کارواژه سهان پایه یا از گونه‌ی گزارشی یا از گونه فرمایشی است.
 کارواژه سهان پیرو یا از گونه گزارشی است و یا از گونه گمانی.

گونه شک‌ورزی (دودلی) و سامه‌ی در پارسی کهن

دانستیم که:

- ۱_ هرگاه سهان پیرو، سامه‌ی باشد انجام یافتن کارواژه پایه دانسته و آشکار نیست.
- ۲_ در پارسی امروز کارواژه سامه‌ی ساخت ویژه ندارد.

اکنون می‌گوییم که در ادب‌سار کهن پارسی برای کارواژه‌هایی که رخداد آن‌ها دانسته نیست ساخت ویژه‌یی بوده است. این ساخت ویژه را که در سهان‌های پیوندی سامه‌یی، چه در کارواژه سهان پایه، چه در کارواژه سهان پیرو بکار می‌رفته، با افزودن وات «ی» به رساگر هر نهاد می‌ساخته‌اند. امروز می‌گوییم و می‌نویسیم.

اگر من آنجا بودم شما مرا می‌دیدید.

ولی در روزگار ساسانیان می‌گفتند و می‌نوشتند:

اگر من آنجا بودم تو مرا بدیدی

این گونه که در سهان‌های پیوندی سامه‌یی بکار می‌رفت در هر باره دیگری که در رخداد کارواژه دودلی دیده می‌شد نیز بکار گرفته می‌شد. برای نمونه در باره گمان پیشامد کاری یا در گزارش رخدادی که کسی در خواب دیده است، یا آروزی انجام یافتن کاری یا دریغ از انجام نیافتن آن و مانند آن‌ها.

گونه دودلی که یکی از باره‌های کاربرد آن در سهان همکرد سامه‌یی است مانند گونه آگاهی و گونه گمانی در زمان‌های گوناگون گذشته و اکنون بکار می‌رفت. در چامه و در نوشتار بزرگان ادب پارسی بیش‌تر به این ساخت‌های کارواژه برمی‌خوریم. پس برای آنکه بتوانیم از این بن‌مایه‌های گران‌بها بهره‌مند شویم، باید شیوه بکاربردن ساخت‌های سامه‌یی و دودلی در این نوشته‌ها را بیاموزیم. اکنون نمونه‌های کارواژه سامه‌یی در ادب‌سار پارسی:

زمان گذشته:

کاشکی خاک بودم در راه

تا مگر سایه بر من افگندی

سعدی

اگر من میدان داری دانستمی با تو در آویختمی.

نبیگ سمک ایار.

کاش نکردم نگاه از دیده

بر دل نزدی اشغ تو را از دیده

سعدی

من به خود کی رفتمی او می‌کشد

تا نپنداری که خواهان می‌روم

مولانا

زمان اکنون و آینده:

جهاندار اگر دادگر باشدی

ز فرمان او کی گذر باشدی

فردوسی بزرگ

در بازگویی خواب نیز پیش از این همین ساخت بکار می‌رفت:
چنان دید کز کاخ شاهنشهان
سه جنگی پدید آمدی ناگهان
فردوسی بزرگ
و در بازگویی آرزو بیش‌تر پس از واژه‌های «کاش» و «کاشکی»:
آن کو ترا به سنگدلی گشت رهنمون
ای کاشکی که پاش به سنگی برآمدی
حافظ

در بازگویی افسوس از کارواژه‌هایی که روی نداده یا سانی که گس نپذیرفته است:
به جان او که گرم دسترس به جان بودی
کمینه پیشکش بندگانش آن بودی
بگفتمی که بها چیست خاک پایش را
اگر حیات گران مایه جاودان بودی
به بندگی قدش سرو معترف گشتی
گرش چو سوسن آزاده ده زبان بودی
به خواب نیز نمی‌بینمش چه جای وصال
چو این نبود و ندیدیم باری آن بودی
اگر دلم نشدی پایبند طره او
کی اش قرار در این تیره خاکدان بودی
به رخ چو مهر فلک بی‌نظیر آفاق است
به دل دریغ که یک ذره مهربان بودی
درآمدی ز درم کاشکی چو لمعه نور
که بر دو دیده ما حکم او روان بودی
ز پرده ناله حافظ برون کی افتادی
اگر نه همدم مرغان صبح خوان بودی
حافظ

در پارسی کهن برای بازگویی کارواژه‌هایی که انجام آن‌ها دانسته نیست گونه‌ی ویژه‌ای بوده است که آن را «گونه‌ی دودلی» می‌خوانیم.
گونه‌ی دودلی در «سهان پیوندی سامه‌ای» نیز بکار می‌رفته و در کارواژه‌ی سهان پایه و سهان پیرو هر دو روا بوده است.
گونه‌ی دودلی افزون بر گفتن سامه برای بازگویی کارواژه که گمان انجام آن می‌رفته یا در خواب دیده شده یا آرزوی رخداد آن، یا دریغ از انجام نیافتن آن نیز رومند بوده است.
این گونه که در چامه و نوشتار بزرگان ادب‌سار پارسی کهن بسیار بکار گرفته می‌شده در پارسی امروز بکار نمی‌رو

واژه نام و زاب

دانستیم که:

نام برای نام بردن کسی یا چیزی بکار می رود.
زاب واژه‌ای است که به نام افزوده می شود تا سان یا چگونگی آن را بازگوید.

همچنین دانسته‌ایم که نام اگر بر یکی رهنمود کند «تکال» است و اگر بیش از یک کس را دربرگیرد «بیشال» خوانده می شود.
ولی زاب همواره تکال است، چه ستوده آن تکال باشد چه بیشال.

اکنون می گوئیم که همیشه زاب همراه نام نمی آید، که گاهی زاب جانشین نام می شود. بدین مانک که نام را از سهان برمی داریم و تنها زاب را می آوریم که جای نام را هم می گیرد.
زمانی که می گوئیم:
مرد پیری را دیدم.
واژه «مرد» نام است و ستوده، و واژه «پیر» زاب «مرد» است.

ولی چون گفته شود:

پیری را دیدم.

واژه «پیر» زاب است و جانشین نام «مرد» شده است. در اینجا نام را که ستوده «پیر» است زدوده‌ایم.
زدایش نام و آوردن زاب به جای آن گاهی برای پرهیز از بازکرد است.
در گفتار چون یک بار نامی با زاب گفته شود در سهان‌های پسین دیگر نیازی به آوردن نام نیست، پس تنها زاب را می آوریم و آن را جانشین نام می کنیم.

نمونه:

شیرین سیب‌های ریز و درشت را از هم جدا کرد. درشت‌ها را در سبد گذاشت و ریزها را در زنبیل ریخت.
در سهان نخست دو واژه ریز و درشت زاب سیب است، ولی در سهان‌های پسین واژه‌های ریز و درشت جانشین نام (سیب) شده است.

اگر سهان نخست را نمی گفتیم و تنها می گفتیم «درشت‌ها را در سبد گذاشت» شنونده در نمی یافت که درباره چه می سخنیم و خواست از «دُرشت» چیست؟
سیب است، یا هلو، یا گردو یا مهره.

ولی چون این سهران به دنبال سهران نخست آمده که واژه سبب در آن گفته شده است، این دودلی پیش نمی آید.

پس گاهی زدودن نام و جانشین کردن زاب به جای آن از روی «همال گفتاری» است، بدین ماناک که واژه ای در سهران های پیشین آورده شده است.

گاهی نیز بی آنکه همال گفتاری آورده شده باشد، زابی جای نام را می گیرد و آن وختی است که زاب به ستوده، چمی نامی ویژه پیوند داشته باشد و در ویر شنونده پیوند میان نام و زاب آشکار باشد. وختی که می گوئید: «جوانی را دیدم» شنونده می داند که خواست شما «مرد جوان» است و نه «زن جوان». ولی اگر گوینده بگوید «سیاه را دور انداختیم»، شنونده نمی داند خواست چه چیز سیاه است؟ سنگ سیاه، یا پارچه سیاه، یا پیراهن سیاه یا چیزی دیگر؟ پیوندی را که در ویر گوینده و شنونده میان زاب و ستوده ویژه هستی دارد و از آن راه می توان نام یا ستوده را زدود و زاب را جانشین آن کرد «همال مینوی» می خوانیم.

* * *

مردان بزرگ از شکست نومید نمی شوند.
نبیگ های بزرگ را در اشکوب پایین نبیگ خانه چیده اند.
بزرگان از شکست نومید نمی شوند.
بزرگ ها را در اشکوب پایین نبیگ خانه چیده اند.

- در سهران نخست واژه «بزرگ» زاب «مردان» است، ستوده آن بیشال است و زاب تکال.
- در سهران دوم نیز واژه «بزرگ» زاب برای «نبیگ ها» است.
- در سهران سوم «بزرگ» جانشین «مرد» و در سهران چهارم این زاب جانشین «نبیگ» شده است. در این دو سهران زاب بیشال بسته شده است.

زابی که جانشین نام شود خود نام خواهد بود و شدنی است که بیشال بسته شود، ولی می بینید که در یک جا زاب را «ان» و جای دیگر به «ها» بیشال بسته اند.
در باره نخست زاب جانشین نام جاندار است، و در باره دوم جانشین نام بی جان.

پس:

هرگاه زاب جانشین نام جاندار باشد، به «ان» بیشال بسته می شود و هرگاه جانشین نام بی جان باشد، بیشال آن به «ها» است.

گاهی در سهان نامی که ستوده است زدوده می‌شود و زاب جانشین آن می‌گردد. زدودن ستوده و آوردن زاب به جای آن یا از روی «همال گفتاری» است یا «همال مینوی». زابی که جانشین نام می‌شود خود نام است و می‌تواند و بیشال بسته می‌شود. اگر ستوده جاندار باشد بیشال زاب به «ان» است و اگر بی‌جان باشد به «ها».

ساختمان واژه ساده و پیوندی

دانستیم که:

نام، واژه‌ای است که برای نام‌بردن کسی یا چیزی بکار می‌رود. نام ویژه واژه‌ای است که برای نام‌بردن یک کس شناخته‌شده یا یک چیز شناخته‌شده بکار می‌رود. نام هام به واژه‌ای گفته می‌شود که با آن کسان یا چیزهای همگون را می‌توان نام برد. نام سرشت نام چیزی است که بخودی خود هستی دارد. نام ماناک به آرشی رهنمود می‌کند که هستی‌اش در چیز دیگری است. نام ماناک، نام سانی یا زابی است.

آنچه تا کنون درباره «نام» دانسته‌ایم، در پیوند با ماناک نام بوده است. اکنون در باره گفتار «نام» چمی ساختمان آن نیز چند نکته را باید بدانیم:

برخی از واژه‌هایی که «نام» شمرده می‌شوند، بیش از یک بخش ندارند، چمی نمی‌توان بخشی از آن‌ها را جدا کرد و در جای دیگر بکار برد.

واژه «اسپ» نام است، این واژه را نمی‌توان بخش کرد، به سخن دیگر هیچ بخشی از آن را نمی‌توان برداشت و از آن یک چم جداگانه بیرون کشید. ولی واژه «خرگوش» دارای دو بخش است، یکی «خر» و دیگری «گوش» که هریک چم جداگانه دارند ولی همکرد این دو واژه که «خرگوش» باشد دارای آرشی است که از آرش هریک از دو بخش جداست.

پس واژه «اسپ» از نگر گفتار «ساده» و بخش ناپذیر است، و واژه خرگوش «پیوندی» است، چمی از دو بخش جداگانه که هریک دارای چم جداسری بوده بدست آمده است. چنین‌اند واژه‌های:

«خرمگس»، «روزنامه»، «شاهنامه»، «شهر»، «زریگ».

در هریک از این نمونه‌ها دو بخش دیده می‌شود که هر دو «نام» آستند و از همکرد آن‌ها واژه‌ای ساخته شده که چم دیگری جز چم جداگانه‌ی هر کدام دارد. این گونه واژه‌ها را «پیوندی» می‌گوییم.

همین نکته درباره زاب‌ها نیز درست است. زاب ساده بخش‌ناپذیر است، مانند سپید، سرخ، آرام، تند، تُرش، تلخ و مانند آن‌ها. زاب پیوندی آن است که دارای دو یا چند بخش باشد به گونه‌ای که بتوان هریک از بخش‌ها را به چم دیگر در گفتار بکار برد؛ ولی چم گردایش بخش‌ها به جز چم جداگانه‌ی هریک باشد.

مانند: خوشرو، سنگ‌دل، سیه‌روی، ماه‌چهره و مانند این‌ها.

یک گونه از واژه‌های پیوندی آن است که از دو نام ساخته شده و برآیند همکرد نیز نام باشد. مانند تخته‌سنگ، و نمونه‌های دیگری که در بالا آوردیم.

گونه دیگر واژه‌های پیوندی آن است که از یک نام و یک زاب ساخته شده باشد، برآیند این همکرد بیش‌تر زاب است مانند: باریک‌اندام - سیمین‌تن - سپیدپوست - خوشرو - خوش‌گام - دیرآشنا - تندخو - سنگین‌دل - تندروست.

گاهی این زاب‌ها جانشین نام می‌شوند، مانند: سبزپوش، گل‌رُخ، پیش‌خوان، زردکوه و مانند آن‌ها.

نام یا زابی را که دارای بخش‌ها جداسر نباشد «ساده» می‌گوییم. هرگاه نام یا زابی دارای دو بخش یا بیش‌تر باشد که هریک دارای چم جداگانه‌ای باشند واژه‌ی «پیوندی» می‌گوییم. واژه‌ی پیوندی گاهی از دو نام بدست می‌آید. گاه از همکرد یک نام و یک زاب واژه‌ی پیوندی‌ای بدست می‌آید که زاب است.

ساختمان واژه

پسوند و پیشوند

واژه یا ساده است یا پیوندی.

ساده واژه‌ی است که دارای بخش‌های جداسر نباشد.

پیوندی واژه‌ی را می‌گوییم که از دو بخش یا بیش‌تر ساخته شده باشد.

یک گونه از واژه‌های پیوندی آن است که از پیوستن دو نام یا نام و زاب بدست آید. به‌سخن دیگر هریک از بخش‌های آن دارای چم جداگانه باشد، و از همکرد آن‌ها چم یگانه دیگری بدست آید، مانند: نبیگ-خانه که هریک از دو بخش آن: «نبیگ» و «خانه» چم جداسری دارد و پس از همکرد چم تازه‌ی پیدا می‌کند.

واژه‌های زیر :

خردمند، دانشور، ناامید، شرمگین، غمناک، بیکار، گلزار، کوهستان.

هریک دارای دو بخش است که گردایش آن دو بخش، چم یگانه‌ی را در ویر شنونده می‌آورد، ولی تنها یکی از این دو بخش در هر واژه، خود واژه‌ی جداسری است که چم جداگانه دارد. این بخش‌ها در واژه‌های بالا چنین اند:

خرد، دانش، امید، شرم، غم، کار، گل، کوه

بخش دیگر این واژه‌ها هیچگاه جداگانه بکار نمی‌روند، که کار آن‌ها همکرد یا آمیخته‌شدن با واژه دیگر و ساختن واژه نوینی است. این بخش‌ها چنین اند:
_مند، _ور، _نا، _گین، _ناک، _بی، _زار، _ستان.

برخی از این بخش‌ها پیش از واژه جا می‌گیرند، مانند:
نا - بی -

و برخی دیگر در پایان واژه می‌نشینند، مانند:
مند- ور- گین- ناک- زار - ستان

بخش‌هایی که خود دارای چم جداسر نیستند و جداگانه بکار نمی‌روند، ولی واژه نوینی از واژه دیگر می‌سازند «بخش پیوند» یا «پاره ی پیوند» می‌گوییم .
«بخش پیوند» اگر پیش از واژه‌ی دیگر جا بگیرد «پیشوند» خوانده می‌شود و اگر پس از واژه جا بگیرد «پسوند» است.

گونه‌ای از واژه‌ی پیوندی آن است که از پیوستن یک واژه‌ی جداسر با «بخش پیوند» بدست می‌آید.
«بخش پیوند» سخنی است که خود چم جداسر ندارد و جداگانه در سخن بکار نمی‌رود، که همیشه با واژه‌ای دیگر همکرد می‌شود تا از آن چم نوینی بسازد.
هرگاه «بخش پیوند» پیش از واژه، بنیادی جا بگیرد آن را «پیشوند» می‌خوانیم و هرگاه به پایان واژه دیگر بپیوندد «پسوند» خوانده می‌شود.

پسوندها هرکدام چم ویژه‌ی به واژه بنیادی می‌افزایند و با هر دسته یک گونه واژه ساخته می‌شود. با افزودن پسوند از واژه‌ای که نام است، نام دیگری می‌سازند که چم دیگری به چم واژه بنیادی می‌افزاید.

برای نمونه پسوند «دان» چون به واژه دیگری بپیوندد، آوند یا جایی را که آیش آن واژه در آن می‌گنجد نشان می‌دهد، به این گونه:

نمک + دان = نمکدان - جای نمک
سنگ + دان = سنگدان - جای سنگ
غلم + دان = غلمدان - جای غلم
شیر + دان = شیردان - جای شیر
کاه + دان = کاهدان - جای کاه

برخی از پسوندهایی که از نام، نام دیگری می‌سازند با چم ویژه‌ای که به واژه می‌افزایند، چنین اند:

پسوند	چم	نمونه
بان	پاسدار - نگهدارنده	باغ، باغبان - مرز، مرزبان - دشت، دشتبان
دان	آوند - جا	مرغ، مرغدان - چینه، چینه‌دان - پلپل، پلپل‌دان
ک	همانندی	موش، موشک - خر، خرک - سگ، سگک
چه	خُردی	باغ، باغچه - دفتر، دفترچه - بیل، بیلچه
زار	جای کسان بسیار	گل، گلزار - لاله، لاله‌زار - سبزه، سبزه‌زار
ستان	جا	گل، گلستان - کوه، کوهستان - گور، گورستان
ه (نشان جنبش)	همانندی	گوش، گوشه - دندان، دندان‌ه - دست، دسته

برخی پسوندها با نام همکرد می‌شوند و از آن زاب می‌سازند، نمونه آن‌ها چنین‌اند:

پسوند	چم	نمونه
مند	دارنده	خرد، خردمند - هوش، هوشمند - دانش، دانشمند
وَر	دارنده	هنر، هنرور - دانش، دانشور - بهره، بهره‌وَر
گر	گننده و بکار برنده	کار، کارگر - ستم، ستمگر - آهن، آهنگر
ناک	آلودگی - آمیختگی - پیوستگی	نم، نمناک - سیج، سیجناک - غم، غمناک
آگین - گین	آلودگی - آمیختگی - پیوستگی	اِتر، اِترآگین - غم، غمگین - شرم، شرمگین
ین	نهاد - پایه	سیم، سیمین - زر، زرین - چرم، چرمین

ینه		سیم، سیمینه-زر، زرینه-پشم، پشمینه
ی	وابستگی	شهر، شهری-کوه، کوهی-خاک، خاکی

پسوندهای دیگری در پارسی هستند که از همکرد آن‌ها با زاب، نام ساخته می‌شود. نمونه‌ی این گونه پسوندها چنین اند:

پسوند	چم	نمونه
ی	نام ماناک	سپید، سپیدی-مرد، مردی-بزرگ، بزرگی
ک	نامی که به داشتن آن زاب ویژه است	سرخ، سرخک-زرد، زردک-سپید، سپیدک
ه (نشان جنبش)		زرد، زرده-سپید، سپیده-شور، شوره

گاه پسوند از نامی با افزودن چم ویژه‌ای به آن، نام دیگری می‌سازد، مانند: گل، گلدان- نمک، نمکدان .
گاه با افزودن پسوند به نامی از آن زابی می‌سازند، مانند: خرد، خردمند.
گاه پسوند، از زابی نام ماناک می‌سازد، مانند: سپید، سپیدی.

ساختمان واژه واژه‌های جدا شده

دانستیم که:

هر ساخت کارواژه دو بخش دارد:
یکی ماتک کارواژه، که چم بُنیادین کارواژه در آن است و در همه‌ی ساخت‌ها یکسان است، و دگرگون نمی‌شود.
دیگر شناسه، بخشی که در هر ساخت دگرگون می‌شود و آرش کس و شمار کارواژه از آن برمی‌آید.
در پارسی هر کارواژه دو ماتک دارد: یکی ماتک گذشته و دیگری ماتک اکنون.

همچنین دانسته‌ایم که ساخت‌های گوناگون کارواژه که بر گس و شمار کارواژه رهنمود می‌کند همیشه از یکی از این دو ماتک برمی‌آید.

اکنون می‌گوییم که از دو ماتک کارواژه، جز از ساخت‌هایی که آرش گس و زمان را دارد، واژه‌های دیگری نیز جدا می‌شود که نام یا زاب است.

از ماتک گذشته‌ی کارواژه «دید»، واژه‌ی «دیدن» بدست می‌آید که ریشه‌ی چم کارواژه را بازمی‌گوید بی‌آنکه به گس و زمان بستگی داشته باشد. این ساخت کارواژه را بُن‌واژه می‌خوانیم.

بُن‌واژه هر کارواژه از گونه «نام» است.

از همین ماتک گذشته، واژه‌ی «دیدار» نیز ساخته می‌شود. این واژه دستامد کارواژه «دیدن» را بازمی‌گوید و نام است.

ولی از ماتک اکنون همین کارواژه چمی «بین» واژه‌ی «بینش» ساخته می‌شود. این واژه هم نام است و بازگوینده چم بُن‌واژه.

همچنین از ماتک گذشته این کارواژه، واژه‌ی «دیده» ساخته می‌شود که زاب چیزی است که کارواژه بر آن جاگرفته است و از ماتک کنونی آن واژه‌های «بیننده» و «بینا» می‌آید که زاب کسی است که کار را انجام داده است.

این واژه‌ها را که از ماتک گذشته یا اکنون کارواژه ساخته می‌شود و نام یا زاب است، شاخه‌های کارواژه می‌خوانیم:

شاخه‌های کارواژه چنین اند:

از ماتک گذشته	نمونه	از ماتک اکنون	نمونه
بن‌واژه	گفتن	بن‌نام	گویش (گوش)
بن‌نام	گفتار	زاب‌کنندگی	گوینده
زاب‌پویدگی	گفته	زاب‌همیشگی	گویا
		زاب‌بازگویی سان	گویان

جداشده، نام یا رابی است که از ماتک گذشته یا ماتک اکنون کارواژه‌ای ساخته شده باشد.

هر واژه‌ی جداشده دربرگیرنده‌ی یک ماتک کارواژه است و یک شاخه‌ی دیگر که به پایان آن افزوده شده است و گونه‌ی واژه را نشان می‌دهد.

ساخت بُن‌واژه که نام است در همه کارواژه‌های پارسی دیده می‌شود، ولی ساخت‌های دیگر در برخی از کارواژه‌ها بکار می‌رود و در برخی دیگر کاربرد ندارد.

برای نمونه از «گفتن» ریخت‌هایی چنین می‌توان ساخت:

گفتن، گفتار، گفته، گوش، گوینده، گویا.

ولی از «شنیدن» تنها این ریخت‌ها ساخته می‌شوند:

شنیدن، شنیده، شنونده، شنوا.

و ساخت‌های «شنیدار» و «شنویش» و «شنوان» از آن ساخته نشده است.

ساختی که با افزودن بخش «ار» به پایان ماتک گذشته ساخته می‌شود، گاه برآیند چم کارواژه را بازمی‌گوید. مانند: «گفتار» و «رفتار» و «دیدار». و گاه این ساخت‌ها دارای چم گنندگی است. مانند: «دادار» و «خواستار».

و گاه چم پوییدگی دارد مانند کسی یا چیزی که کار بر او انجام گرفته است. مانند: مردار، گرفتار.

از برخی کارواژه‌ها به جای بن‌نامی که با «ش» ساخته می‌شود ساختی از ماتک اکنون که با پسوند «ه» (های نشانگر جنبش) می‌توان ساخت مانند: «خنده» از خندیدن به جای خندیش، «گریه» از گریستن یا گرییدن، و «مویه» به جای «مویش».

یک گونه بُن‌نام نیز در پارسی هست که تنها از ماتک گذشته یا ماتک اکنون بدون افزودن بخشی به آن ساخته می‌شود. مانند ساخت (به چم چگونگی ساختن) و ساز (به چم شیوهی ساختن) و گفت (به چم گفتن و گفتار) و تاخت (به چم برآیند تاختن) و مانند آن‌ها.

این بُن‌نام‌ها «بریده» خوانده می‌شوند.

گاه دو ماتک گذشته و اکنون با «و» به هم می‌پیوندند و چم برآیند بن‌واژه از آن‌ها برمی‌آید. مانند: تاخت و تاز، سوخت و سوز، دوخت و دوز، پخت و پز، گفت و گو، رُفت و روب.

از ماتک اکنون برخی کارواژه‌ها نیز واژه‌ای با افزودن پسوند «ه» (نشان جنبش) ساخته می‌شود که چم «نام ابزار» دارد، ابزاری که با آن کاری را انجام می‌دهند مانند:

ماله از مالیدن
گیره از گرفتن

ساختمان واژه همکرد و جداشده

دانستیم که :

واژه‌های پیوندی یا از دو نام ساخته می‌شوند یا از یک نام و یک زاب، یا از یک واژه‌ی جداسر با یک بخش پیوند که در آغاز یا پایان آن جا می‌گیرد.

درباره‌ی جداشده‌های کارواژه نیز دانسته‌ایم که از دو ماتک گذشته و اکنون هر کارواژه یک دسته واژگان جدا می‌شوند که برخی نام و برخی زاب هستند.

اکنون می‌گوییم که یک دسته از واژه‌های پارسی برآیند همکرد یک نام یا زاب، با یک بخش جدا شده از کارواژه آستند.

دو واژه جدا شده که بیش‌تر برای این‌گونه همکرد بکار می‌رود:

یکی زاب گُندگی است مانند: آورنده

دیگری زاب پویدگی، مانند: آورده.

نمونه: سپاس خدای را که پدیدآورنده‌ی جهان است.

واژه «پدیدآورنده» زاب پیوندی گُندگی است.

نمونه دیگر: مرد کارآزموده در کار در نمی‌ماند.

واژه «کارآزموده» زاب پیوندی پویدگی است.

ولی این‌گونه واژه‌های پیوندی در پارسی بیش‌تر با از میان برداشتن بخش پایانی واژه‌ی جدا شده بکار می‌روند. به سخن دیگر، از پایان زاب گُندگی بخش «-نده» و از پایان زاب پویدگی بخش «ه» که نشانه جنبش وات پیشین است برداشته می‌شود و تنها ماتک اکنون یا گذشته می‌ماند. شماره واژگانی که با این روش در پارسی ساخته می‌شوند بسیار است. زاب‌های پیوندی گُندگی مانند:

دل‌انگیز - به جای دل‌انگیزنده

دل‌آویز - به جای دل‌آویزنده

فرجام‌بین - به جای فرجام‌بیننده

دادخواه - به جای دادخواهنده

دل‌نواز - به جای دل‌نوازنده

پدیدآور - به جای پدیدآورنده

رنج‌بر - به جای رنج‌برنده

مشک‌بیز - به جای مشک‌بیزنده

گل‌ریز - به جای گل‌ریزنده

و زاب‌های پیوندی پویدگی، مانند:

ناز پرورد - به جای ناز پرورده

بادآورد - به جای بادآورده

پاکزاد - به جای پاکزاده

دادخواست - به جای دادخواسته

کارکرد - به جای کارکرده

خاک خورد - به جای خاک خورده

دست پخت - به جای دست پخته

این‌گونه واژه‌ها را که در پارسی فراوان آستند، زاب پیوندی گُندگی یا پویدگی «بریده» می‌گوییم.

گونه‌ی دیگری از واژه‌ها که با یکی از جداشده‌های کارواژه همکرد می‌شوند، آن است که از همکرد «بن واژه‌ی بریده» با نام یا زابی بدست می‌آیند و چم بُن‌نام یا برآیند چم بن‌واژه از آن ساخته می‌شود. مانند:

بزرگداشت
نگاهداشت
دیرکرد
بازدید
دستبرد

یک دسته از واژگان پارسی از همکرد یک نام یا زاب با یک بخش جداشده از کارواژه ساخته می‌شوند. بخش‌های جداشده از کارواژه که در این همکردها بکار می‌آید سه است:

۱ _ زاب گُندگی که پایان آن «نَده» است ، مانند: شکننده.
۲ _ زاب پویدگی که پایان آن «ه» است ، مانند: شکسته.
۳ _ بن‌واژه‌ی بریده از ماتک گذشته، مانند: شکست.

ساختمان کارواژه ساده - پیشوندی - پیوندی

برخی کارواژه‌های پارسی تنها از یک ماتک ساخته شده است و دارای بخش‌های جداگانه نیست که بتوان برخی از آن‌ها را جای دیگری بکاربرد. مانند:

آمدن	بستن	افروختن
رفتن	دیدن	انداختن
گفتن	آوردن	افراشتن
خوردن	شکستن	باختن

این‌گونه کارواژه‌ها را ساده می‌خوانیم.

ولی برخی کارواژه‌ها از یک ماتک بُنیادین با یک بخش پیوندی ساخته شده‌اند که همیشه پیش از کارواژه می‌آیند و چم آن‌ها از چم کارواژه‌ی که تنها دربرگیرنده ماتک بُنیادین است (چمی ساده است)، جداست. برای نمونه از کارواژه «آمدن» که ساده است با پیشوندهای گوناگون، کارواژه‌های زیر ساخته می‌شوند:

بر آمدن = بالا آمدن - سریرزدن
باز آمدن = بازگشتن
فرو آمدن = پایین آمدن

فرود آمدن = رو به نشیب رفتن- پیاده شدن.
 فراز آمدن = پیش آمدن - پیشباز کردن.
 در آمدن = درون شدن - رسیدن - به درون رفتن
 اندر آمدن = درون شدن - به درون رسیدن - به درون رفتن
 این گونه کارواژه‌ها را پیشوندی می‌خوانیم.

دسته‌ی دیگر از کارواژه‌های پارسی از همکرد یک نام یا زاب با یک کارواژه پدید آمده‌اند، ولی از همکرد واژه‌های آن تنها یک چم برمی‌آید.
 مانند:

شتاب + کردن = شتافتن
 پُرسش + کردن = پُرسیدن
 گزین + کردن = گزیدن
 رَنجه + داشتن = آزرده شدن
 نام + نهادن = نامیدن
 آسوده + شدن = آسودن
 رَخشنده + شدن = رَخشیدن
 آرام + یافتن = آرامیدن
 این گونه بن‌واژه‌ها را پیوندی می‌خوانیم.

کارواژه‌های پارسی از دیدگاه ساختاری سه گونه‌اند: ساده، پیشوندی، پیوندی
 کارواژه‌ی ساده آن است که از یک ماتک ساخته شده باشد و نتوان آن را بخش کرد.
 کارواژه‌ی پیشوندی از یک ماتک بُنیادین و یک بخش پیوندی ساخته می‌شود.
 کارواژه‌ی پیوندی از همکرد یک نام یا زاب با یک کارواژه پدید آمده است.

گونه‌های زاب [-صفت] (از دیدگاه چم)

دانستیم که:

زاب، واژه‌ی است که روشنگری‌ی به چم نام می‌افزاید، پس وابسته نام است.

اکنون می‌گوییم که آنچه زاب به آرش نام می‌افزاید، یکی از این چم هاست:

۱- گاهی زاب سان یا چگونگی یا یکی از ویژگی‌های نام را مانند: چهره - رنگ - مزه - اندازه - نهاد - چگونگی - چونی و مانند آن‌ها را بازی گوید.

برای نمونه :

در سهان: «سیب تُرش خریدم» زاب تُرش بازگویندهٔ مزه است.
در سهان: «سیب‌های دُرُشت را کنار بگذار» زاب دُرُشت نشان‌دهندهٔ اندازه است.
در سهان: «سیب سُرخ می‌خواهم» زاب سُرخ نشان‌دهندهٔ رنگ است.
در سهان: «سیب گندیده را دور بپنداز» زاب گندیده نمایانگر چگونگی است.
در سهان: «سیب گرد زیباست» زاب گرد نشانگر ریخت و چهره است.
این‌گونه زاب‌ها را که نشان‌دهندهٔ سان یا چگونگی نام آستند زاب چگونگی می‌خوانیم.

۲- گاهی زاب، شماره یا اندازهٔ نام یا چینش آن را در وابستگی به همگون خود نشان می‌دهد. برای نمونه:
در سهان: «پنج سیب خریدم» زاب پنج نشانگر شمارهٔ سیب است.
در سهان: «یکی مرد جنگی به از سد هزار» زاب یکی نشان‌دهندهٔ شمارهی مرد است.
در سهان: «خانه‌ی او در اشکوب دوم است» زاب دوم نمایانگر چینش اشکوب‌هاست.
در سهان: «سومین دفتر نیز چاپ‌پخش شد» زاب سومین نشان‌دهندهٔ چینش دفترهاست.
این‌گونه زاب‌ها که شماره یا اندازه‌ی نام، یا چینش آن را نشان می‌دهند زاب شماره‌ای می‌خوانیم.

۳- گاهی زاب، آرشِ نمارش به نامی را که ستوده است، دربردارد.
در سهان: «این دانش‌آموز خوب می‌کوشد» زاب این نشانگر نمارش به دانش‌آموزی است که نزدیک است.
در سهان: «آن درخت شکست» زاب آن نمارش به درخت دوری است.
این‌گونه زاب‌ها را زاب نمارشی می‌گوییم.

۴ - گاهی زاب، آرش پرسشی از چگونگی یا گونه یا شمارهی ستوده را دربردارد.
در سهان: «کدام نبیگ را خریدی؟» زاب کدام پرسش است از گونهٔ نبیگ.
در سهان: «چند گردو داری؟» زاب چند پرسش است از شمارهٔ گردو.
در سهان: «چه نبیگی می‌خوانی؟» زاب چه پرسش است از گونهٔ نبیگ.
در سهان: «هرمز چگونه مردی است؟» زاب چگونه پرسش است از چگونگی مرد.
این‌گونه زاب‌ها را که آرش پرسش از آن‌ها برمی‌آید زاب پرسشی می‌خوانیم.

۵- گاه زاب به نام می‌پیوندد تا آرش چگونگی، یا شماره، یا سان، یا گونهٔ ستوده را به گونهٔ گنگ و ناروشن نشان دهد.

در سهان: «چند نبیگ خریدم» زاب چند نشانگر شمارهٔ گنگ و ناروشن نبیگ‌های خریداری شده است.
در سهان: «هیچ کس را ندیدم» زاب هیچ نشانگر کس ناشناسی است.

در سهران: «برخی از دانش‌آموزان نمی‌کوشند» زاب برخی نمایانگر شماره‌ی ناروشنی از دانش‌آموزان است.

در سهران: «چندین دانش‌آموز از دبیرستان بیرون رفتند» زاب چندین نشانگر شمار ناروشن دانش‌آموزان است.

این گونه زاب‌ها را که آرش شماره یا چگونگی یا چونی گنگ و ناروشن از آن‌ها برمی‌آید زاب گنگ می‌گوییم.

زاب از دیدگاه چم بر پنج گونه است:

۱- زاب چگونگی، زابی است که سان یا چگونگی یا یکی از ویژگی‌های نام مانند: ریخت، چهره، رنگ، مزه، اندازه، چونی، چگونگی و مانند آن‌ها را نشان می‌دهد.

۲- زاب شماره‌ی، زابی است که شماره یا اندازه یا چینش نام را نشان می‌دهد.

۳- زاب نمارش، زابی است که با آن به ستوده نمارش می‌شود.

۴- زاب پرسشی، زابی است که با آن از گونه یا چگونگی، یا شماره ستوده پرسش می‌کنند.

۵- زاب گنگ، زابی است که گونه یا چگونگی یا شماره‌ی ستوده را با گنگی و

به گونه‌ی ناروشن نشان می‌دهد.

زاب

جایگاه آن در پیوند با نام

در پارسی امروز زاب چگونگی بیش‌تر پس از نام، که ستوده است می‌آید و پیوند میان این دو واژه، نشان‌واژه (-) است که زیرنشان افزون خوانده می‌شود:

مرد زورمند، شاگرد خوب، پسر مهربان.

ولی در زبان ادبی کهن، بویژه در چامه‌سرایی، زاب چگونگی در بسیاری از زمینه‌ها پیش از ستوده می‌آمده و در این هنگام نشان‌واژه (-) ب کار

نمی‌رفته است:

فردوسی، بزرگ مردی بود.

نیکو سخنی گفتی.

کلان کاری کرد.

زاب شماره‌ی که تنها شماره ستوده را نشان می‌دهد، اکنون همیشه پیش از نام می‌آید:

پنج نبیگ، دوازده غلم، سدویست دفترچه، بیست‌ویک دفتر.

ولی در ادب‌سار کهن گاهی زاب شماره‌ی را پس از ستوده می‌آوردند:
بسی رنج بردم در این سال سی (شاهنامه) به جای «سی سال»
برادر دو بودند از یک پدر (شاهنامه) به جای «دو برادر»
در این هنگام، گاه به پایان نام، نشان‌واژه «ی» می‌افزودند:
سالی دو بر این برآمد (گلستان) به جای «دوسال»

زab شماره‌ی که رده یا چینش را نشان می‌دهد در پارسی امروز پس از نام می‌آید:
نبیگ ششم را خواندم.
خانه ما در کوچه سوم است.
در سروده و نوشتار کهن گاه شماره‌ی چینش یا رده را پیش از نام
می‌آورده‌اند:
سوم روز آهنگ پیکار کرد.

زab چینشی که با پسوند «ین» بکار می‌رود گاهی پیش از نام و گاه پس از آن جا می‌گیرد:
دفتر چاهارمین چاهارمین دفتر

زab گنگ نیز در پارسی امروز بیش‌تر پیش از ستوده می‌نشیند:
ما چند رویه خواندیم.
و گاه پس از ستوده می‌آید:
من نبیگ‌های بسیار خوانده‌ام.
ولی در سروده و نوشتار کهن گاهی زab گنگ را پس از ستوده می‌آوردند و به پایان نام، نشانه‌ی «ی»
می‌افزودند:
دمی چند گفتم بر آرم بکام
گلستان
چارپایی بر او نبیگی چند.

زab پرسشی همیشه پیش از ستوده می‌آید:
چند نبیگ خریدی؟

زab نمارشی نیز همیشه پیش از نام است:
آن مرد از راه باز گشت.

زab چگونگی در پارسی امروز بیش تر پس از نام می آید. ولی در سروده و نوشتار کهن گاهی پیش از نام می آمده است.

زab شماره ای و زab گنگ پیش تاز نام است، ولی در ادب سار کهن گاه آن ها را پس از نام می آوردند و به پایان ستوده، نشان واژه ی «ی» را می افزودند.

زab شماره ای با پسوند «_م» در پارسی امروز همیشه پس از نام می آید، ولی در ادب سار کهن گاه پیش از نام می آمده است.

زab شماره ای با پسوند «_مین» گاه پیش از نام و گاه پس از آن می آید.

زab پرسشی و زab نما رشی همیشه پیش از نام جا می گیرد.

زab

پایه های زab

زab چگونگی گاه ساده است، چمی کسی یا چیزی را بدون سنجش با کسان یا چیزهای دیگر و بدون نشان دادن اندازه و چندی و چونی، ستوده را گزارش می کند:

سراچۀ تاریک، دیوار نمناک، شاخۀ شکسته

زab چگونگی ساده گاهی داشتن زابی را به ستوده می دهد و گاه نداشتن آن را.

به سخن دیگر گاه اُستوان و گاه نایی است.

زab نایی واژه یی است که با پیشوندهای «بی» و «نا» همکرد می شود.

از همکرد زab با بخش «نا» زab نایی ساخته می شود:

ناپاک، ناپاک زاده، ناستوده، ناخرسند، ناخشنود.

گاهی در این گونه همکردها پسوند زab می افتد:

نادانا	به جای	نادان
ناخواست	به جای	ناخواست
ناشکینده	به جای	ناشکیب

از همکرد نام با پیشوند «بی» زab نایی ساخته می شود:

بی دین	بی آرام	بی زبان
بیدل	بی هوش	بیکار
بی خرد	بی پول	بی کس

گاهی می‌خواهیم اندازه و چندی زاب [کمی و بیشی] آن را نیز نشان دهیم. در این زمینه واژگان بسیار، پاک و مانند آن‌ها پیش از زاب می‌آیند: فریدون مرد بسیار دانشمندی است. دفتر من پاک سیاه است. در ادب‌سار کهن واژگان نیک، سخت، بزرگ نیز برای نشان دادن چندی زاب بکار می‌رفته‌اند: این کار نیک دژوار است. به کوهی بزرگ بلند رسیدیم. مردی سخت رنجور دیدم. از هم‌کرد واژگان بسیار، کم، اندک، نُک، پُر، فزون، با نام، زاب‌هایی ساخته می‌شود که افزون بر آرش زاب، چندی و اندازه را نیز نشان می‌دهند: بازگانی بود بسیار دارایی.

ولی گاه آماژ از گفتن زاب آن است که کسی یا چیزی را از داشتن آن زاب با کسان یا چیزهای دیگر بسنجیم. برای این کار زابی ساده را چه استوان و چه نایی با پسوند «تر» می‌آوریم: فریدون برادر بزرگ‌تر است. در این سهان واژه بزرگ‌تر افزون بر زاب بزرگ، آرش سنجش فریدون با برادران دیگر را نیز دربردارد. این گونه زاب‌ها را «زاب برتر» می‌خوانیم. زاب برتر گاهی ستوده را با کسی می‌سنجد: ایرج زیرک‌تر از فرخ است.

و گاه ستوده با چندین کس سنجیده می‌شود: دماوند از همه کوه‌های ایران بلندتر است.

ولی گاه با گفتن زاب می‌خواهیم برتری ستوده را بر همه کسان از گونه خود نشان دهیم، در اینجا زاب با پسوند «ترین» می‌آید: بزرگ‌ترین شهر ایران تهران است. چرخه آموزشی بهترین چرخه زندگانی است. این گونه زاب‌ها که ستوده را بر همه کسان از گونه خود برتری می‌دهند، «زاب برترین» خوانده می‌شوند. زاب برترین بیش‌تر پیش از نام جا می‌گیرد. اگر ستوده آن تکال باشد میانه زاب و ستوده نشان‌واژه‌ی «-» (زیر نشان) افزوده آورده نمی‌شود: بزرگ‌ترین سخن‌سرای ایران فردوسی است. ولی اگر ستوده آن بیشال باشد، باید میان زاب و ستوده زیرنشان افزوده بیاید: بزرگ‌ترین سخن‌سرایان ایران فردوسی است.

زب ساده کسی یا چیزی را بی سنجش با کسان یا چیزهای دیگر و بدون گفتن اندازه و چندی زب گزارش می کند.

زب ساده گاهی استوان است و گاه ناپی است.

برای نشان دادن اندازه و چندی زب واژگان: بسیار، پاک، نیک، بزرگ، سخت و مانند آنها پیش از زب می آید.

از همکرد نام با واژگان: بسیار، کم، اندک، تُنک، پُر، فزون، زب هایی ساخته می شود که افزون بر آرش زب، بر اندازه آن نیز رهنمود می کند.

این گونه زب ها را زب چندی نیز می خوانیم.

زب سنجشی زبی است که با آن ستوده با کسان یا چیزهای دیگر سنجیده می شود.

زب سنجشی دو گونه است :

۱- زب برتر که ستوده را با یک یا چند کس همگون می سنجد.

۲- زب برترین که با آن ستوده را با همه ی کسان همگون خود می سنجیم.

برخی از زب ها در پارسی خود آرش سنجش را نیز دربردارند و می توانند بی پسوند «تر» یا «ترین» بکار روند:

کِه، مِه، فزون، بیش، کم.

برخی زب های تازی که به نادرست در پارسی بکار می روند خود دارای آرش سنجش اند، این زب ها را در تازی «ساخت» برتر می خوانند:

ارشِد = رشیدتر

(رشد - ریشه اش پارسی از رُست و رُستن در چم: بالیدن - بزرگ شدن و روییدن، و در پارسی دارای برابرهایی زیر است: بالایی- برنایی- رسیدن- بُختن- بزرگ شدن - بالش- برنایی- برتری- گوالیدن- بالیدن- پایداری- پیشرفت)

اکبر = کبیرتر

زب های تازی را که بر این آهنگ است نمی توان با پسوندهای «تر» و «ترین» آورد. پس واژگانی مانند: «ارشدتر» و «اکبرتر» نادرست اند.

این گونه زب های تازی، هم چم زب های برتر و هم چم زب های برترین را نشان می دهند.

ارشِد فرزندان = بزرگترین فرزند

اکبر از دیگری = بزرگتر از دیگری

این بخش تنها برای آگاهی آورده شده است چرا که زب های تازی در دستور زبان پارسی هیچ جایگاهی ندارند.

رساگر نام - رساگر زاب

دانستیم که:

افزوده شده نام یا جانامی است که در پی نام دیگری می آید تا چم آن را رسایی دهد.

پس افزوده شده، رساگر نام است
رساگر نام، گاه نام دیگری است:
خانه فریدون دور است.
در باغ اینجاست.

و گاه جانام است:
خانه من دور است.
باغ او اینجاست.
نام گاه نهاد سهران و رساگر نام است، در این گاه وابسته نهاد می شود:
باغ فریدون پشت خانه من است.

و گاه نام، رساگر نام دیگری است که خود وابسته نهاد است:
باغ پسر فریدون پشت خانه من است.

و گاه نام یا جانام، رساگر نامی است که در سهران پویده است:
فریدون باغ پرویز را آباد کرد.
فریدون باغ او را آباد کرد.

و گاهی نام، رساگر نامی است که خود رساگر کارواژه است:
فریدون از باغ پرویز دیدن کرد.
فریدون از باغ او دیدن کرد.

رساگر نام، نام دیگر، یا جانامی است که چم نام نخست را رسایی می دهد.
نام می تواند نهاد یا پویده، یا رساگر کارواژه باشد.
رساگر نام گاه وابسته نهاد یا گننده است، گاه وابسته پویده،
گاه وابسته رساگر کارواژه و گاه وابسته رساگر نام دیگر.

می دانیم که:

زَاب واژه‌ی است که به نام افزوده می‌شود تا سان [چگونگی] نام را نشان دهد.

پس:

زَاب وابسته نام است.
ولی زَاب خود می‌تواند چند گونه رساگر داشته باشد.
زَاب ساده، چه استوان و چه نایی، می‌تواند دارای رساگری باشد که گاه نام است:
پرویز رفتگر برزن است.
در این سهان واژه «رفتگر» زَاب و «وابسته» به نام «پرویز» است.
ولی واژه «برزن» که نام است، رساگر این زَاب است و چم آن را رسایی می‌دهد.
و گاه رساگر زَاب، خود زَاب دیگری است که اندازه زَاب پیشین را نشان می‌دهد.
پرویز بسیار دونده.

زَاب همیشه وابسته به نام است.
هر زابی می‌تواند رساگری داشته باشد.
رساگر زَاب ساده گاهی زَاب دیگری است که اندازه‌ی آن را نشان می‌دهد.
گاه رساگر زَاب ساده، نام است.

زَاب برتر رساگری نیاز دارد که همیشه نام است:
پرویز خردمندتر از پیمان است.
چنانکه می‌بینیم این رساگر با افزون‌واژه‌ی «از» به زَاب می‌پیوندد.
خانه او بزرگ‌تر از مزگت است.
در این سهان واژه «مزگت» رساگر زَاب برتر (بزرگتر) است.
گاه رساگر زَاب برتر، خود دارای رساگر دیگری است.
خانه او بزرگتر از مزگت ده است.
در این سهان واژه «ده» رساگر واژه «مزگت» است که خود رساگر زَاب برتر شمرده می‌شود.
زَاب برترین نیز همیشه به رساگر نیازمند است:
رخش نامورترین اسپ است.
یا:
رخش نامورترین اسپ‌هاست.
در ادب‌سار کهن رساگر گاه با پیوندواژه‌ی «که» به زَاب برتر می‌پیوسته است:
به نزدیک من آشتی بهتر که جنگ .
:«آشتی بهتر از جنگ است»

زب برتر همیشه نیازمند رساگر است و این رساگر نام یا جانام است.
 نامی که رساگر زب برتر است با پیوندواژه‌ی «از» به آن می‌پیوندد.
 در افسار کهن گاه پیوند زب برتر و رساگر، پیوندواژه‌ی «که» بوده است.
 زب برترین نیز همیشه به رساگر نیاز دارد.
 نامی که رساگر زب برترین است گاه به گونه‌ی تکال (تکین) می‌آید، در اینجا نشان‌واژه‌ی «-» میان آن دو نیست.
 گاه رساگر زب برترین به گونه‌ی بیشال می‌آید، در اینجا میان زب و رساگر، نشانه‌واژه‌ی [زیرنشان](-) باید بیاید.

جانام خودی

دانستیم که:

جانام واژه‌ی است که جانشین نام می‌شود.
 جانام خودی جانامی است که بر کسی رهنمود می‌کند و شش ساخت دارد:
 سه تکال و سه بیشال.

جانام مانند نام، گاه گننده است:

من سیب خریدم .

تو ماه را دیدی.

ما از کاشان می‌آییم.

شما چیزی نخریدید.

ایشان با ما مهربانی کردند.

گاه جانام پوییده می‌شود. این هنگام، نشان‌واژه «را» به جانام می‌پیوندد. از جانام یگم گس تکال «من» در سان پویدگی، وات «ن» را برمی‌دارند چمی به جای «من را» نوشته می‌شود: «مرا».
 در جانام دوم کس نیز وات «و» را برمی‌دارند و به جای «تو را» می‌نویسند «ترا».
 نمونه:

فریدون مرا دید. شما، ما را دیدید.

من ترا آگاه کردم. ما شما را دوست داریم.
 هوشنگ او را همراه آورد. پرویز ایشان را راهنمایی کرد.

گاه جانام خودی رساگر کارواژه است. مانند:
 خسرو با من آمد. مردان به ما رسیدند.

فریرز به تو گفت. کسی از شما پرسید؟
من از او شنیدم. ما با ایشان رفتیم.

گاه جانام خودی رساگر نام (افزوده شده) است. مانند:
کلاه من اینجاست. دفتر ما پاره شد.
مرغ تو سیاه است. جامه‌ی شما را شستند.
برادر او خُرد است. کار ایشان به پایان رسید.
جانام‌هایی که تا کنون شناخته‌ایم همه واژه‌های جداسری آستند، ولی جانام‌های دیگری نیز در پارسی
آستند که به واژه‌ی دیگر می‌پیوندند و آرش گس را به آن می‌افزایند. این گونه واژه‌ها را «جانام پیوسته»
می‌گوییم.
جانام پیوسته هرگاه در پی کارواژه بیاید، جانشین پویده است.
جانام‌های پیوسته چنین اند:

زدم (= مرا زد)	زدمان (= ما را زد)
زدت (= ترا زد)	زدتان (= شما را زد)
زدش (= او را زد)	زدشان (= آن‌ها را زد)

همین بخش‌ها چون به نام بپیوندند، چم وابستگی نام به کس یا چیز از آن‌ها برمی‌آید. این هنگام جانام
پیوسته وابسته نام، یا (افزوده شده) است، مانند:

کلاهم (کلاه من)	کلاهمان (کلاه ما)
کلاهد (کلاه تو)	کلاهدان (کلاه شما)
کلاهش (کلاه او)	کلاهشان (کلاه آن‌ها)

جانام خودی دو گونه است: جانام جدا و جانام پیوسته.
جانام جدا که مانند واژه‌ی جداسر است، گاه گُنده و گاه پویده، گاه رساگر کارواژه، گاه رساگر
نام (افزوده شده) و گاه رساگر زاب خواهد بود.
جانام پیوسته بخشی است که به کارواژه یا نامی می‌پیوندد و هرگز جداگانه بکار نمی‌رود.
جانام پیوسته اگر به کارواژه بپیوندد، پویده است، اگر به نام بپیوندد رساگر نام (افزوده شده) است.

جانام

جانام گنگ - جانام هنباز

دانستیم که:

جانام بر دو گونه است: جانام خودی، جانام نمازش

برخی واژه‌ها چم کس یا چیزی را می‌رسانند که روشن و دانسته نیستند.
هرکه آمد ساختمان نو ساخت.
یکی را پاسدار بر ستون بسته بود.
یکی رفت دیگری آمد.
رو نیست یکی در خواب آسوده، دیگران در رنج.
هریک از چنبر گروه به جایی رفتند.
کس نپرسید که چگونه آستی.
هیچ کس از نزد خود چیزی نشد.
این گونه واژه‌ها در سهان، جانشین نام می‌شوند و می‌توانند نهاد، یا رساگر نام، یا رساگر زاب، یا رساگر کارواژه جای بگیرند.
در سهان: «یکی بر سر شاخ و بن می‌برید.» واژه «یکی» نهاد و گننده است.
در سهان: «یکی را نگهبان بر ستون بسته بود.»، واژه «یکی» بخشی از گزاره و پوییده است.
در سهان: «دارایی یکی را به ستم می‌گرفت» واژه «یکی» رساگر نام است.
در سهان: «دانشمندی با یکی سخنی گفتی» واژه «یکی» رساگر کارواژه است.
جانام‌های گنگ که در پارسی بیش‌تر بکار می‌رود چنین‌اند:
یکی، هر، هرکس، هیچ کس، چندی، دیری، همگی، همه، دیگری، دیگران، هیچ‌یک، همه چیز، هر چیز.

جانام گنگ واژه‌پی است که جانشین نام می‌شود و کسی یا چیزی را به گونهٔ ناروشن و ناشناخته نشان می‌دهد.
جانام گنگ مانند نام می‌تواند در سهان، نهاد، یا رساگر نام، یا پوییده، یا رساگر کارواژه باشد.

گونهٔ دیگری از جانام هست که همیشه یک ریخت دارد، ولی در فرازاها و سهان‌های گوناگون به جای هر شش ساخت جانام خودی می‌تواند بکار رود:

خود گفتیم	خود گفتی
خود گفتید	خود گفتند

چنانکه می‌بینیم واژه «خود» همیشه یکسان است. ولی در سهان‌های گوناگون چم شش ساخت جانام: من، تو، او، ما، شما، ایشان از آن برمی‌آید.

این واژه را که در شش ساخت هنباز است «جانام هنباز» می‌گوییم.

جانام هنباز نیز می‌تواند در سهان نهاد، یا رساگر نام، یا پوییده یا رساگر کارواژه جا بگیرد:

در سهان: «خود ندانست»	واژه‌ی «خود» نهاد است.
در سهان: «خود را به کشتن داد»	واژه‌ی «خود» پوییده است.
در سهان: «کلاه خود را برداشت»	واژه‌ی «خود» رساگر نام است.
در سهان: «فریدون با خود گفت»	واژه‌ی «خود» رساگر کارواژه است.

در پارسی امروز بیش‌تر جانام هنباز «خود» با جانام‌های پیوسته (م، ت، ش، مان، تان، شان) هم‌کرد می‌شود و در این گاه که جانشین نهاد، رساگر نام، پوئیده، رساگر کارواژه جا می‌گیرد چم پافشاری بر جانام می‌دهد:

خودمان دیدیم.	خودمان پرستاری می‌کنیم.
خودمان را برای او به دردسر انداختیم.	خودمان را هم سوار کرد.
با خودمان همراه بود.	جامه‌دان‌ها را با خود بردیم.
کلاه خودمان هم گم شد.	سازوبرگ خودمان هم آنجا بود.

دو جانام هنباز دیگر نیز در پارسی هست: یکی خویش و دیگری خویشتن. این دو جانام با جانام‌های پیوسته هم‌کرد نمی‌شوند.

جانام هنباز واژه‌پی است که همیشه یک ریخت دارد، ولی به جای شش ساخت جانام می‌تواند بکار رود. در پارسی سه جانام هنباز اهست: خود، خویش، خویشتن. جانام هنباز «خود» در پارسی امروز بیش‌تر با جانام‌های خودی پیوسته هم‌کرد می‌شود، و به جانام آرش پافشاری می‌دهد. جانام هنباز می‌تواند در سهان نهاد، یا رساگر نام، یا رساگر زاب، یا پوئیده، یا رساگر کارواژه جا بگیرد.

زب جایگاه زب در سهان

زب چگونگی در سهان گاهی به نام پیوسته است. این هنگام یا پیش از نام می‌آید: مانند: بزرگ‌مردی دیدم. یا پس از نام می‌آید، در اینجا میان نام و زب، نشان‌واژه‌ی «-» (زیرنشان) افزوده را می‌آورند، مانند: مرد بزرگی دیدم. این هنگام برپایه‌ی آنکه نام نهاد، یا رساگر آن، یا پوئیده، یا رساگر پوئیده، یا رساگر کارواژه باشد زب، وابسته به نهاد سهان یا وابسته به گزاره است. در سهان: «مرد رنجور به بیمارستان رفت». واژه‌ی مرد نهاد است و رنجور وابسته‌ی آن. در سهان: «بهبود مرد رنجور نزدیک است». واژه‌ی مرد رساگر نام است و رنجور وابسته‌ی آن، این هنگام نیز بخشی از نهاد سهان است. در سهان: «پرستاران مرد رنجور را به بیمارستان بردند». واژه‌ی مرد پوئیده است و رنجور وابسته‌ی آن، این هنگام زب، بخشی از گزاره است.

در سهران: «پزشک داروی مرد رنجور را آورد.» واژه مرد رساگر نام [پوییده] است و رنجور وابسته آن، در اینجا نیز زاب بخشی از گزاره است.

در سهران: «پزشک دارو را به مرد رنجور داد.» واژه‌ی مرد رساگر کارواژه است و رنجور وابسته آن، در اینجا هم زاب بخشی از گزاره شمرده می‌شود.

در همه این سان‌ها چنانکه می‌بینیم زاب به نام پیوسته است و چم آن از آرش کارواژه جداست. اگر این زاب‌ها را از سهران‌های بالا بزداییم آرش کارواژه دچار کاستی نمی‌شود.

ولی گاه زاب با کارواژه یگانی می‌سازد که آرش آن پیوند دادن سان، یا زابی به نهاد سهران است. این هنگام، نهاد سهران گننده نیست، که دارنده زاب یا پذیرنده زاب است و زاب «باز بسته» ی نهاد است.

واژه «باز بسته» را «پایگر» نیز می‌گویند.

کارواژه‌هایی که زاب را «باز بسته» ی نهاد می‌کنند در پارسی ساخت‌های «بودن» و «شدن» آستند.

ایرج سرگردان شد.	فرخی در جوانی تنگدست بود.
نبیگ بزرگ است.	بیژن از همه‌ی شاگردان زرنگ‌تر است.
پورسینا دانشمند بود.	هیچ‌کس از کاهلی سربلند نشد.
من نگران بودم.	ما از پیروزی در پیشتازی سرافراز شدیم.
شما خوشبخت شدید.	منیژه از مهین بلندتر است.

کارواژه «بودن» که زاب را «باز بسته» ی نهاد می‌کند در اکنون به دو گونه‌ی زیر بکار می‌رود و ریخت دوم بیش‌تر بکار می‌رود.

من شاد آستم.	من شادم.
تو خرسند آستی.	تو خرسندی.
او غمگین است.	او غمگین است.
ما دلیر آستیم.	ما دلیریم.
شما گرفتار آستید.	شما گرفتارید.
ایرانیان مهربان آستند.	ایرانیان مهربانند.

گاه نیز ساخت‌های: «باشم، باشی، باشد، باشیم، باشید، باشند» از زمان اکنون کارواژه‌ی «بودن» در اینجا بکار می‌رود. در پارسی امروز این ساخت‌ها «اکنون گمانی» است.

هرگاه غمگین باشم به گردش می‌روم .

اگر آماده باشی پگاه راه می‌افتیم.

اگر امشب هوا پاک باشد، مهتاب است.

در ادب‌سار کهن این ساخت‌ها به گونه «اکنون آگهی» نیز بکار می‌رفته است:

جنگ از سوی دوست دل‌آزار نباشد. (= دل‌آزار نیست).

گر گویمت که سروی سرو چنین نباشد. (= چنین نیست).

ساخت‌های: «می‌باشم، می‌باشی، می‌باشد...» هم به جای «اکنون آگهی» کارواژه‌ی «بودن»، امروزه تنها در نوشتن بکار می‌رود:

به باور برخی از دانشمندان خواست آدمی بی‌هیچ راهبند آزاد می باشد.

زب چگونگی از دیدگاه سان بکار رفتن در سهان دو گونه است: پیوسته و بازبسته.
۱- زب پیوسته که پیش از نام یا پس از آن می آید و وابسته به نام است.
زب پیوسته می تواند برپایه ی جایگاه نام در سهان، وابسته به نهاد، یا رساگر نهاد، یا وابسته ی پویده، یا رساگر آن، یا وابسته ی رساگر کارواژه باشد.
۲- زب بازبسته که همیشه وابسته ی نهاد است.
زب بازبسته را «پایگر» نیز می خوانند.
کارواژه هایی که در بازبستن زب به نهاد سهان بکار می روند «بودن» و «شدن» استند و آنچه به چم این کارواژه ها باشد.

برخی کارواژه های دیگر پارسی نیز آرشی نزدیک به چم «بودن» و «شدن» دارند و خویشکاری آنها در سهان مانند این دو کارواژه است، به سخن دیگر زب را «بازبسته ی نهاد» جا می دهند. از آن میان اند: گشتن، گردیدن = شدن.

ز ابر دیده کنارم به اشک ترمی گشت = ترمی شد
ز بانگ ناله ی من گوش چرخ کرمی گشت = کرمی شد.
نمودن = دیده شدن - درنگر آمدن
درازای شب از ناخفتگان پرس
که خواب آلوده را کوته نماید.
آمدن = شدن- گردیدن .
چه گوش کرد که با ده زبان خموش آمد
= «خاموش شد.»
گفتا اگر بدانی هم اوت رهبر آید
= «اوترا رهبر شود.»

گونه واژه

دانستیم که:

یکای گفتار ما سهان است.
سهان گونه ای از واژه یا واژه هایی است که بر روی هم دارای یک آرشی رسا باشد.

اکنون می گوئیم: واژه هایی که سهان از آنها ساخته می شود، همه یک گونه نیستند، که چم و گونه ی گفتار و ساختمان آنها با یکدیگر نابرابر و ناهمسان اند.

سهان را می‌توان همانند ساختمانی دانست که از ساخت‌مایه‌های گوناگون مانند سنگ و آگور و آهک و گچ و آهن و چوب و مانند آن‌ها ساخته می‌شود.

هنگامی که ساختمانی را در نگر می‌آوریم می‌توانیم یا دربارهٔ چگونگی ساختمان، شمارهٔ سراج‌ها، بلندای ساختمان، نمای بیرونی آن و نکته‌های دیگری از این دست گفت‌وگو کنیم یا درباره‌ی چگونگی کارمایه‌هایی که در ساختن آن سازه بکار رفته‌اند.

در گفت‌وگو از بخش‌های گفتار نیز همین دو سان دیده می‌شوند:

یک‌بار سهان را از دیدگاه پیوندی که میان بخش‌های آن هست و زمینهٔ پیوند بخش‌ها را می‌سازد نگاه می‌کنیم که آرش یگانه‌ای را به‌ویر شنونده می‌آورد.

یک‌بار هر واژه را به تنهایی در نگر می‌گیریم و گونهٔ آن و ساختمان آن را می‌شناسیم و نشان می‌دهیم. در سان نخست بایسته است که واژه در سهان جا گرفته باشد، تا بتوانیم پیوند آن با واژگان دیگر که بخش‌های همان سهان‌اند را دریابیم و بازگوییم.

ولی در سان دوم نیازی نیست که سهانی باشد، که خود واژه را تنها و بی‌نگر به واژه‌های دیگری که با آن در پیوند است، برمی‌رسیم.

جُستارهای در پیوند با سان نخست را «گفتمان چونی» می‌خوانیم.

سخن دربارهٔ نکته‌ها در پیوند با سان دوم را «گفتمان کنش‌کاری» می‌خوانیم.

هر واژه با چشم پوشیدن از پیوندی که در سهان با واژگان دیگر دارد، گونه‌ی از این هفت گونه است:

۱_ نام ۲_ زاب ۳_ جانام ۴_ سان‌واژه ۵_ کارواژه ۶_ وات ۷_ آوا

هریک از این گونه‌ها از دیدگاه چم و گفتار ویژگی‌هایی دارند:

۱- نام از دیدگاه گفتار یا ساختمان واژه می‌تواند بسته، باز، ساده و پیوندی باشد.

نام از دیدگاه چم به گونه‌های هام، ویژه، سرشت و چم(ماناک) بخش می‌شود.

۲- زاب از دیدگاه گفتار بسته، باز، ساده یا پیوندی است.

زاب از دیدگاه چم: چگونگی، نماری، شماره‌ای، پرسشی و گنگ است.

۳- جانام از دیدگاه گفتاری جدا یا پیوسته است.

جانام از دیدگاه چم، خودی، نماری، دارایی، پرسشی و گنگ است.

۴- سان‌واژه از دیدگاه گفتار، بسته، باز، ساده یا پیوندی است.

سان‌واژه از دیدگاه چم نشان‌دهنده‌ی زمان، جا، چگونگی، چونی و اندازه است.

۵- کارواژه از دیدگاه گفتار ساده، پیشوندی، و پیوندی است.

کارواژه از نگر چم: ناگذرا، گذرا، آشکار و ناآشکار است.

۶- وات از دیدگاه گفتار ساده و پیوندی است.
وات از دیدگاه چم، پیوندواژه، افزون‌واژه و نشان‌واژه است.

۷- آوا از دیدگاه گفتار ساده یا پیوندی است.
آوا از دیدگاه چم آوای فراخوانی، آوای هوشیاری، آوای آفرین، آوای دریغ، و آوای نکوهش است.

واژه هفت گونه است:

۱- نام ۲- زاب ۳- جانام ۴- سان‌واژه ۵- کارواژه ۶- وات ۷- آوا
هریک از این گونه‌ها از دیدگاه چم و از نگر گفتار به گونه‌های شاخه‌پی دیگر بخش‌بندی می‌شوند.
برای بازشناسی تک‌واژه نخست باید گونه‌ی آن را از میان گونه‌های هفتگانه روشن کرد. سپس دو ویژگی
آن را یکی از نگر گفتار و دیگری از دیدگاه چم دریافت و بازگفت.

پیوند بخش‌های سهان با یکدیگر

هر سهان می‌تواند از چندین واژه ساخته شده باشد، ولی با کنار هم چیدن چند واژه نمی‌توان یک سهان ساخت، مگر آنکه پیوندی میان آن واژگان باشد تا بر روی هم آرش یگانه و رسایی را برسانند.
چند واژه که باهم پیوندی نداشته باشند را درنگر بگیریم، برای نمونه:
ایرج - گلیم - آب‌پاش - روی - گذاشتم - را - سیاه.

در اینجا هفت واژه را در پی یکدیگر آورده‌ایم، ولی گردایش این واژگان، نمی‌تواند آرش رسا و یگانه‌پی را در ویر شنونده بیاورند، چرا که هیچ پیوندی میان آن‌ها دیده نمی‌شود.

ولی اگر بگوییم:

آب‌پاش ایرج را روی گلیم سیاه گذاشتم.

با همان هفت واژه سهانی ساخته‌ایم که داری یک چم رساست، زیرا در اینجا واژگان باهم پیوند یافته‌اند.
پیوند میان بخش‌های سهان دو گونه است:

یکی پیوند واژه با واژه دیگر است. مانند سهان بالا:

پیوند آب‌پاش با ایرج پیوند نام با رساگر نام است.

پیوند روی با گلیم پیوند افزون‌واژه با رساگر کارواژه است.

پیوند گلیم با سیاه، پیوند ستوده با زاب است.

همچنین در گروه واژه‌های زیر هر واژه با واژه دیگر پیوندی از این گونه دارد:
در گروه: سپیدتر از برف واژه‌ی «برف» رساگر زاب برتر است.

در گروه: آفریدگار جهان واژه «جهان» رساگر زاب است.
 در گروه: بسیار زیرک واژه‌ی «بسیار» رساگر زاب است.
 در گروه: سخت شتابان واژه «سخت» رساگر سان‌واژه است.
 در گروه: کلاه من واژه «من» رساگر نام است.
 پیوندی که در سهان میان دو یا چند واژه هست، از آن‌ها گروه واژگان می‌سازد.
 گروه واژگان اگرچه بسیار باشند، ولی یک بخش یک سهان شمرده می‌شوند.
 بخش‌های بنیادین سهان می‌توانند هریک تنها دربرگیرنده‌ی یک واژه باشند:
 فریدون آمد
 اگر کارواژه گذرا باشد، بخش گزاره دست‌کم دارای دو واژه است: یک کارواژه و یک پوییده:
 فریدون نبیگ را آورد.

هرگاه یکی از کارواژه‌های «بودن» و «شدن» و آنچه به چم آن‌ها باشد در سهان بکار رود گزاره دست‌کم باید دو واژه داشته باشد، یک کارواژه و یک زاب بازبسته:

فریدون زیرک است

ولی هریک از این بخش‌های دوگانه یا سه‌گانه سهان می‌توانند به جای آنکه دربرگیرنده‌ی یک واژه باشند از یک گروه واژگان فراهم شوند، به سخن دیگر، چند واژه که میان خود پیوندی دارند، و گردایش آن‌ها جانشین یک بخش بنیادین سهان می‌شود، به جای سهان:

فریدون نبیگ را آورد

می‌توانیم بگوییم:

برادر فریدون زیرک نبیگ زیبای گلستان را آورد
 در این سهان:

برادر با فریدون پیوند نام و رساگر نام دارد.

فریدون با زیرک پیوند نام و زاب دارد.

ولی از واژگان «برادر فریدون زیرک» یک گروه واژگان فراهم شده که بر روی هم جای بخش نهاد را در سهان می‌گیرد. پس این گروه دربرگیرنده‌ی چند واژه است، ولی روی هم یک بخش از سهان شمرده می‌شود.

همچنین در بخش گزاره:

نبیگ با زیبا پیوند نام و زاب دارد.

نبیگ با گلستان پیوند نام و رساگر نام دارد.

و سه واژه‌ی «نبیگ زیبای گلستان» یک گروه واژگان است که جای «پوییده» را در سهان گرفته است و با نشان‌واژه «را» روی هم بخش دوم گزاره است که کارواژه «آورد» بر آن درآمده است.

ولی پیوند گروه واژگان نخستین در سهان بالا:

«برادر فریدون زیرک»

با گروه دوم واژگان آن سهان:
«نبیگ زیبای گلستان»

پیوند نهاد است با پوییده، که هرگاه کارواژه گذرا باشد بخش بایسته گزاره شمرده می شود.
و پیوند گروه یکم با گردایش واژگان:
...نبیگ زیبای گلستان را آورد
پیوند نهاد است با گزاره .
ناهمسانی این دو گونه پیوند با یکدیگر این است که از پیوند گونه ی یکم گروه واژگانی ساخته می شود که
چم رسا ندارند، ولی از پیوند گونه ی دوم سهانی ساخته می شود که آرش یگانه و رسایی دارد.

سهان ریختی از واژه یا گردایه ای از واژگان است که میان آن ها پیوندی باشد، چنانکه از همه ی آن واژگان
بر روی هم چم یگانه ای در ویر شنونده بدست آید.
پیوند میان واژگان هر سهان دو گونه است:
۱- پیوند دو یا چند واژه با یکدیگر که از گردایش آن ها گروه واژگان ساخته می شود .
۲- پیوند یک واژه یا یک گروه واژگان با واژه یا گروه واژگان دیگر که از گردایش این دو بخش سهان ساخته
می شود.

ساختمان سهان های پیوندی

دانستیم که :

سهان گردایه ای از واژگان است که بر روی هم دارای یک چم همداد و رسا باشد.
هر سهان دارای دو بخش بنیادین است: نهاد و گزاره.
گزاره گاه یک بخش بنیادین دارد و آن هنگامی است که سهان در برگیرنده ی کارواژه ی ناگذرا باشد، مانند:
کی خسرو آمد.
گزاره در دو باره دربرگیرنده ی دو بخش بنیادین است:
یکی هنگامی که کارواژه ی آن گذرا باشد، در اینجا نیازمند پوییده است.
دیگر هنگامی که کارواژه ی سهان «بودن» یا «شدن» یا کارواژه های دیگری به این چم باشد. این هنگام
سهان نیازمند «زاب باز بسته» است.
هریک از بخش های بنیادین سهان می تواند دربرگیرنده ی یک واژه باشند.
هریک از این بخش های بنیادین می توانند از یک گروه واژگان پدید آمده باشند.

همچنین گفتیم که :

در هر سهان پیوندی یک فراکرد بنیادین هست که خواست گوینده گفتن چم آن است.
این بخش را فراکرد پایه می‌گوییم.
یک یا چند فراکرد دیگر که برای رساکردن چم سهان پایه می‌آید، فراکرد پیرو خوانده می‌شود.

اکنون می‌گوییم:

در سهان پیوندی، هر فراکرد پیرو جانشین یکی از بخش‌های سهان ساده است.

با این نگرش می‌توانیم هر سهان پیوندی را به یک فراکرد پایه و یک یا چند فراکرد پیرو بخش کنیم و سپس نشان دهیم که هر فراکرد پیرو جانشین کدام بخش از سهان ساده است.
برای نمونه سهان پیوندی زیر را در نگر می‌گیریم:
آن مردی که در همسایگی ما خانه داشت بیمار شد.
در این سهان پیوندی دو بخش بنیادین هست:

آن مرد بیمار شد

که سهان ساده‌ی است و اگر وابسته به سهان دیگری نباشد جداسر است. ولی یک گروه واژگان دیگر نیز اینجا هست که با سهان ساده‌ی بنیادین یک سهان پیوندی ساخته است :

این گردایهٔ واژگان چنین‌اند:

... در همسایگی ما خانه داشت.

اگر می‌گفتیم:

« آن مرد در همسایگی ما خانه داشت...»

سهان ساده‌ی جداسری بود و چم رسا داشت. ولی اینجا خواست بنیادین گوینده گفتن این چم نیست. خواست گوینده بازگویی این چم است که «... بیمار شد.» از این رو آرشی که در فراکرد پیرو گفته شده است شاخه‌ای است نه بنیادین. این گردایه‌ی واژگان، یا فراکرد پیرو، جانشین یکی از بخش‌های سهان بنیادین شده است. این بخش که فراکرد پیرو جای آن را گرفته کدام است؟ برای دریافتن این نکته باید ببینیم که به جای این گردایه چه واژه‌ای می‌توان جا داد، و آن واژه در برابر بخش‌های بنیادین سهان ساده چه جایگاهی دارد؟

آن مرد ----- بیمار شد

که

در همسایگی ما خانه داشت

از اینجا درمی‌یابیم که فراکرد «در همسایگی ما خانه داشت» پیرو نهاد سهان است نه پیرو گزاره.

اکنون باید ببینیم که این گردایه جانشین کدام بخش از بخش‌های نهاد است.

آیا می‌توانیم آن را به جای بخش بنیادین نهاد (که نام یا جانام است) جا دهیم؟

در همسایگی ما خانه داشت----- بیمار شد.

می بینیم که این گردایه جای بخش بنیادین نهاد را نمی گیرد.

آیا این گردایه جانشین «زاب» نهاد است؟ بیازماییم:

آن ----- مرد ----- بیمار شد.

که

در همسایگی ما خانه داشت = همسایه

با نگر به ریخت بالا می بینیم که فراکرد پیرو (که --- در همسایگی ما خانه داشت) می تواند در سهران،

درست جای واژه همسایه را که زاب است بگیرد. پس درست این است که فراکرد پیرو (که در همسایگی

ما خانه داشت) را جانشین زاب و وابسته نهاد کنیم.

اکنون سهران پیوندی دیگری را در نگر بگیریم:

فریدون از خانه پی که در آن بصری برد رفت.

اینجا یک واژه است که نهاد سهران است و آن «فریدون» است. یک کارواژه هم است که کاری را به

فریدون پیوند می دهد و آن «رفت» است.

اگر سهران تنها دربرگیرنده ای این دو بخش بود کمبودی نداشت و سهران ساده ای جداسری شمرده می شد:

فریدون ----- رفت

ولی کارواژه ی «رفت» در اینجا رساگری دارد. آن رساگر، «از خانه» است.

پس یک بخش شاخه ای نیز در این سهران هست:

فریدون ----- رفت

از

خانه

فراز «از خانه» رساگر کارواژه ی «رفت» است. ولی واژه ی «خانه» که نام است و خود «رساگر کارواژه

« جا گرفته می تواند زابی یا رساگری داشته باشد. برای نمونه می توانیم بگوییم:

فریدون ----- رفت

از

خانه ی پرویز

این هنگام واژه ی «پرویز» رساگر نام «خانه» است که خود «رساگر کارواژه ی» رفتن است.

همچنین می توان گفت:

فریدون ----- رفت

از

خانه خودی

این هنگام واژه «خودی» زاب «خانه» است که خود رساگر کارواژه است.

اکنون اگر بگوییم :
 فریدون ----- رفت
 از
 خانه ----- در آن بصری برد
 ای که

گردایه «در آن خانه بصری برد» فراکرد پیرو، و جانشین زاب است. و این گردایه جای واژه‌پی را گرفته که زاب رساگر کارواژه است.

جدایی و همکرد سهان

آنچه تا کنون دانسته‌ایم برای این بوده است که بتوانیم بخش‌های سهان را بشناسیم و از پیوندهای این بخش‌ها با یکدیگر آگاه شویم. پس درباره هر سهان دو گونه باید سخن گفت:
 ۱- گفتمان کنش‌کاری که شناخت بخش‌های سهان یا واژگان است و این جستار را «سواکاری سهان» می‌گوییم.

۲- گفتمان روش‌شناسی که شناخت پیوندهای بخش‌های سهان با یکدیگر است و این جستار را «همکرد سهان» می‌خوانیم.

پس هرگاه سهانی را برای جداسازی و همکرد در نگر بگیریم باید آن را دوبار، هربار از یک دیدگاه، بررسییم. برای نمونه سهان زیر را پیش می‌کشیم:

برادر بزرگ من که سال‌ها در نورد بود، دیروز به تهران برگشت.
 جداسازی این سهان و گفت‌وگو درباره‌ی بخش‌های آن چنین می‌شود:

جداسازی سهان

برادر	نام- چگال- تکال
نشان‌واژه	
بزرگ	زاب چگونگی-چگال- وابسته‌ی برادر
من	جانام- خودی- جدا- یکم‌کس- تکال
که	پیوندواژه
سال‌ها	سان‌واژه‌ی زمان- بیشال
در	افزون‌واژه_ ساده
نورد	نام‌چم- چگال- تکال
بود	کارواژه ساده - گذشته ساده - سوم‌کس- تکال
دیروز	سان‌واژه زمان- پیوندی

به	افزون‌واژه
تهران	نام ویژه
برگشت	کارواژه پیشوندی- گذشته ساده- سوم کس- تکل

ولی برای همکرد این سهان، و شناخت پیوند بخش‌های آن با یکدیگر، نخست باید دریابیم که سهان ساده است یا پیوندی.

هر سهان پیوندی، در بردارنده‌ی یک فراکرد پایه و یک یا چند فراکرد پیرو است. فراکرد پایه آن است که خواست بنیادین گوینده را نشان می‌دهد.

فراکردهای پیرو هریک وابسته به یکی از بخش‌های فراکرد پایه هستند، به سخن دیگر چم آن بخش را رسا می‌کنند یا جانشین آن بخش می‌شوند.

پس در سهان پیوندی نخست باید «فراکرد پایه» را نشان داد و سپس فراکردهای پیرو را.

پس از آنکه فراکردها را از یکدیگر جدا کردیم، نخست باید بخش‌های بنیادین (نام یا جانامی که بنیاد نهاد است) و کارواژه‌پی را که بنیاد گزاره است آشکار کنیم و آنگاه دیگر بخش‌ها و پیوندی را که هریک از آن‌ها با دو بخش بنیادین سهان دارند، از هم بازشناسیم.

اکنون برای نمونه همان سهانی را که از دیدگاه کنشگری سوا کردیم این بار از دیدگاه روش‌شناسی می‌نگریم: برادر من که سال‌ها در نورد بود، دیروز به تهران برگشت.

نخست باید دانست که این سهان چون بیش از یک کارواژه دارد، پیوندی است. این دو بخش را چنین از یکدیگر جدا می‌کنیم:

برادر من دیروز به تهران برگشت = فراکرد پایه
که سال‌ها در نورد بود = فراکرد پیرو

فراکرد پایه:

بخش نهاد: برادر بزرگ من

برادر = بنیاد نهاد

بزرگ = وابسته نهاد

من = وابسته نهاد

بخش گزاره = دیروز به تهران برگشت

برگشت = بنیاد گزاره

به تهران = رساگر کارواژه

دیروز = سان‌واژه زمان

سهان پیرو: وابسته به نهاد سهان پایه (برادر)

بخش نهاد = برادر (زدوده شده)

بخش گزاره: سال‌ها در نورد بود

بود = بنیاد گزاره

بخش سوم ساختمان سهان

یادداشت

این نوشتاری است بسیار چکیده دربارهٔ همکرد سهان ساده و چگونگی پیوستن سهان‌های جداسر و همکرد سهان‌های پیوندی در زبان پارسی. دامنهٔ بس دراز دارد و دانشوران تا کنون کمتر به آن پرداخته‌اند.

خواست نویسندگان اینجا بیش‌تر آن بوده است که تا می‌توانند گونه‌های فراوان و گوناگون سهان‌های ساده و همکرد را به روشی روشن و ساده رده‌بندی کنند و سامانی هرچه روشن‌تر و آشکارتر در این گردایهٔ ماتک‌های بسیار و گوناگون پدید بیاورند. ولی اکنون به خود نمی‌گیرند که از انجام این کار سترگ به خوبی برآمده باشند.

این گردایه را باید فرانمای نخستین شمرد، کاری که برای به رسایی رساندنش به یاری ادب‌شناسان و دانشمندانی که به گفت‌وگو و پژوهش در زبان پارسی می‌پردازند، نیاز دارد تا به رسایی رسد. چشم آن داریم که همکاران فرزانه با ژرف‌نگری در این نوشتار بنگرند و نکته‌هایی را که برای از میان برداشتن کاستی‌ها و فرابردن آموزه‌های آن به یاد می‌آورند در «زبان کده» فرهنگستان جهانی کورش بزرگ، با دیگر دانشوران در میان بگذارند تا این جستار مهند از پایه‌های زبان پارسی به گونهٔ رسا و بی‌کم‌ترین لغزش فراهم گردد.

در روند این نوشتار گاهی، بر پایهٔ نیاز زبانزدهای نوینی آورده‌ایم. این گونه زبانزدها را در جای خود به روشنی گزارش کرده‌ایم. ولی یادآوری این نکته بایسته است که پیشینهٔ زبانزدها برای روشن کردن آرش نوین آمده‌اند که در پارسی پیشینه نداشته‌اند. گاهی نیز به انگیزه‌های گوناگون، گفتاری نوین را بر زبانزد آشنا برتری داده‌ام.

نمونه‌ها را هرجا که نیاز بوده از نوشتارهای سروده و ناسرودهی بزرگان ادب‌سار پارسی آورده‌ایم، مگر در جاهایی که نمونه برای پارسی زبانان شناخته و آشنا بوده و نیازی به آوردن بنچاک و بن‌مایه نداشته است.

به هنگام آوردن نمونه‌هایی از نویسندگان کهن و نو نیز چون در این جستار نگرش ما به تاریخ ایران نبوده است، نشان‌دادن بن‌مایه و آوردن شمارهٔ رویه و نام نبیگی را که نمونه از آن برگرفته شده بایسته ندانستیم و برای کوتاه کردن سخن از آن چشم پوشیده‌ایم.

گاهی خواست ما بخشی از سروده یا سَهان در نمونه نبوده است. این بخش‌های افزونی را برای اینکه خواننده دچار لغزش نشود در میان نشانه [] گذاشته‌ایم. گاه نیز افزودن واژه‌ی به سَهان نمونه بایسته بوده است. در اینجا واژه افزوده در میان نشانه () جا داده شده است.

بخشی از این نوشتار نخستین بار در هفته‌نامه سخن (شماره ۱۱-۱۲ شهریورماه ۷۷۰۲ آریایی میتراپی، برابر با ماه آگست سال ۱۹۶۴ زایشی) چاپ شد و بار دیگر در خرداد ۷۷۰۸ آریایی میتراپی برابر با ماه مه سال ۱۹۷۰ زایشی به گونه جداسر با اندک دست‌کاری بچاپ رسید. ولی در این چاپ بر پیشگفتار افزوده‌ایم. در فرگردهای دیگر نیز به گزارش بیش‌تر پرداخته‌ایم.

پیشگفتار - شناسش‌ها

۱ سَهان، گونه‌ی از واژه یا همکردی از واژگان است که جداسر و دارای چم رسا باشد. به سخن دیگر بخشی از گروه بزرگ‌تری نباشد، و برای رساسازی چم به گروه دیگری نیازمند نباشد:

بیا! من چشم‌براهت بودم. چه هوای خوبی است! با من به گردش می‌آیی؟

این چاهار گروه واژگان بی‌گمان در گفتار دنبال یکدیگر جا می‌گیرند و در چم باهم در پیوند آستند. ولی هیچ‌یک بخشی از دیگری نیست، و چم هریک رسا است، چنانکه از نگفتن یکی به دیگری آسیب نمی‌رسد. پس در این گفتار چاهار سَهان داریم:

۱-بیا!

۲-من چشم‌براهت بودم.

۳-چه هوای خوبی است!

۴-با من به گردش می‌آیی؟

این سَهان‌ها چاهار گونه‌اند:

یکمی سَهان فرمایشی است.

دومی سَهان گزارشی است.

سومی سَهان شگفتایی است.

چهارمی سَهان پرسشی است.

• اکنون چند سَهان گزارشی را برمی‌رسیم:

پادشاهی [به دیده‌ی پستی در گروه درویشان نگریست.

همه] [از این راه می‌گذرند.

دلسوزی بر بدن [ستم‌ورزی است بر نیکان.

هریک از این سَهان‌ها دربرگیرنده‌ی دو بخش بنیادین است: نهاد و گزاره

• نهاد بخشی از سَهان است، دربرگیرنده‌ی یک واژه یا یک گروه نامی که بر کسی یا چیزی یا آرشی رهنمود می‌کند و درباره‌ی آن گزارشی یا دستوری داده می‌شود.

• گزاره بخش دیگر سهان است، دربرگیرنده یک یا چند واژه، که گزارش یا دستوری را درباره بخش یکم بازمی گوید. به سخن دیگر کاری یا سانی را به آن پیوند می دهد.

• واژه که بنیاد یا هسته ی نهاد است نام یا جانام است.

(زایی که جانشین نام است همانند نام شمرده می شود و می تواند بخش بنیادین نهاد جا بگیرد.)

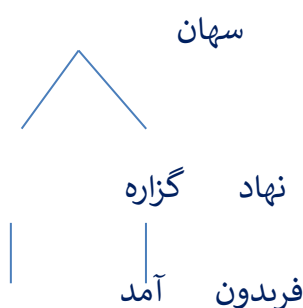
• بخش بنیادین یا هسته ی گزاره همیشه کارواژه است.

۱، ۲- کوتاه ترین گونه ی سهان گزارشی، آن است که هریک از دو بخش بنیادین آن (نهاد + گزاره) تنها دربرگیرنده ی یک واژه باشد، و این هنگامی است که کارواژه ی ناگذرا بکار رود.

فریدون] [آمد.

ما] [می رویم.

که آن را می توان به مانند زیر نشان داد:

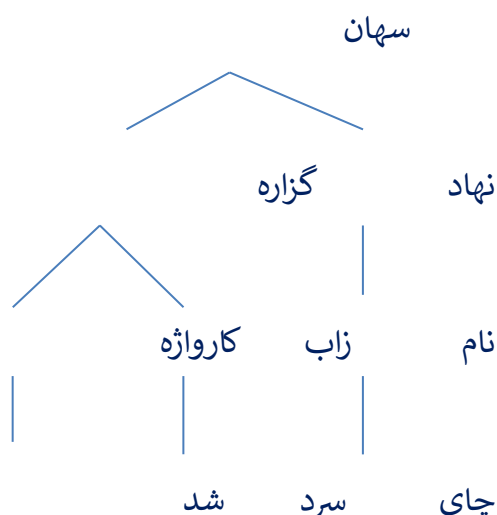


۱، ۳- هرگاه کارواژه پیوندی (مانند بودن، شدن) در سهان بکار رود گزاره ناچار یک بخش دیگر نیاز دارد که «زاب بازیسته» است .

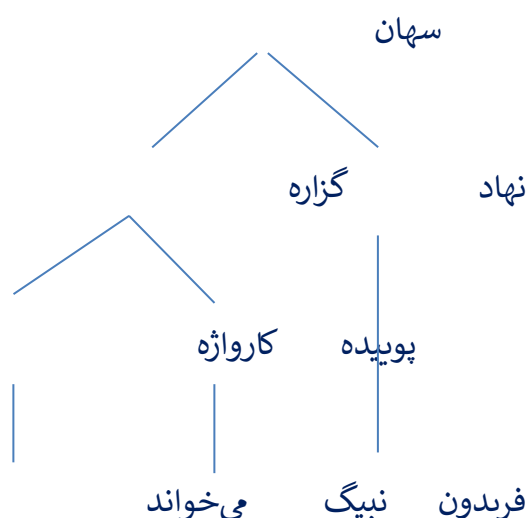
دیوار] [سپید + است.

چای] [سرد + شد.

که نمایش آن در ریخت زیر دیده می شود:



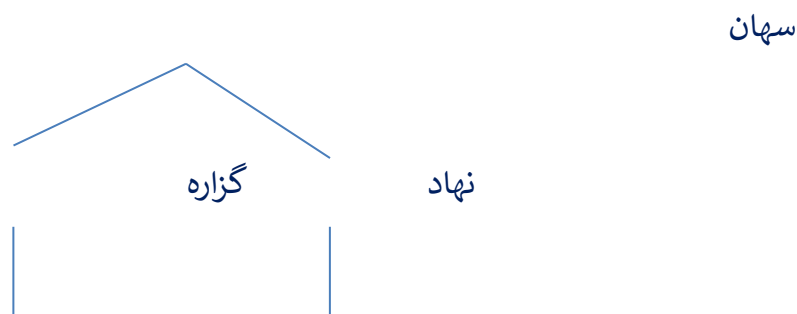
۴،۱_ کارواژه‌ی گُذرا نیز گزاره را به یک بخش دیگر نیازمند می‌کند که پوییده خوانده می‌شود و این بخش که وابسته به بخش گزاره است نیز نام یا جانام است:
 فریدون [نبیگ + می خواند.
 شما [او را+ دیدید
 که نگاشتن آن چنین است.

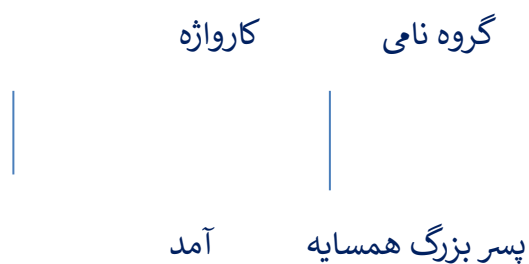


• پوییده کسی یا چیزی است که کارواژه بر او جا گرفته، یا نشان کارواژه به او رسیده است.

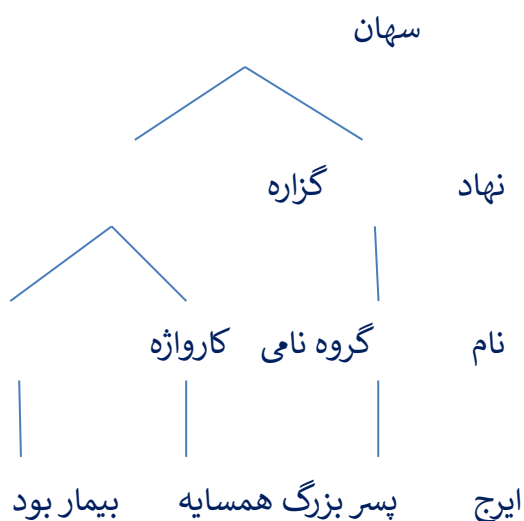
۵،۱_ هریک از بخش‌های بنیادین سهان که نام یا جانام است (نهاد یا بخش دوم گزاره) می‌تواند به جای یک واژه دربرگیرنده چند واژه باشد:
 پسر بزرگ همسایه [آمد.
 من [پسر بزرگ همسایه را + دیدم.
 دیوار [سپیدتر از برف + است.

۶،۱- گردایه‌ی واژگانی را که جانشین یک نام یا یک جانام باشد «گروه نامی» می‌خوانیم:

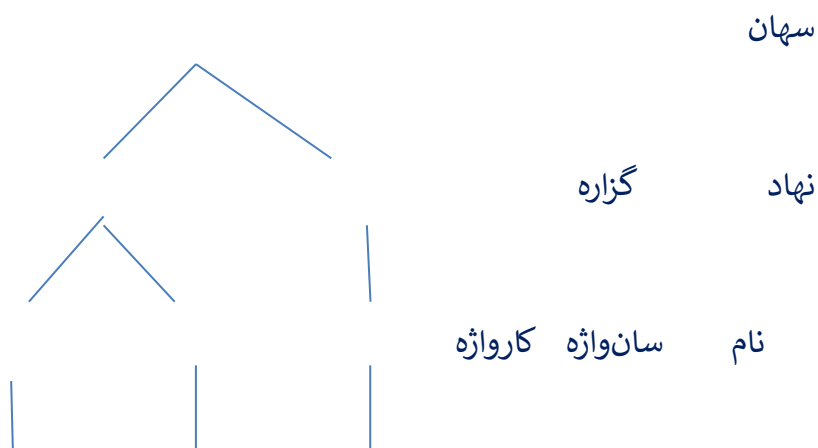




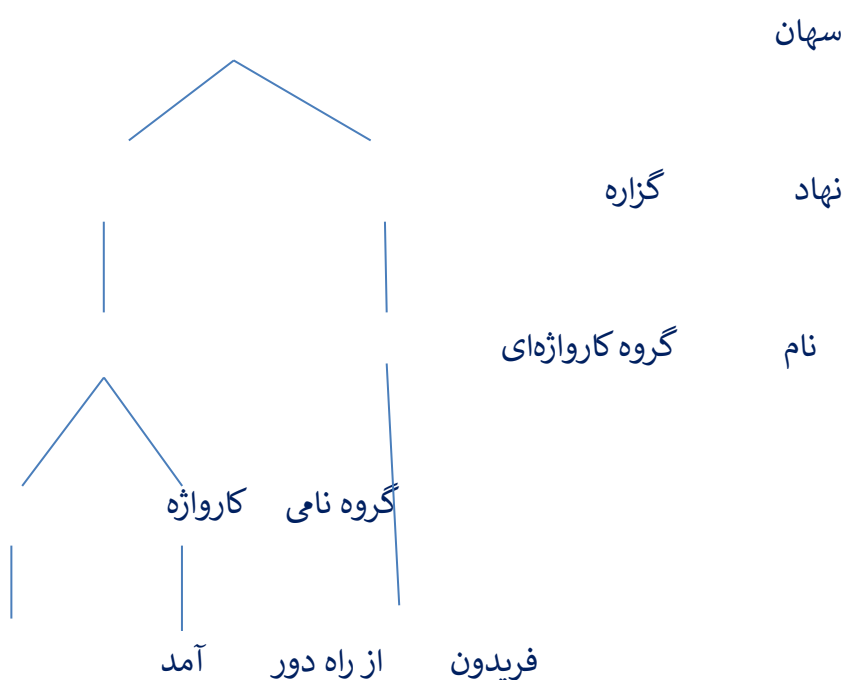
- پوییده نیر که بخشی از گزاره است گاه به جای یک واژه دربرگیرنده‌ی یک گروه نامی است.



۷،۱- گاهی کارواژه نیز هموندانی دارد که چگونگی یا زمان یا جایگاه و رخداد آن را نشان می‌دهند. هموند کارواژه گاه واژه یکتایی است که سان‌واژه خوانده می‌شود و با کارواژه یک «گروه کارواژه‌ای» می‌سازد: فریدون [زود + آمد].
که نگاشتن آن چنین می‌شود:



۸،۱_ و گاه یک نام یا یک گروه نامی با یک افزون‌واژه به کارواژه می‌پیوندند که، مانند سان‌واژه، زمان یا جایگاه یا چگونگی پیشامد کارواژه را نشان می‌دهد. این نام یا گروه نامی را که همیشه با افزون‌واژه همراه است «رساگر کارواژه» می‌گوییم:
فریدون [از راه دور + رسید.
به ریخت زیر بنگرید:



• پس هریک از بخش‌های نامی سپهان، چه وابسته نهاد و چه وابسته گزاره، می‌تواند به جای یک واژه، دربرگیرنده «گروه نامی» باشند.

۹،۱- هر گروه نامی از یک بخش بنیادی یا هسته و یک یا چند وابسته ساخته می‌شود.

• وابسته‌های نام که چم بخش بنیادین را رسا می‌کنند سه گونه‌اند:

زاب- رساگر نام (افزوده‌شده)- جایگزین.

نمونه‌ی زاب: مرد + - + [زبون] [شکار + - نیرومند - به دام آورد.

نمونه‌ی رساگر نام: پدر + - + همسایه] [بازگشت.

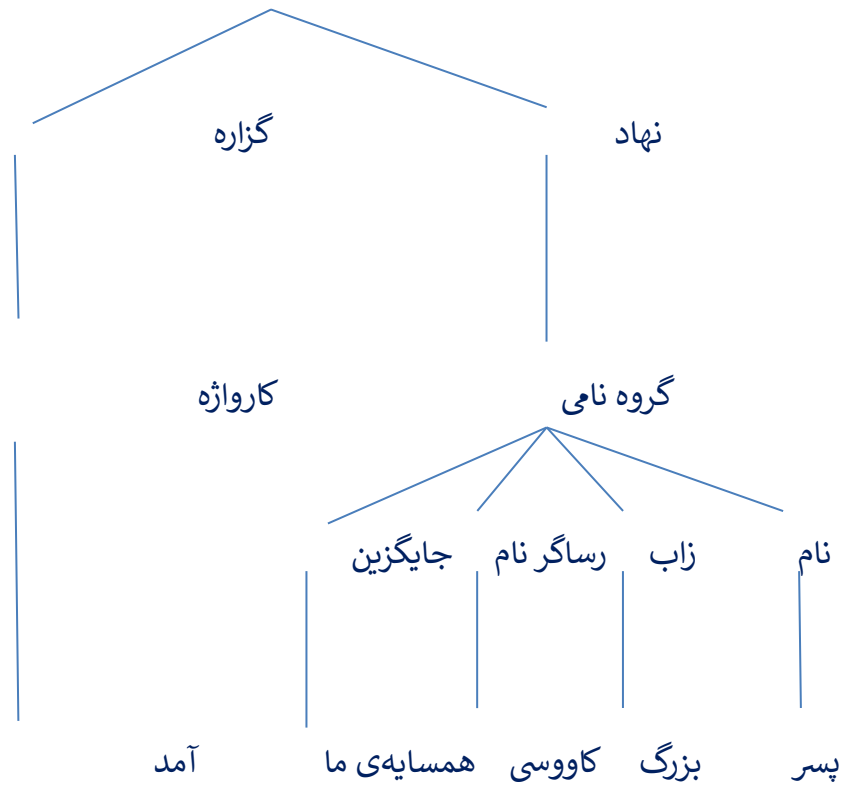
نمونه‌ی جایگزین: کورش + شاهنشاه ایران] [بابل را - گرفت.

و گاه شدنی است که در سپهانی هر سه گونه‌ی وابسته بکار روند. برای نمونه:

پسر بزرگ کاووسی، همسایه‌ی ما] [آمد.

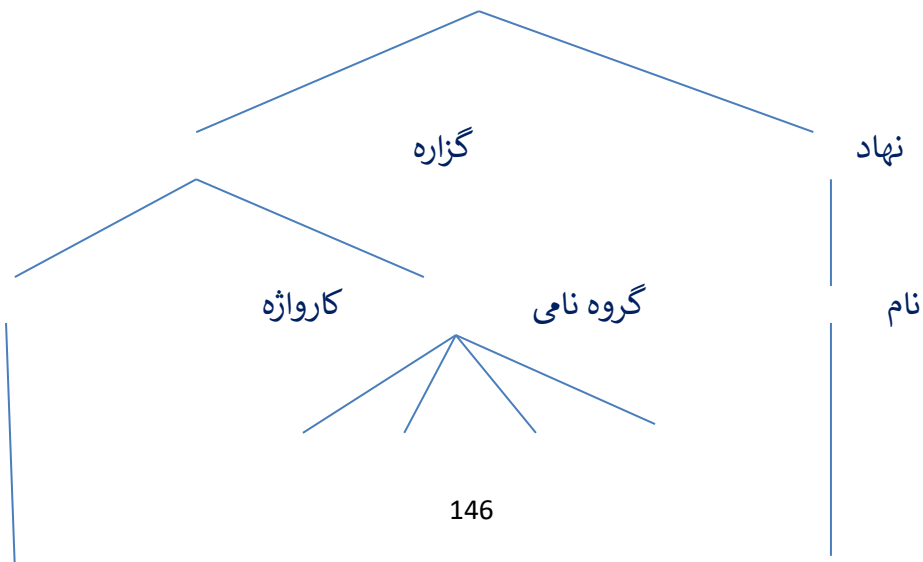
که آن را چنین می توان نگاشت:

سهان



- در فرمانمای بالا «گروه نامی» با یک هسته و سه گونه وابسته، بخش نهاد سهان را می سازند.
- شدنی است که یک گروه نامی یا همین چهار بخش وابسته به گزاره باشد: مانند: فریدون [پسر بزرگ کاووسی همسایه‌ی ما را دیده بود. که چنین نگاشته می شود:

سهان



نام	زب	رساگر نام	جایگزین
فریدون	پسر بزرگ	کاووسی	همسایه‌ی ما را
			دیده بود

بسیاری از زاب‌ها شاید در سهان سان‌واژه باشند. به سخن دیگر به جای آن که وابسته‌ی نام باشند در جایگاه «رساگر کارواژه» جای می‌گیرند.

۱۰،۱ _ شاید سهان تنها از یک کارواژه پدیده آمده باشد. این‌هنگام بخش «نهاد» و بخش‌های دیگر گزاره به شُوند روشنی یا بودن همال، یا نبودنش، ناگفته می‌ماند: نیم‌شب دوش به بالین من آمد. بنشست.

سهان فرمایشی بیش‌تر دربردارنده‌ی تنها یک کارواژه است:
بیا _ بگو _ برو _ باش.

- ۱۱،۱ _ هریک از گونه‌های سهان می‌تواند تنها یک کارواژه ☆ داشته باشد.
- سهانی که بیش از یک کارواژه ندارد سهان ساده خوانده می‌شود.
 - سهان ساده گاهی جداسر است.
 - هر سهان ساده که چم آن رسا باشد، چمی برای رساکردن ماناک به سهان دیگر نیازمند نباشد، و خود برای رساکردن چم سهان دیگر نیامده باشد، سهان جداسر خوانده می‌شود.

۱۲،۱

- _ ولی بسیاری از سهان‌ها آستند که چم آن‌ها با یک کارواژه رسا نمی‌شود، و برای آنکه ماناک رسایی به ویر برسانند به چند کارواژه نیازمند استند. این‌گونه سهان‌ها که از چند بخش پدید آمده‌اند، سهان پیوندی خوانده می‌شوند.
- هریک از این بخش‌های سهان پیوندی را که از پایه دربرگیرنده‌ی یک کارواژه است ولی به تنهایی دارای ماناک رسا نیست فراکرد می‌خوانیم.

☆ خواست از کارواژه در اینجا یکی از گونه‌های چاهارگانه‌ی ساختمان آن در زبان پارسی است که بر این پایه‌اند:

ساده، پیشوندی، پیوندی، فراز کارواژه‌ای.

۱۳،۱ _ سهان پیوندی از دو یا چند فراکرد پدید آمده است که از آن میان یکی خواست بنیادین گوینده را بازمی‌گوید، این فراکرد را پایه می‌خوانیم.
فراکردهای دیگر که برای رساکردن چم فراکرد پایه آمده‌اند پیرو خوانده می‌شوند.

۱۴،۱ _ سهان‌های ساده جداسر می‌توانند با میانجی وا‌تی یا بدون میانجی به یکدیگر پیوند داده شوند.
ناهمسانی سهان‌های ساده بازگشتی به یکدیگر با سهان پیوندی آن است که هیچ‌یک از دو سهان ساده‌ی پی‌درپی بخشی از دیگری شمرده نمی‌شود:
مژگان از راه رسید _ و _ زود برگشت.

۱۵،۱ _ ولی در سهان پیوندی همیشه فراکرد پیرو بخشی از سهان است و جای یکی از بخش‌های سهان را می‌گیرد.
در این نمونه:
می‌دانستیم _ که _ می‌آیی.
فراکرد «می‌آیی» هم‌سنگ است با: «آمدن تو را» پس جانشین پوینده‌ی سهان، یا فراکرد پایه شده است.

۱۶،۱ _ به جای هر فراکرد پیرو می‌توان یک نام (نام، زاب، جانام) یا یک گروه نامی جای داد، و در این هنگام سهان پیوندی به سهان ساده دگرگون می‌شود:
مردی که می‌خواند ____ برادر من است.
مرد خواننده _ برادر من است.
آن مرد ____ برادر من است.
او ____ برادر من است.
● ولی دگرگونی فراکرد پایه به نام یا گروه نامی شدنی نیست.

یک پیشنهاد

تازیان بندواژه‌های [گ-چ-پ-ژ] را ندارند و پاپک را «بابک» ، دستگرد را «دستگرد» ، گرگان را «جرجان، دژپل را «دزفول» و ... می‌نویسند ، چرا ما این کار را نکنیم؟!
چرا ما ننویسم {سادی}، {هافز}؟!

تازیان بندواژه‌های (پ، چ، ژ، گ) را ندارند و این بندواژه‌ها را (پ= ف فارسی)، (چ= ج فارسی)، (ژ= ز فارسی)، (گ= ک فارسی) می‌خوانند.
نوشتن نام‌های ویژه‌ی تازی مانند (مُهَمَد. آلی. هَسَن. هُسین و ...) با
بندواژه‌های تازی (ث.ح.ص.ض.ط.ظ.ع.ق) گونه‌ای ناتوانی و توسری‌خوری فرهنگی است.

باید چشم براه روزی نشست که فرزندان ایران، بندواژه‌های تازی (ث.ح.ص.ض.ط.ظ.ع.ق) را دلیرانه از فرهنگ پارسی بزدايند و آن‌ها را از زبان خود دور بیايندازند.

آيا روزی خواهد رسید که ما نیز این بندواژه‌ها را (ث=س سه تیل تازی)، (ح=ه تازی)، (ص=س دوم تازی)، (ض=ز بی‌دسته‌ی تازی)، (ط=ت تازی)، (ظ=ز دسته‌دار تازی)، (ع=ا تازی)، (ق=غ تازی) بخوانیم و بنویسیم؟!

وانگهی گونه‌ی واگوش بندواژه‌های (ث،ح،ص،ض،ط،ظ،ع،ق) با بندواژه‌های (س،ه،س،ز،ت،ز،ا،غ) ناهمسان است، از سویی دیگر در زبان پارسی دستوری هست که می‌گوید همان‌گونه که می‌گوییم (به جز شکسته‌گویی) باید بنویسیم، براین پایه هیچ‌کس (س سه تیل تازی=ث) را به گونه‌ی نُک‌زبانی نمی‌گوید و همچنین (غ تازی=ق) را [به جز چند استان در ایران] به گونه‌ی تازیان نمی‌گوید و یا (ه تازی=ح) را از برون‌گاه وانی‌گوید.

افزون بر همه‌ی این‌ها واژه وختی از زبانی به زبانی دیگر می‌رود باید در چرخ‌دنده‌های دستوری آن زبان بچرخد و سپس نوشته و واگوش شود.

برای نمونه واژه «مزگت» یک واژه‌ی پارسی است که در آغاز «مزداکده» بوده است.

این واژه به زبان تازی رفته و «مسجد» شده است!

همین واژه به اروپا رفته و «ماسک=mosque» شده است!

از آنجایی که زبان ما پسوندی پیشوندی است نیازی به وام‌گرفتن از واژگان بیگانه ندارد، تنها باید زمان نوشتن نام‌های ویژه‌ی تازی، از هشت بندواژه‌ی تازی بهره‌ی نبریم و به دستور زبان‌مان ارژ بنهیم.

پاینده ایران-تورج آریامنش

هومر آبرامیان.